3317/1

# بَرَکاتِ اَحمَدِیّہ

جمعیت اشاعت شریعت محمدی پنجاب
دفتر ادارہ اسلامیات لاہور پاکستان
ذخیرہ

نام دگر

## زُبدَۃ المَقامات

تألیف

## محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد
۱۳۰۷

قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المکتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲
استانبول - ترکیه
۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

Marfat.com

3317/1

# بركات احمدية

نام دگر

## زبدة المقامات

تأليف

محمد هاشم كشمى

وفات ١٠٥٤

در مطبع نامى منشى نول كشور واقع كان پور مزين طبع شد
١٣٠٧

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
حسين حلمى بن سعيد استانبولى

يطلب من المكتبة ايشيق بشارع دار الشفقة بفاتح ٧٢
استانبول - تركيه
١٣٩٧ هجرى ١٩٧٧ ميلادى

Marfat.com

86465
~~88965~~

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرت المحمدی وعلی آلہ واصحابہ وسائر ابنائہ الی یوم القیامۃ کلہم اہل الرحمۃ والولایۃ والکرامۃ بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران دفاین دکنوز پنہان وخواجگان مائدہ تمکین وادب ودیوانگان حلقہ سلسلۃ الذہب مخفی نماند کہ این بندہ از کار ماندہ واز خود شرمندہ را با آنکہ آبا واجدا از منتسبان سلسلہ عالیہ کبرویہ بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت بہ صحبت بعضی خلفاے آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن بمناسبت فطری ورابطۂ جبلی ہم در عنفوان شباب از اشارت ہای نہانی وبشارت ہای یزدانی دل را بسلسلہ ذہبیہ خواجگان نقشبندیہ بستگی دادند ودیدہ امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست کہ کدام راہبر از راہ نمایان این شاہراہ دست این بر خاک افتادہ برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسلہ عالیشان

Marfat.com

وی را باهمه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه ویرا رنجوری
فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که مان بر مرکب زین نهند
که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه پیغام دیده
هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا ازان رنج و پیش
ازان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از بالش نشناخته
به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات
عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت ویرا بر دل رفت
و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیده
ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اندیشه خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند +
یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
بزرگی دید بجلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مر این بنده را پیش برد
آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت
برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و اشک
میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی
انچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
جاده طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار
پوی که او سبحانه تواب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام توآب بود ازانجا راه اشارت

Marfat.com

بتوبہ گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شہری در شہر برہان پور کہ بلدہ ایست از بلاد مشہورہ
ہندوستان ہمسایہ سواحل بحر عمان و ممر و رہگذار حج روان و بہ یمن دانتساب نام
قطب الانام رنج دلہای اسیران را طبیب شنج برہان الدین غریب رحمۃ اللہ آرامگاہ
غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان ہذا النسبتی بخیر البلدان
صانہا اللہ عن جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بجدست نیتجہ سادات کبار زبدۂ
مرشدان بلند مقدار سرچشمۂ ذوق و وجدان مردم دیدہ مردمان سیر محمد نعمان سلمہ اللہ
المنان کہ دران بلدہ از خلفای این سلسلہ شریفہ در مسند ارشاد بودند و از کاشفات
وجذبات دلہای طلاب میربودند شتافتم و آن غریب آمیزند دلہ مرا نزد بزرگی بردہ بود
مرا ایشان را یافتم ذکر و مراقبہ اکابر آن سلسلہ عالیہ از ایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را کہ ایشان مرا بخدمت او رسانیدہ بودند در
مزرعۂ جان کاشتم تا آنکہ بتاریخ سنہ احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصۂ دودمان سیادت باستان آن
قدوۂ خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چہ در سفر چہ در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائد یکہ این غریب دران مدت
قلیلہ از فوائد کثیرہ آن حضرت یافتہ دانواریکہ ازان آفتاب عالمتاب بر روزنہ
دل این شکستہ خاطر تافتہ شرح و بیان را بر نتابد شعر لوان فی کل منبت شعرۃ
لسانا ینبت الشکر کنت مقصرا جزاہ اللہ عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزا ہر چند
کہ دفو را دب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بے آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نہ پذیرد و دل دیوانہ این سلسلہ
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر بہ عیسی لقبش بدر الدین
کنیش ابو البرکات و مذہبش مذہب امام الائمہ نعمان بن ثابت و شیوہ اش

Marfat.com

تمکین وثبات ولنبش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاراش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دارالحضور ومرقدش دران بلده در محل نور
ساطع واستانش مزار ارباب علم وعمل وعرفان راجامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برده دران شهور وایام که درجوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهریک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که درخلال مجلس خلوات وجلوات برزبان دُرفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشما زچگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیرزرگوار ایشان قطب زمانه دریگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی راقدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروه وثقی احوال و
کردار بود واز تو ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت خبر امتثال و اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تحریر رسید درین اثنا راز مقتضیات تقدیر وقضا این
حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مجبوری بیش از پیش تحریر بقیه مذکوره مامورة پرداخت هنوز دوری چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دلریشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم ترگشت تسلی جستن بذکر احوال و

Marfat.com

اقوال ایشان زیرا که لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه
پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان ملب + چونکه شد ساقی وصافیهای خم +
قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چکل + بوی او پروانه
جست از تاب دل + از انجا که این نسخهٔ متین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
به برکات الاحمدیه البابقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای مفرده بگذاشت و چون از سرودش غیب تاریخ آن هوز زبدة المقامات بگوش
هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامندمی شاید بعد از اتمام این بنیقه
امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی
قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و هدایت طالبان
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا
بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در
بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی و اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از آئینه

Marfat.com

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم ودانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراالنهر شده اند وبا ندک
روزگار از سموفطرت بدرس آن علامه ایشان رابین الاقران امتیازی پیدا آمده و
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه ماند بود که بسلوک
این راه درآمده اند لیکن از ذکای فطرت وصفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از همانی ولان صادق القول گفت روزی خاوندان حضرت خواجه
در پیرامون تحصیل علوم رسمیه وآثار هجوم جذبات الهیه محفل یکی از افاضل فرمود
تقرری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر رسم مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال وکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت نسبت کتب متداول مشکله را چنانکه حق آن باشد بتوان مطالعه و
افاده نمود بلاد عوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حد یدالبصر داشته در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدو یشی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ازین
جوان فطرتی وهمتی دیده ایم که متوان بود که او بکاری قدیم نهد وآنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت بار یافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراالنهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه وانابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیئ بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان



Marfat.com

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر نبوده و از امتعهٔ دنیا و پیه تونگر نباشند اما از انجا که روزی ایشان در دین و تونگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه در کنف خلت خویش بگرفت تا برو بجای که برد و چون جلوه تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کشیده ایشان را هر یکی تعلق باز آرد و از قضا نظر و آن یک تعلق مجاز بیام حقیقت برآورد نخست دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال نجز دانهٔ این دام نه بود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت و معرفت بنظر ایشان در آمد تا مید آن بشکر الهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان دُر فشان ایشان که فرمودند بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بربودند کشمشهای روحانیت متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره به تلقین ذکر و القاء جذبات بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر و امان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب انمیعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان نگاپو فرمودند که زیاده بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل طی کوچه ازان پس متعذر می بود و با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها و بیابانها و سر بستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت من نیز روزی بر عایت آشنائیها خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل ولای مرا ماندگی و درد پای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان ازین معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین بوادی اند

Marfat.com

ع قطع این راه بخرپای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه خضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی بر نتافتندی ع سنگها دیدو دل از شیشه نمی روی نتافت + و
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشان را نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهائی
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرموده اند دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری مارا
میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوندا مرا دو فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات
جوانی دست شسته بر آورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهده این ناکامی و
بی آرامی و ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآزنده
حاجات همیکردند از ان دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزاء مخفی نماند که والده ماجده آنحضرت از دودمان سیادت بود و ارقانات بسنا
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات در دولتخانه
آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجائی که هم خود نان تنوری میبستند و بر میگرفتند

Marfat.com

ودیگ برمیگذاشتند وفرود می آوردند وبسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند واکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف وناتوانی ایشان فرموده باشید که تشکل امر طبخ دیگری گردد ان ام الفقر ازین معنی چندگاه بگریه وزاری در آمده میفرموده اند ندانم از من کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید زیرا که کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان وخادمان ایشان طعامی می پخت آن را هم ازمن بازگرفتند واز غایت انکسار ورعایت ادب باظهار این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان آن امر را همچنانکه بود بآن ولیه زمان بازگذاشتند رحمهما الله تعالی باجمله حضرت خواجه ما در جست وجوی سالکان ومجذوبان سعیها بظهور رسانیدند وبسیاری دلان را در بلاد یافته بهر ها گرفتند در سیاحت به صحبت یکی از عظمای مشایخ سلسله رسیده خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند وتفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل سلوک نمودن تحصیل حاصل ست وآنحضرت قدس سره خود از بدایت حال خویش چنین بر نگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه عبید کرده شد لیکن خیال رجوع وعزم ترک در باطن بود التماس فاتحه در ظاهر ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند ومولانا لطف الله خلیفه مولانا خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند وازکبار خانواده حضرت خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

Marfat.com

جوان ایدلیکن چون غزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران غزیمت برهم خورد و خرابی عجیب و داد
بار دیگر بی صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبدالله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور
رسید مقرون بمصافحه آن تنعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی
یوم القیام بماند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود باز تاثیر اسم المضل
آن سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاؤالحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش هر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضه از مخادیم فرمودند
ذکری که منفعن بآن حضرت رسالت میرسد منتجه مندست تعطش بران داشت که
از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک صمدی قریب
بچهل سال میدان لااله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحی بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم و قهقها مالشهتی الا نفس
میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو مبارمالا عین رأت
ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شد و الحمد لله والمنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه آشان آن بزرگوار
نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

Marfat.com

غیبت معهودهٔ حضرات خواجهها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و به یمن توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
غیبت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجذب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقایق پناهی ارشاد و دستگاهی حضرت مولانا
خواجگی امکنکی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه
بدست آورد و طریقهٔ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت ارواح طیبه
خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه درآمده شد اللهم اخیی مسکینًا و امتنی مسکینًا واحشرنی فی زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نمیقه در افشان
و از ایشان بدایت احوال ایشان که ماندگی از ان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفهٔ ایشان که شنیدم کاشفِ راز نهانی + ابوالقاسم چراغ کبر کانی +
که بودی ورد جان نام اویسش + که باشد شرحی از جام اویسش + کنیم من کین هوس
گیرود ماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بند ست + سرم بیخود است
صید این کمند ست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و بسبت
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از انکه حضرت خواجه از
هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای أدای نماز فرض از فرائض
خمسه درآمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی مهیب ظاهر شد

Marfat.com

چنانکه اهل صف نماز را ازان حیرتها روی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تبجیل
هرچه تمام تر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً غزنی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما مطلقاً نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و پیچش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از انحضرت علیه الصلوٰة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت وفور انعمی
حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
رجوع طلاب آستان ایشان حضرت خواجه از ین همت عالی و تفرد و الا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزان را
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر سند ارشاد و اکمل بودند دریافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سپر عالی قدس سره نیز رسیده برخی از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخشیشها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب به
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوے

Marfat.com

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و اولش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همی بینم + که استخوان عزیزان
بساحل افتاد ست + و در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنکی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرموده اند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین + عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت + چه حضرت مولانای متبرک بزرگی دران وقت و دیار
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و منصب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنکی بوده و ایشان را ارادت بحال
ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید ست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب بعد بسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند باجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما برومی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال بمذر ها در میان نهاده اند حضرت مولانا از انحاح باز نمانده اند و راه

Marfat.com

استخارہ نیز موافق فرمودۂ حضرت مولانا کشودہ عزیزی ازاقربای حضرت مولانا
کہ ازحاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم اسخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت واجازت
کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند وچون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان راتمام
کردہ نزد شما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجہ ما زلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند ورزمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود
چون بہند رسیدند سالی در بلدۂ لاہور بماندند وبسا علما وفضلای آن بلدہ
شیفتہ محبت ایشان شدند لیکن ازانجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست دارالاولیار
وبیت الفقرا آنجا آمدہ در قلعہ فیروزی کہ سرمنزلی ست بغایت دلکشا ومشرف
بر دریا ومشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت وبرکت وصفا سکونت اختیار نمودند
وتا زمان ارتحال ازین دار پُرملال بجای دیگر انتقال نفرمودند فصل دوم
در بیان مجملات احوال شریفہ آن حضرت از مشغوع وافتقار وتصرفات وافاضات
وتحمل وتفرید وتبتل وغیرہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ بابیان
قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ما قدس
اللہ سرہ ہمگی ستر احوال واخفا وخمول وانزوا بود واز غایت انکسار ہمیشہ دید
قصور احوال ومتہم داشتن نیات نصب عین ایشان وخزبرای استمالت
زائر وجواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کم می فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
مسائل غامضہ این طائفہ کسے معروض میداشت انگاہ ناچار در تنقیح آن

Marfat.com

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه حزن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات
و علما مبالغه مے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را دور ازین کار
عظیم وانموده عذرها مے فرمودند اگر آن آینده صادق بود واز خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پے مے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم روی گذر + اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
میگسار + حواله بر تشنگی جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
بود واز روحانیه حضرت خواجه طلب پیر کملے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه نا بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود بازگشت
شب دیگر در آگفتند آن بزرگ همانست که دی بخدمتش رسیدی و انکسار او
دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید آنچه
دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذو الاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز مے فرمودند که این هیچ اصل شایان آنچه گمان برده اید نیست

Marfat.com

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا ما نیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المجبین شنودم که فرمودند ما نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون ارواح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
باخود میگفتم بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرایی سرودی دلربا
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
وامان برا خگرم زد سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرد و خلائق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رای آن
فقیر بعجبه وارد رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سر ا پا نور در میان
آورد آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل بنها و گرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را من کرده ام
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میروند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا به گوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ؎ گر لب
شیرین تو شور یست در هر خانه + تبسم نمودند آن درویش را طلبیده تلقین

Marfat.com

ذکر وجذبہ الٰہی نواختند ۵ تا نگرید طفل کے جوشد لبن + تا نگرید ابر کے خندد چمن +
طریق آن حضرت قدس اللہ سرہ العزیز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
توبہ اش میدادند واگر عشق ومحبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطہ ونگاہداشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند وبسیار کشائش
وی را ازین احضار ونگاہداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجہ
برہان نام از خواجہ ہای دہیندی کہ از اکابر خود نسبتہا واجازتہا یافتہ بود
بخدمت ایشان رسید وطلب افادہ وافاضہ نمودہ ایشان وی را
بہ نگاہداشت صورت خود دلالت نمودند وی در تعجب رفت وبا محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
مرا ایشان کرم نمودہ بمراقبہ عالی تر ازان اشارہ نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود واز فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار بہ نگاہداشت
صورت مبارک پرداخت دو روزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرو گرفت و
نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبہ سکرش بجایی رسید کہ باوجود تمکین وکبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست وہر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکہ
چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہداشت او وفا نمی کرد
تا دیدانچہ دیدا ما بیشتر مرطالبان را ذکر دل بطریقی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
دلالت فنی نمودند جمعی را بذکر نفی واثبات وبرخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات غرشانہ واز غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب ومغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
بجمال ایشان کشودہ زعقہ زدہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ اند

Marfat.com

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بمجرد مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر و نسبت فرو گرفته و فرماد کنان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری بیرنگ بیغایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون و رعنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تمخم و استبرا بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شما تا پاسی از شب
همچنان و را اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته دیگر هیچکس از وخبری نیافت سیّدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیهٔ ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمردی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرمودند

Marfat.com

طفلک سیر از مایادگاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند ۹ مرا از زلف تو موی پسندست ۱۲ فضولی
میکنم بوی پسندست ۱۲ چون آن مرضعه بنجانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی
و جذبات بروی پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربود
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله کومی یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صانحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز
از یمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هرگز التعلیم ذکر میفرمودند همدران اثناء تعلیم ذکر همت و توجه
شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه برادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سر چشمهٔ نقشبندی را بظهور می آوردند لحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطید
و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضے را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر تربیت ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزے
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

Marfat.com

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقہ را از لحاقات لازم البرکات حضرت خواجہ ما است
قدس سرہٗ بندہ معروض داشت کہ حکم سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند کہ بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون سر اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجہ خود یافتہ ایم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و ہمت اہل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفتہ و فور شفقت بر ان
داشت کہ بی مجاہدہ و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیدہ شود تا پیادگان بادیہ طلب
را مرکبی باشد و بر دوت شان بحرارت مبدل گردد و چون حضرت ایشان از حکایت
باخبر رسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند کہ جزاہ اللہ عن الطالبین خیر
الجزاء و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بتقریب قوت کاملہ پیر بزرگوار خود در افاضہ
این نسبت کرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفہ ایشان را بہ نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجہ دو روزی آن رسالہ را بوی درس گفتہ درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
ازان نزدیکتر ست کہ آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجہ ما قدس سرہٗ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور قحط و عسرت افتادہ بود دران
عسرت حضرت خواجہ دران شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشان
حاضر میکردند میگفتند انداز انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گرسنگی جان میدادہ باشد
و ما طعام بخوریم و انچہ حاضر مے بودہ ہمہ را بر گرسنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
روحانی کہ میراث انبیت عندربی ست میگذرانیدہ چون از لاہور متوجہ دہلی
شدہ اند بسیاری بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاجزے
در نظر ایشان می درآمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ ویرا
سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ کہ آشنائے

Marfat.com

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد وچون نزدیک بمنزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند واین شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتهجد برخاسته بوذ مگر به بر لحاف ایشان آمده خفته بوده حضرت
تا روز همچنان از سر ما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند
واگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده ازو فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که برنگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته اورا
فتحی روی نداده ازاو عیه واد ویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزے
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده اورا در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند و فرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلے سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست وارتفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و نفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست انگاه

Marfat.com

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت وصلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده
انواع شرور ازو می بظهور می آمده ایشان آزاری شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند اری چون شما خود را صالح
باصفا و خیر یافته اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می در آید تا که بهیچ وجه خود را
ازو ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و می بر کت شفقت ایشان از صلبی شده و این نسبت بسیار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابدی
باشد ناچار بر ما منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

86465 8965

Marfat.com

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادهٔ تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزے
در زاویهٔ مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوهٔ
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد دیدم
دانم که چون او بے نفسے و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه مارا
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی و ساده بگستر د پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریب آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان گشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توچه لائق آنی که اینجا برای تو فرش نگفتند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند لی آرام شده میخواستند و یرا تنبیه و تعزیر نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از ان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن دشنام رفته بزمی تمام
عذر درمیان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده بخشید و ببشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را ازجبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
درمی چند طلبیده بوی میدادند را وی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است



Marfat.com

ولبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقةً علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان در اذکار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت باینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نرمی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه وزهد و استغنا ایشان از امتعهٔ دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هر
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تونگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
جمعی که بنسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بماوون ایشان
را مجوز نمیداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعهٔ دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هندی لک نامند بخرج زاد راحله ایشان در ویشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

Marfat.com

روی در هم کشید فرمودند بحج رفتن چون مائی کرای آن نمیکنند که انهمه سیم وزر مسلمان را صرف خود کنیم وضایع سازیم نپذیرفتند و بازگردانیدند و بی تقیدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از انجا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکثیر طاعت تکلف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده دوگانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درد می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگرچه آنرا بحکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَرُدُّ الْهَدِيَّةَ رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که زنده طعام بوضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

Marfat.com

چه تقصیر ازمن سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزاء آن فتوری رفته چون نیک تفتیش نمود معلوم شد که دوسه چوبی برای سوختن که نه ازان چوبهائی احتیاطے بوده داخل کرده بودند وکذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت واولی بوده ازانجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده چندروز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام الائمه سراج الأمه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند واین احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت وصفای نسبت لطیف شریف ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه مے بوده فی الحال غفلت ونقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس مے شده روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده ودر خاطرش التماس طلب آن عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای نماز فرموده که بفلان وهر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه ازان روز ترسان می بود که مبادا خطرهٔ که موجب ملالت ایشان باشد بر من بگذرد وتفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال بلند ومکاشف ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده خشک لب بود این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

Marfat.com

در راہ خدا جملہ ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا و یا اگر بگذشت
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشتہ بود و ایشان بر ظہر آن کتابت رقم نمودند کہ دریغ این عاجز گرفتار را
قوت کار نماند و اگر نہ بتوفیق اللہ تعالی درین دو روزہ عمر دیوانہ وار ماتم باز ماندگی
خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
فدای این راہ میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
کہ کار دو جہانی خود را در قبضۂ اختیار و اقتدار او نہادہ از مجموع گرفتاریہا فراغی بیابم
آمین یا رب العالمین امید ازان برادر آنست کہ روی بر خاک نہد و از برای
حصول این آرزوی فقیر از خدای عزوجل بخواہد کہ دُعَاءُ الْغَائِبِ لِلْغَائِبِ أَسْرَعُ
اِجَابَۃً آمدہ و الدعا راز خدمت شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنودم کہ گفت روزے خضر
خواجۂ ما را وقتی رویداد کہ ہمچنین مندہای قبا کشادہ با سینۂ عریان و دستار
پریشان متوجہ ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوہ عظیم
از ایشان ظاہر بود من در قفاے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافتہ باز آمدند و تمام فرمودند کہ ای فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار و اسرار میرزند کہ اگر این دریا سیاہی شود از نوشتن آن
کوتاہی کند امام را ازینہا چہ کہ مطلوب من از دید و دانش دوست لہ قدس سرہ
طلب ہیچون و مطلب ہیچگونہ + نہ آنرا شبہہ و نی این را نمونہ + و ہم شیخ تاج الدین
حکایت کردند کہ روزی در صف جماعت نماز در پہلوی ایشان بودم در میان
نماز آثار استیلای گریہ و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز ہمچنان حیران و گریان بحجرہ شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
ہمچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نمودہ پرسیدم

Marfat.com

که سبب این گریه بے اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار از انجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب در اثر الورا عروج نمود و
در حبست و جوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمنی یا حمیرا ای ماشدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بشیخوخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
ایشان تربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر دواندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلٰی
ابْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود و
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رؤا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنهٔ آن هزار عان

Marfat.com

هنود بوده بوقوع انجا میده بمجردی که نظر انجماعه برایشان افتاده باهمدیگر میگفتند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید واز عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه اتشنا راوچه بیگانه را سخن بر لب و مدّعا در دل می بیند وبا این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی از
اعلام فضلای معمّر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در ان
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جائی نه بود مگر پهلوی حضرت خواجه
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود وایشان را طفل دیده بودم وانحال قیاس بخود خرد سال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد وآمده خود را فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را ازان میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را برقفا میکشیدم و تا بجائی رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بیفتم خبردار گشتم واز مشاهدهٔ این معامله از مخلصان
حقیقی آن عارف بزرگوار شدم وبا این همه ابهت گاه از جوش قلق وسقوط دیدم
خلق تنها در کوچه وبازار میگذشتند ودر زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها وفرو رفتگیها وحیرت سر موی در امور شرعیه والتزام عزیمت
فتوری نمیرفت وسماع ورقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نه تا بحدی
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو
بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید واگر از مریدان ترک ادبی بظهور
میرسید بظاهر ویرا خشونت نمی نمودند ونمیرانندند تقریب ظاهری خود کجا اما
باطن خود را از و میگشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب و واقعه
بوی امری می نمودند تنبّه میشد ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم شاهد

Marfat.com

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بوذند درین مدت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندیه که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بوذند اما برکات این دو سه ساله دران سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلے باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال وقال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست کار ایشان که ماند شاهد بزرگی خواجه شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان لجهٔ فقر و نیاز و عرفان ارشاد پناه شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که تقریبی را در حق حضرت خواجه ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست گویند در ان چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردد ات طلب به صحبت آنها رسیده بوذند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته آنها نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان بشهر معظم دهلی بعض مشائخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب از جاهای دور رو در بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بوذند که خبر انتقال ایشان شنوذه مکر شدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل خراسان در آگره بدار الشفای حکیمے بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین و چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

Marfat.com

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بیمارم وباین حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف انتقال ایشان رسید زبان شکستهٔ خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر شریف حضرت خواجه بابچهل رسید که تکمیل تام طبیعی انسانی دران است وتکمیل معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این جهان پُر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شد ومراد آنحضرت باین خلاصی تعرّی از لباس هستی موهوم بود ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سرّه الاقدس بزبان انتقال ترجمان این مقال بود وقتی من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال

انتقال حضرت خواجه بابا

دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا فریدا او نیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من بچهل سالگی رسد مرا واقعهٔ عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده گفتند مبارک کشوده نمودند وفرمودند این خطیکه بر کف منست نشانه ایست که گفته شد هم درین ایام گویند روزی آئینه بدست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده فرمودند بیا تا با هم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم من این چیا مینمایند که من زهره مشاهدهٔ آن ندارم متبسم فرمودند خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد انگاه

فرموده اند که جائی در کنار شهر دہلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد که میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیه خود میخوانم و تعریفات عالیه دران مندرجست چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده رسیده امراض بر الشیان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله عنه را بخواب دیدم که فرمودند بیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه تا تبسم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی ست و همچنین یکی از مخلصان که درین ایام ارادهٔ سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جائی نرویدکه آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظرهائی که متضمن وداع یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که در دلیشانید و از دائرهٔ رضا بقضا بیرون آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکهٔ یا آله العالمین رفته بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بوده ازین سخن آب در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بوده که جهر اً بذکر اسم ذات مشغول

Marfat.com

شدہ اند وہمچنان اللہ گویان جان بجانان سپردہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از
انتقال موضعیکہ خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفتہ برائے قبر حفر نمودہ
چون جنازہ را درویشان دلریشان برداشتہ انداز دیوانگی کہ حاملان را بودہ
بآنجا کہ حفر قبر نمودہ بودہ اند تابوت را نہ دہ اند بل بزمین دیگر بردہ فرود آوردہ اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چہ بینند کہ این زمین مکانی بودہ است کہ روزے
حضرت خواجہ تقریبے را با یاران بآن موضع رسیدہ آنجا را خوش کردہ وضوئے
ساختہ دوگانہ گذاردہ بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیدہ بودہ بر زبان شریف رانده اند کہ خاک این موضع دامنگیر ما شد لاجرم
در ہمان مکان کہ جوار قدمگاہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم است
ونزدیک شاہراہ آن شاہ اقلیم ارشاد را کنج وار بخاک سپردند وامروز بہ یمن سعی
خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ حوالی آن فزار از آبشار و اشجار
واز ہار بہشتی شدہ بیزار و بیتبرک و بینفع ؎ شمع مزار او ہمہ نور غفور باد + و گلہائے
زایران در شش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیہا با تواریخ انتقال رقم زدہ اند اینجا
بایراد تاریخ منظومہ کہ راقم را روی داده اکتفا میرود ؎ ذاتی کہ بدوست بود باقی +
از خود ہمہ فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگے عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنہ دلم بسال فوتش + خوش گفت کہ بحر معرفت بود +

## فصل سوم
## در کلمات لطیفہ وانفاس شریفہ ایشان

مخفی نماند کہ حضرت خواجہ ما را قدس سرہ رسائل دقیقہ زیاست و مکاتیب بدیعہ دلربا و کذلک منظومات
خجستہ دارند بعضی مکاتیب ایشان تبقریبات محرر گشتہ و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان تحریر خواہد رسید انشاء اللہ سبحانہ از بعض رسائل شریفہ و نیز
از ملفوظات متبرک کہ یکی از مخلصان جمع نمودہ اینجا بایراد برکات چیلگانہ

Marfat.com

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد و لعون الله و
توفیقه **باب** بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
صلے الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ باعلی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و سخت باطن خود را
عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرأت
کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدایرا سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی
اندود خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
بآنکه آفریدگار جزو و کل الله است دانست آنرا که هر فعلے و صفتے که از و و از غیر او
بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار ست وحده لاشریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امر لیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
منفعتے نماید حضرت حق سبحانه بعد ازانکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم
که نیست تصرفے و سلطنتے شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بمقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر انچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و ارادهٔ تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام
الله را اکابر بتحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجرهٔ
موسی خواهد داشت **باب** ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلے الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

Marfat.com

الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی اللہ و تقرب الیہ است چہ استعاذہ التجا بکسے بردن
و در جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سزاوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ
حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی بتمام مستغرق انوار او شود
و در ادای کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چنانچہ
میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فرید انمایرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا در فقرات احزاریہ مسطور ست کہ نسبت
با تحقیقت نسبت اہل بیت ست و از انچہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند دریافتہ
میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت
نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیریت از در بر کشیده اند چنانچہ در قرب نوافل
با ما وجود لباس غیرت نسبت غیریت از ایشان بر افتاده چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند در مرتبہ
اخیر احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن
تراہ فانہ یراک ب۳ در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در ینصورت ایاک نعبد بحسب
معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
نستعین تا آخر داخل دعاست یعنی از تو یاری میجوییم کہ صراط مستقیم را نمای تا
سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتی
کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود ازان اظہار انقیاد خود است

Marfat.com

ومقصود از ایاک نستعین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد را همه خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد ب بر نگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کریمه
اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعتست
از انچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله
عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بی آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفته و امیدواریم که برین بمیریم و برین محشور شویم یکی از ان عقاید
آن بزرگ اینست که میگوید نمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
خلق بینند و از مبدء خبر ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه دهریه و طبعیه که
ایشان مغضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم و حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال بخود گرفتار مند و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشان
ضال و مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبده صرف انگارند ایشان نیز از راه برآمده اند پهلو بر سوفسطائیه میرفتند و نه
راه آنها که با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحده اثبات می کنند چه راه
ایشان بر شاهراه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه انجا
حضرت خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاهراه انبیا نیست نه باین معنی ست که معرفت اینها حلافت معرفت انبیا
ست حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق کست لیکن خلق را وجود علیحده ۴۰

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این
نمود بقدرت کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہارست و عالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثبات
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نمودہ
و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقایق بعد از عود باصل وظہور در وجود چون
ظہور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرۂ ممکن از اصل است
چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون انائہ محجوبان را در تصور می آید کہ فعل
و اثر از ممکن ست و الحکم آلہ واحد لا آلہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ و ہو معکم
اینما کنتم تنمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالیٰ با شیاء در غایت خفا
و بطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
ای الجامع بین الوجود و العدم فانہ من خواص منزل العلم ۵ از تو ای ہیرنگ
ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوف ست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینۂ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالاً
او حجراً لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور جنانیہ از اشجار و قصور برزخ
محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطہ جوالہ است با دائرۂ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ را

Marfat.com

باد ائرہ یکے بنسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج ونمود نقطہ در کسوت
دائرہ شدہ ہمچنین ذات حق وغیب مطلق او را بقدرت کاملہ اش یکے بنسبتی تبہ تنزلات
علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج ونمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شدہ ب وہم بتقریب معیت مفہومہ من آلاتہ
المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول واثنیت وبی شائبہ
چونے وچگونگے در ہمہ جا با ہمہ است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
اللہ عنہ کہ ہو مع کل شیٔ لا بالمقارنۃ وغیر کل شیٔ لا بمزایلۃ اگر اثنیت می بود لابد مقارنت
مے بود غریب صورت نے بست واگر وہم محض مے بود چنانچہ حکمائے حسبانیہ میگویند
معیت راست نمی آید وہر آئینہ روے مے نمود آوازہ العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجہ مطلق ومشتاقان غیب ہویۃ میگویند کہ
ہر چہ دیدہ شد ودانستہ شد ہمہ غیر ست بکلمہ لا نفی آن مے باید کرد یکے از عارف
رومے قدس سرہ رسید کہ حق چیست وعقل کیست فرمود حق آنکہ بہیچ وجہ
مدرک نشود وعقل آنکہ بہیچ وجہ جز بیاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نہایت در دست
بے دوا + ب بتقریب بیان کریمہ فاینما تولوا فثم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
این معنی بر تو افگند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آینہ متر تب میشود از صفاقت
وتدویر وغیرہ بر ذات او متر تب میشود وذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد وہمچنین فرض
کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
ست در مثال وبعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی ومنعکس شدہ اند دران
جوہر یعنے یک نسبت مجہول الکیفیتے بآن جواہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگے
این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صور کہ روآری در آنجا جوہر نسبتے

Marfat.com

بحقیقت بہمان جوہر روآوردہ آن جوہر باین صورتست ہرکجا این صورست ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورست در خارج بومی از وجود خارجی بمشام انیصور نرسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ مے افتد وبہرچہ روئے
مے آرے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات روآوردہ میشود اگر ہزار سئال
پروازکنی وہزار اربعین برآری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تبونیارد وصورت
استماع وارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند ومحبت ذاتی کہ مکمون سریست در جلوہ
نیاید ونسبت مجہول الکیفیتے کہ مقوم ادراک ومقتضائے آن محبت ست وتعبیر ازان
جز بادراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسائے
آن خود کجا ۵ در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقرہ نمکین
تازنین ودلنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سرقائلہا پاک ست خداوندیکہ فیض
اقدس خود را شیارا در عرصہ ظہور آوردہ وصفات وشیون خود را در پردہ آن
ظہور از تنگنائے خفا وبطون برآوردہ وخود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگنائے وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق الیست از
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمہ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سراپیمۂ شوق برجستند آئینۂ وجود برابر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صدائے وہو معکم انیما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جزبد وکانگی
صورت نہ بندد حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد ونوائے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود وعدم را درہم آمیختند وجود را فراموش کردند
ودر مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جلشانہ بشارت انیما تولوا فثم وجہ اللہ
درمیان آوردہ گفت وفی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

Marfat.com

خود خودیم خود را از میان مے باید برداشت ہنگام این دست بر نگشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راہ عروق در وزید و نکہت دوست را در
تجاویف قلبیہ افگند بیچارہ از پاے در افتاد کہ شمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت و ظنطنہ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازے
در میان بود روی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر بر داشت و غلغلہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ در میان
آورد لیکن معنی و اللہ من ورائہم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دَعْ نَفْسَکَ
و تعال و از یکسو فولِّ وَجْہَکَ شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نہاد عنایت من
یجیب المضطر اذا دعاہ پردہ حجاب را کہ لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نہاد صورت قاب قوسین بنظہور رسید این سخن آخرے ندارد و سبب
بتقریب حصول محبت ذاتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
باد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ نماندہ
و بحقیقت فناے فی اللہ تعالی رسیدہ دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر اللہ فائدہ
ذکر دہد صحبتش بموجب ہم جلساء اللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکیم
شدہ ہر چہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول آلہی از دریچہ باطنش سر زند
سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کارخانہ ہستے تو
بیفگند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
معنی اللہ نور السموات والارض در ہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

Marfat.com

واگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه وقوف عدوی ازان برخ
دانا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اضداد و
اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بفتی و در شعشعه او بصر و بصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند و چون تو فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
پیدا شود اگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی که آن
غلبهٔ نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی هست
یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت درهم شکند قوت
آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندهی و اگر در همین مقام ماندی مجبی
مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیهوش شوی
نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت تو سر بر آرد و بینائی یابی آسمانی خورشید

---

شناس و تو قطعا در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ۱۲ و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن بحکم وقت
با حجاب لطیفی در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجهی بدست آمد که
بی تکلف دل نگران غیبت ذات میدارد باید که تا توانی این توجه را
نگاهداری و به فراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب در وقت قوت
و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقی که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده و اگر ترا مجبی بآن درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش متخیله
ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور ورزش طریق رابطه

Marfat.com

اختیار کنی لیکن بہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ کراہتے از تو در خاطر مبارک
او بہفتد و نیز مے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشتہ باشی
تا بمنتہاے مقصد برسے بالجملہ مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل ہر کدام
کہ صورت کرہے گرفت در فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
و آفتاب است ہمچنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن می آید
و از راہ ہر زخیتش چشم سر توجہ علو او رامے یابد آتش محبت شعلہ میزند و خرمن
ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل منیہ و آئینہ
آفتاب نماست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر ست چہ ایشانرا
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بود و فیض ہمان راہ میگرفتند
چنانچہ نزد اہل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار
قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الہدیٰ **باب ۱۱** در بیان کریمہ والشمس وضحٰہا والقمر اذا تلٰیہا
بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثالہما بر نگاشتہ اند کہ اکابر بتحقیق تعظیم مظاہر و
مخلوق را از اوب مقام معرفت دانستہ اند چہ انہا مجالے جمال مطلق اند و
مظہر تہ انسان مر مطلق را نہ بآن معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پردہ انہا
بحکم لون الماء لون انائہ و ہم برنگ انہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را در ین
اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نمے افتد نہ باین معنی کہ ذات و را در

Marfat.com

ایشان می آید بل ہستی او را بر نعت ذوق و محبت و استہلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفاے آنکہ صورتی بر و او فتد ہستی او را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد و پردہ صورت چشم بصیرتش شعاع آئینہ را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تواند گفت کہ خود ذات
آئینہ نمے یابم خصوصاً کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روے آئینہ
در میان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود ہمان آئینہ است وبس ۱۲
در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلیہا نوشتہ اند مخفی نماند کہ روز یکہ آفتاب را ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزہاے دیگر کہ آفتاب آن روزہا را ظاہر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر باثر آن طریقہ علماست و این
طریقہ عرفا و تعظیم لیل وقتیکہ بپوشاند نور آفتاب را بجہت آنست کہ محل
فراغ عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبان ست مخفی نماند کہ پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست کہ نور آفتاب در ہنوقت منصبغ برنگ عدم
شدہ چہ سایہ نور نیست کہ برنگ ظلمت برآمدہ و ظلمت اثر اختفاے بعضے اشیا
ظاہرہ فے الیوم این مقال سخت نیکوست در ظہور عالم کہ واجب تعالیٰ و تقدس
ہمچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او کہ اسما و صفات اویند ظہور
نمودہ اند و ہمچنین ممکن در ننگناے عدم تمکن نشستہ لیکن حکم و اثر او برآمدہ باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفتہ و حجاب مقصود شدہ ازین بیان بدریاب کہ واللیل
اذا یغشہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ در ان اوقات
آئینہ ماہ مقابل آفتاب ست و آفتاب در روبتمام ظاہر لیکن چون ظہوری ست
منصبغ برنگ آئینہ از نظر عامہ مخفی شدہ ۱۳ در تفسیر کریمہ قد خاب من دسّٰہا
تحریر نمودہ اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیست کہ بعد از تسویہ و تعدیل

Marfat.com

ارکان او در و نفخ کردہ شد و از اثر آن نفخ کانہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس اُمر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامۂ آدمیان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بلہم اضل یعنی خیبہ و نا امیدی مخصوص کفار باشد انہ لا ییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ در آنوقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصۂ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور ست کہ الایمان غیر مخلوق ہے اے
گروہ مومنان شادی کنید + ہمچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ ایمان تحقیقی بعد ازان ہرگز زد
ایمان او نمے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافیہ
انا مومن انشاء اللہ میگویند بعضے بر ہمین معنے حمل کردہ اند یعنے انا مومن تحقیقی
انشاء اللہ تعالیٰ ۱۲ و بیان معنے سورۂ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
سورۂ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و از جملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندد کہ در عرصۂ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الآن معتقد او ممکن خواہد بود از السنت کہ اکابر فرمودہ اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجاست کہ ابو علے وقاق رحمہ اللہ در
توحید حالے فرمودہ کہ التوحید غریم لا یقضنے دینہ چہ اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ ازین سورہ
صاحب دولتے را کہ صفاے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

Marfat.com

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نعت احدیت باشد فهم من فهم
ب۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آن صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد و
سر در اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح
اضافه نمود لعظم شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که
بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق دانسته اند
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او نخلق حق ست لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهراً مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتے باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمے بظهوری آید یعنے
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق بجهة انعدام
أمریست نه بجهت وجود أمرے وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندهند بل بمظاهر مرتبط دارند
واز سیاه کلیمے او بشمرند چنانچه در معاصے بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهرے بیش نیستم هر چه در منست
از جاے دیگرست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق ممتلے و سیر را میگویند خلق اینچنین ست که پرست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاعراض لا یبقے زمانین و بناء گرفتن

Marfat.com

از شر خلق آنست که در خلوتخانهٔ شر نیاید و حجاب مقصود نگردد ب۱۶ در تحقیق الدنی
یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسهٔ شیطان از جانب جن و
انس بے انداز و در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر
عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق
میگویند یعنے حق تعالے او را همچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا اندانند و فعل و صفت خلق
را سایهٔ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب
اعتقاد نماید ازینجاست انچه شیخ اوحدے فرموده ؎ تا جنبش دست هست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انیست ازین
معنے وسوسه دوم نیز مرتفعے شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق تا آنست
که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسهٔ دوم ست آنکه ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقے نماند علاج
پناه برون بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که مدار بشیت ازلیه
انست انک لا تهدے من احببت ولکن الله یهدے من یشاء چون سید و
ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هر چند فعل و
قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن لبدم میرود و

Marfat.com

مثل آن بظہورے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسۂ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہمان تفرقہ ظاہر و مظہر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ بآلہ الناس
در دفع او مناسب ست ۱۷ ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند وسوسۂ
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیۃ مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا بر رب بردن مناسب ست چہ معصیت واسطۂ
موت مے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا و لا یحیی ست در ربوبیت واسطہ وجود
و حیات و در قسم دوم ست کہ مملکہ و مسخرہ شیطان ست التجا بملک بردن مناسب ست
و در قسم سوم التجا بالہ بردن سزاوار ۱۸ در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
شئ رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علی صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی والان کما کان کہ باقتباس از انوار آن مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از انکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را بر نینداختہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن و دریا نقطہ
جمع ست جمیع ذرات عالم در رود و آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہرے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لامنتہاے اطلاق مہیا ست
و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
کہ نظر عارف کل شئ ہالک الا وجہہ را مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی برد ہد کہ آن نفسین این دو

Marfat.com

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
بہتر ست والّا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ او از وے منفک
نیست چہ در اصلاح وچہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
نمود لیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آمیدہ
یا گوئیم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
وقت مبین آنست والان کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے
صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے در نظر شہود من ہمچنان بود
ب ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی بمرتبہ افنا و اماتت برسد
محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز گردد اینجا دیت ہمین ذوق یافت ست
کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود ست و باین تقریب فرمودند کہ مدار
طریقہ باین سہ چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام آگاہی و دوام
عبادت ب ۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی فی
ملاء الملائکہ فرمودند بخدائے عزوجل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
خائف مشائخ را اختلاف ست در آنکہ غالب حال بندۂ مومن رجا باید
یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملاء در صورتے کہ ذکر بندہ مر حق را در ملاء
آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل
باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

Marfat.com

که در ملاء اعلی است ذکر حق سبحانه بنده را در ان ملا باشد یا خیریت ملا باعتبار
آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آن را مهیمین گویند و آنها افضل اند
از رسل بشر ذکر بنده در ان ملا باشد ب۲۱ حقیقت مراقبه انتظارست وصف
انتظار در طلب مقصود ست در حالتی که طالب از حول و قوت خود برون
آمده باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره
و مد حول و قوه غبار کوشش ست و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی
و قریب الانتها را دست نمید هد و لهذا ابو الجناب نجم الکبری قدس الله سره
در بیان ده اصل که موت بالارادة را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات که مطلوب را مقید بینند بشکل و مثال و علم
و خیال کرده در عرصه تعقل آرند فرد دانیست و معلول ے هر چه پیش تو میش
ازان ره نیست + غایت فهم تست الله نیست + ب۲۲ نگارش نموده اند نماز را
حقیقت ست و صوری ظهور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن به موت
اختیاری و طلوع این شرف از راه سلوک متنی برده اصل مشهورست و طالب
صلوة حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر سلوک
داشته باشد وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی کردن دل
از آرزوهای نفسانی که مضر راهروانست توجه بحضرت حق سبحانه نماید توجهی
مجمل هیولانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمه اتی و جهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یمکن که
غیبی در رسد و او را از و بستاند و منی و ما انا من المشرکین پی آورد و جلوه گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود ست بظهور آید و طهارتش

Marfat.com

راصفاے دیگر پیدا شود پرتو تجلی ذاتی بزبان حال باو بے علتے و بے نیازے
مطلب را درمیان نہند معنے توکل راکہ برون آمدن از رویت اسباب ست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند کہ توجہ نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
اللہ اکبر من ان یتوجہ الیہ غیرہ روے نماید این زمان توجہ دیگر پیشش آید و ما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
بصفت غزلت متحقق شود بوراثت قبول خطاب فتحدث نافلۃ لک پیدا کند واز
عہدہ امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیہ حق کند و سبحانک اللھم و بحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید و اتحاد نہد از ینجا بان ترقی کند کہ کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمہ لا الٰہ غیرک سر از نقاب تواری برآرد اینجا خلاصہ قناعت در مقام تمییز
بگفتند باز تواند بود کہ اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیدہ کار فرماے او شود
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف بر روشن سازند تعوذ نمودہ بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دہد بصراط مستقیم مہتدی شود بسعادت رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ
برسد چون درین مقام متمکن شود معنے ہم فی صلوتہم دائمون وصف حال او
شود انیست صلوۃ حقیقی اگر کنہ ذات بر و تجلی کند خواہ درین منزل خواہ پیش
ازین منزل فناے حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود و در وی نیافت گریبان
گیر جانش شود و معنے اشتہی عدما لا عودلہ دل نشینش گردد جانا بقمار خانہ
رندی چند ند + با مردم کم عیار کم پویند ند + رندی چند ند کس نداند چند ند + بر نسیہ و
نقد ہر دو عالم خند ند + تواند بود کہ فقرش بہ نہایت رسد و مظہر اسم الغنی شود و ہنوز
دردمند باشد این در دست کہ مقصود آفرینش عبادت روحیہ ہمین در دست
ب ۲۳ بعد از تحقق مقامات دہگانہ سلوک نگارش نمودہ اند ہر کہ در مقام معصیت

Marfat.com

است یا رغبتی به دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بمالا بد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواہد
یا در مقام مجاہدہ با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوۃ
دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند کہ
بعضے از اہل نہایت کہ از خود و بالیست خود برآمدہ اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
بجہت بعضے از نہایات حقانیہ ثابت نماندہ اند لکل وجہتہ ہو مولیہا اکابر خانوادۂ
نقشبندیہ مے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہر کرا در راہ این راہ دستگیر
شود بعد از توبہ بنصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الٰہی گرداند
رعایت مذکور را سفر و وطن میگویند غایۃ الأمر اہتمام بذکر و توجہ دارند
و توجہ مذکور را باز گشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجذبہ میکشد و بمدد
جذبہ بجمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست مے آید و حقیقت توجہ
مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجے از وجوہ یاد داشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن بآسانی روے نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود کہ از مصنفات دقیقہ شریفۂ ایشان ست و منسلک
بسلسلۃ الاحرار نگارش فرمودہ اند ۵ این سکہ کہ من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیز رہ خواجۂ احرار بگیر + کان راہ
ز سر حدِ مقامِ فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہم طریقۂ علیۂ احراریۂ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است کہ غلبہ محبت حقیہ بر خلقیہ است و محل تجلی انوار ذات ست
و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این سخن را کہ مغلوبۃً ادراک مرکب و ظہور

Marfat.com

تا بشیر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی مے گویند و ہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب ادراکات بتمام از میان رخت بر بندند بل بغت آگاہی
نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فنائے فنا مے کنند تو اتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند و صل
اعدام اگر توانے کرد + کار مردان مرد تانی کرد + ازین جاست کہ در ینوقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنائے صفات بشریت
مے خواہند و ہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پرتوے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فنائے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقاء باللہ است
این وجود را وجود فنائے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ او صافش رو
نمے شود حوالۂ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلی ذاتی و شہود ذاتی و یاد داشت میکنند و حقیقت

---

ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند و رؤیۃ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیۃ ہمچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتی صفۃ بصیر تست اما چون
حق سبحانہ خبر داد کہ پیہ پارۂ چشم را مدخل خواہد بود آمنا و صدقنا اگر
می گفت پیشانی شما را مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود

ما نظرت شیئا الا و رایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ را پیش از اطلاع بر اصول

Marfat.com

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ
بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے گروہ اند ہمگی اہتمام ایشان در کشف غلبہ
و غلبات آن ست در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت و فعل جز ذات ہیچ نمی بینند در عرصہ وجود جز یگذات
بحت در نظر بصیرتشان نمی ماند این ست نہایت مقام انبیا و اولیا آن اے
رب المنتہے ولیس وراء العباد آن قریہ ۲۵ رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پردۂ اسما و
صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری ست و عالم عین معلوم
ست بتجلے صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چہ حاضر مدرکہ صوری پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیت
سبحانہ و ہمچنین بتجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صور علمیہ پیش
نیست با علم آن کہ معلوم حق ست سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
ہمہ عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکہ دران موطن جز بتجلے ذاتے
بتجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجردہ نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان
بتجلے معنوے و بتجلے ذاتے با آنکہ بتجلے ذاتے نیز در پردۂ اسما و صفات ست
بالجملہ ہر چہ حاضر مدرکہ ہست بتجلے منسوب آنست فافہم و نیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہمہ
تجلیات صوریہ اورا حاصل ست ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغیر یگہ بتجلے معنوی را

Marfat.com

کردی لازم مے آید کہ ارباب عقاید ہر گاہ یقینے باعتقادیات خود داشتہ باشند
صاحب تجلّے معنوی باشند وحال آنکہ از خواص تجلّے معنوی افنای سالک ست
چنانچہ مقرر ارباب آنست میگویم فرق میان تجلّے اعتقادی و تجلّے معنوی آنست
کہ در تجلّے اعتقادی مذکور یقین ست با آنکہ این صورت معتقدہ صورت حقست
و در تجلّے معنوی یقین ست با آنکہ این ذی صورت حق ست با تقرر صورت علمیہ
در مدرکہ بالجملہ در تجلّے معنوی باطن در پردۂ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و تجلّے اعتقادی در صورت علمیہ و شیون مندرجہ دران و بنسبت
صورت ماوی صورت متفرق و پریشان ست ۲۶ فرمودہ اند توکل آنست
کہ ترک اسباب کنند و بنشینند چہ این سوی ادبست بلکہ اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیرہ میباید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیرا کہ سبب مثل
دروازہ است کہ حق سبحانہ برای وصول مسبب ساختہ است درین میان کس
دروازہ را بند و کہ از بالا خواہد برتافتن بے ادبی کردہ باشد چہ دروازہ
بنا کردۂ اوست و دلیل است بر آنکہ او کشادہ نباید بست بعد ازان او داند
خواہ از راہ دروازہ فرستد یا از بالا برتابد ۲۷ فرمودہ اند تا حضور ذاتی کہ
حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چہ توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچہ وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و در نیوقت تمیز و تفرقہ باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیدہ است زیرا کہ بروح است تمیز ہر چیز این موحد بتوحیدے
کہ مقرر علمای دین و صوفیۂ محققین ست رضوان اللہ علیہم اجمعین نرسیدہ
و آن عبارتست از مدلول کریمہ واللہ من ورائہم محیط کہ تنزیہ صرف منزہ از صفت
تنزیہ است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

Marfat.com

از چہرۂ مقصود بر نیفتد اگرچہ آن حال لمحہ باشد و این ہمان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوتہ الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجود موہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موہبت اوست سبحانہ ب ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینۂ ذات افتادہ تردد می نمودہ اند کہ اگر عکس صور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیتہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
در ین وقت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس بسر وقت ایشان رسیدہ
پرسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت شبہۂ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
نی نہایتی حق سبحانہ نہ بآن معنی ست کہ در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست کہ بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیتہ لازم
آید بلکہ محل آن وہم ست چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او وہم حکم میکند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا متصل
متصل گویند و آئینہ ہمچنان بر صرافت و بیرنگی خود ست ب ۲۹ ہمدرین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل مے باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را ازان خالی ساختن
اگرچہ بعضے از متاخرین علما قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا اللہ است اما مذہب صحیح ہمان است لا موثر فی
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

Marfat.com

نسبت روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته بهتر والّا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم انست
که به تعین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شماری و
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی
درین میان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
که سالک متخلق شود بجمیع اسما و صفات الٰهی و هنوز واصل نباشد بآن سخن
مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰهی بعد از وصول حاصل می شود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے
را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ۱۳ روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره
السّامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضوری آن که از
حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود آنرا مکاشفه
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات
که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینے که بر مدرکه ملهم
میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویشے معروض داشت که در بعض
علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطا یافته می شود سبب
آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمهٔ خود که پیش

Marfat.com

صاحب این دید بمنعت یقینے مقرر ست آنرا بان علوم ضم کردہ است خطا ازان
راہ آمدہ والا خطا را در صرف علوم ملہمہ چہ گنجاے علماے علوم عقلیہ کہ
مراعات قوانین منطقیہ مے نمایند گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سرش
ہمانست کہ مقدمات مقررۂ خود را یقینے خیال کردہ دران دخل دادہ اند والّا
منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود ہرگز خطا نمے خورد و انگاہ فرمودند
کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیچ در کار نیست کہ کشف دو نوعست و نیوی آن
خود اصلا بکار ی نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ است
برای عمل کافی است و ہیچ کشفے بآن برابر نہ ۳۲ میفرمودہ اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر پیغمبر
یا شفقت بر خلق اللہ یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینند و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواہند
پس مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیاء و رسل بدان
واقع ست ۳۳ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او بنسبت
بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبۂ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات اسماء و

Marfat.com

صفات سالکان طرق دیگر را بہ تفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال کہ بذات حق سبحانہ حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصہ میرساند
اول درآمد طلاب این طریقہ در سر حد فناست ومعنی اندراج نہایت در بدا
کہ کبرائے سلسلۂ ما اشارہ بدان کردہ اند اینجاست ۳۴ تقرب ترقی بعد الموت
فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفتہ اند اگر کسے بہ نیت صحیح
واعتقاد درست در راہ حق سبحانہ درآید وآداب شریعت غرا کما حقہ بجا آورد
واورا اذواق ومواجید این طائفہ در حین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
از موت احوال واذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ روح اللہ روحہ
بعد ازین نقل تامل کردہ فرمودہ اند بلکہ این چنین کس را ہمدرین عالم وقت
اختضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بہ زبان مبارک آوردہ اند
کہ اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجہ بہ جناب
حق سبحانہ بزرگترین دولتی ست ہیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشتہ باش گود گر ہیچ مباش + ۳۵ فرمودہ اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الہیہ موصل ست واورا روی جز بسوی ذات حق سبحانہ
نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیز دارند لاجرم بعضے ہمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیدہ
اہل این سلسلۂ عالیۂ نقشبندیہ تربیت ہمان انجذاب میکنند ۳۶ فرمودہ اند
رویۃ بالبصر بعد از موت ست چہ رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چہ ہر چند بے تعلق گردد لااقل علاقہ
حیات باقی خواہد بود اگر چہ بصرافت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
تقریب سماع فرمودہ اند آنہا ی کہ از صوفیۂ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

Marfat.com

Marfat.com

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی استہلاک و اضمحلال داشتہ باشد و اکرم نبود چنانچہ یکے
تحصیل مقامات کردہ است و نتیجۂ مقامات را کہ استہلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافتہ این اکرم ست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ناطق برین
است ۳۹ فرمودہ اند کہ ولایت بفتح واو قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ دارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگروند و این تکوینیات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ بمستعدان میرسد از کدام قسم ست فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان تقریب استفادہ طالبان فرمودند
کہ ہرگاہ آئینۂ طالب محاذی آئینۂ مرشد میشود ہر چہ در ان آئینہ است بقدر
مناسب پرتوی اندازد انگاہ فرمودہ اند کہ کسے باشد کہ ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر داشتہ باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیہ رحمہم اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود بر دو نیز فرمودند گاہ بگاہ زلتی ولایت بکسر را از دلی باز می ستاند
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان پیر بقال می آرد و آن در نفحات مسطور
است ۴۰ روزی فرمودند کہ معاملۂ برزخ و حشر خوش معاملۂ دور رو دور از نیست
انگاہ سکوتے و تاملے کردہ فرمودند ہیچ سعادتی برابر این نیست کہ کسے
را انسے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انس حاصل شد ہیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این ہمہ چندین

Marfat.com

تکالیف شرعیه برونهاده لیک روزی بتقریب اعتراض بعض منکران به فقرا الله فرمودند اولیا از کبار محفوظ نمیتوانند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان که دائم یا اکثر در انند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در ان معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا می بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند این که متبدعان به بعضے اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش همان ست که این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا چندین تن از صحابه که بکوهها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند هیچکس از آنها حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان ایشان هیچ شبه نه

## فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی

خواجه عبید الله سلمه الله نخستین فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان ازین ابیات شریفه والد ما جد ایشان هویدا گردد

اوکشته درین خرابه منزل + روزِ یکم از ربیع اول + بود آخرِ عصر کان یگانه + افتاد درین سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ شناس تیز بین مرد + بشگفت بهار در خطا آورد + وچون یکی از درویشان در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسرے حمیده سیرے خواهد شد باید که

Marfat.com

اورا مسمے بنام نامی خواجۂ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند ؎
درخانہ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعۂ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ تقلم آوردہ اند ما بہ نسبت دو بیت
ازان انیجا اکتفا نمایم ؎ برخیز بلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک شہدم از لبت بسند است +
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نورد بہ بزوم
تا خانۂ ماسوی بسوزم + خود را بتو بازمے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
در خور نیم ازین سیہ روز + خود شعلۂ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر حے علے الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ ایمن
بپوئی + در زیر کفن شوم فراہم + رشکِ ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دو
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقۂ تجلے + گویم و ہوالذے
یصلے + گر زندہ و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ ار شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشتہ حیات کام دارم + از رشتہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است
سر رشتہ رشتہ ہم بجام است + گر تجربہ سعد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + نی نی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

Marfat.com

دریای ازل بسی شگرفست + سبحانک تبت این چه حرفست + در ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود منظور رسیده بودند و نیز در ان ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب ثراه حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر متوجه و دعا
در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز منظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو ستله مرتبه فقیر مدد ولت علیه بوسے
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند
که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهدا دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز بمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود بانصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و متمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بوذند و در عرائض به نیازمندے
تمام در یوزهٔ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

Marfat.com

این عریضۂ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راہ
توان برد وھو ھذہ عریضۃ محتویۃ علی سرایر الاخلاص ومکامن
الاختصاص من المملوک المفلوک احقر عبید اللہ عُبید اللہ الی اسوۃ
اھل الصحو وقدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام ومنبہ النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع الخریر النیر المنیر
مشید ارکان الملۃ والمتطھر من المآثم والذلۃ والناطق بالحق والصواب
وللحق کنف اللوذ والایاب قائمۃ الدین وقایۃ احکام المتین والمتمکن
علی مسند الافادۃ والمتصاعد مرجضیض العبادۃ الی افق السعادۃ
قلاوزۃ کبار الطریقہ وحارز عمران الحقیقۃ نور حدقۃ الاکوان وانور
حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس اسرار الکتاب المتعین
علی وساوتہ وراثۃ المصطفوی والمتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی
واقتدیران المحبۃ لقائہ ومنھل عطش المھجۃ سقائہ حلال عقود الاشراقیہ
وادلال وفود الاشراقیہ لیس مکرمۃ من اللہ الا لہ فیھا حظ کامل ولا
موھبۃ الا نصیب کامل الصفوۃ شعشعۃ من منیر قلبہ الوافی والعطوفۃ
شعبۃ من وداحۃ کرمہ الوافی لہ التقدیم علی مشائخ الزمان والتقوف
علی مشاھیر الدوران تشخیر بملاحظۃ اطوارہ من طوی الولایۃ و
یستطلع بمشاھدۃ اعمالہ علی اسرار اھل النھایۃ من استند بعروۃ
ارادتہ فھو الذی ارتقی علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصہ
فھو الذی استعد بنیل الامانی وفاز لحصول الکمال فھلموا یا ایھا
المتردین فی فیافی الطلب وتعالوا ایھا المتشمرین الی عُباد ان وصول
الرب واقرعوا باب دارہ التی یعلم بمنبع البرکات وعاکفوا علی حضرتہ

Marfat.com

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات هو الشیخ المکمل سیدنا
ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی
المولد القدسی المحتد بلاندلسی فی حقه غبطة وللسمنانی فی امره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من بسطوة طلوعه وقهر
فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اللهم بشر آماله وضاعف کماله
واحفظه من طوارق الایام وموجبات الاحزان والآلام وماهم غمام
وهدر حمام بحرمة النبی واله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار
الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوة والسلام یاسیدی لیس لی
طول البضاعة ولاحول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی
قاسیة باصناف الذنوب والاثم وفؤادی مظلمة باصناف الذمائم
والجرائم ارحموا علی حالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص
من هاویة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السعادة والکمالة الیوم
لیس اب مشفق الا انتم ومهرب ومارب الا حضرتکم کل زمنة عمری
وجل وقاتی وعامة شهواتی وسنواتی مصروفة بمدحتکم العالیه
ومحمدتکم السنیه واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لایطیق فی العربی علی مقتضای
اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس
عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی در غایة فصاحت
وبلاغت نیز بسیار مرسل داشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم ست لیکن
از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد حق سبحانه ایشان را نه

Marfat.com

میراث معنوی پدر بزرگوار بہرۂ فراوان بخشا و بالنبی و آلہ الامجاد خواجہ محمد عبد اللہ
سلمہ اللہ فرزند دوم حضرت خواجہ ماند طاب تربتہ السلف و زادت رالخلف
برادر بزرگ از مادر دیگر اند و ایشان از والدۂ دیگر و واسطہ میان ولادت این
دو گرامی برادر چہار ماہ اکثر چنانچہ ہمدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سرہ
اشارہ بوقت و ماہ و سال ظہور این فرزند نیز فرمودہ اند و آن اینست ؎
تا تخ یکی چو شد نمودار + ہنگام تولد دگر آر + افتادہ بجبر تبلاطم + ماہ رجب و پگاہ
ششم + مابین ظہور این دو گوہر + بگذشتہ چہار ماہ اکثر + چون صبح رسید
آخر شب + چون روز زر روشنی لبالب + چون ماہ تمام منشرح صدر + در ظلمت
شب چو ساعتِ قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت از یاد در دعای این نور
حدقہ سعادت بزبان قلم لازم التیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
حرفی بمیان نہادہ بذا ہو ؎ یارب کہ طلسم خود کشائی + این طفلک ما باد
نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل زدانہ سر برآرد + چندین ہمہ آفتاب
رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطرہ ہم از شمار ایشان + در موج
خودش مکن پریشان + باشد کامم ازو برآید + چون تشنہ ازو یاد دم آید + بس
تشنہ و بس خجالم ایدوست + در حسرت یکدمم آبم ایدوست + ہر کہ ترشح تو بنیم +
در تعطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو +
من جام چہ مے کنم گدایم + مشتاق توام دہن کشایم + اکنون دہنم کشادہ بہتر
بحر سخن ایستادہ بہتر + زین گفت و شنود حاصلے نیست + حیران و خموش
باید م زیست + این مخدوم زادۂ آزادہ در صورت شباہت و سیرت مشابہت
تمام بہ پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نمودہ اند و از علوم عقلیہ و نقلیہ
بہرۂ کامل حاصل فرمودہ چنانکہ بعضے کتب متداولہ را بفطرۃ و قوت تمام

Marfat.com

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفہ علیہ نصیب فراوان یافتہ اند و
دران علماً و حالاً و منتہای نظر مینمایند بتعلیم ذکر و مراقبہ این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس اللہ تعالی سرہ گرفتہ اند و چندین بار دیوانہ وار از دہلی پیادہ
و سوار متوجہ ہشتنان ایشان شدہ و در ہر بار روزہا در خدمت علیہ بسر بردہ اند
و الطاف و نظرات خاصہ دیدہ اند و بعض کتب کلامیہ را چون شرح مواقف
و غیرہ یا بعض رسائل صوفیہ در خدمت حضرت ایشان گذرانیدہ اند و از علوم
و اسرار خاصۂ حضرت ایشان نیز بہرہ ہای لانہایۃ برداشتہ راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زادۂ
عالیشان استماع نمودہ روزی فرمودند کہ او از محمدی المشرب است و از محبوبانست
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
کہ اگر آن نبودی کہ این خواجہ زادۂ ما در کمال وسعت مشرب و شوریدہ حالی و
بی تقیدی و تعینی بودند ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادۂ
والد بزرگوار خود نشستہ بافادہ و افاضہ طلاب می پرداختند انتہی الحق این
مخدوم زادہ در غایت بی تعینی اند و از انجا کہ مغلوب نسبت توحید وجود کشتہ اند
از نظارۂ مظاہر جملہ حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بے پایان اکثر شوریدہ حال و فارغ البال با نظر راست و کلاہ کج بہ کوہہا و
بیابانہا سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آہ گرم و سرد از دل پردرد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظہ انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیہہ فرمودند

سہ کشت گلستان بہانہ ایست نگارا + بوی تو آوارہ کردہ باد صبارا + اشارہ
بہ فقیر نمودند کہ تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بندہ این دو بیت معروض

Marfat.com

داشت سه راز نهانی بلبل سازند دل امشب ۔ خوی کبوتر کرد او بلبل مارا چاق بجراست
ابروت بسجود ند ۔ شیشۂ دل بشکند قبلہ نمارا ۔ حضرت ایشان مارا قدس اللہ سرہ
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیہ منبام نامی این مخدوم زادۂ گرامی ست در
مکتوبیکہ در جواب عریضہ ایشان بودہ رقم فرمودہ اند کہ صحیفہ شریفہ رسید از مطالعہ
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکہ اندراج
یافتہ بود فیک و مبارک ست این دولت کہ شمارا در سہ چہار ماہ میسر شدہ است در
سلاسل دیگر اگر در دہ سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد چون میداند کہ فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شائبہ عجب مبرا اظہار این نعمت نمودہ آمد لئن شکرتم لازیدنکم نقص
قاطع ست نوشتہ بودند کہ مشکاۃ توحید ظہور کردن گرفتہ است این دولت
نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبۂ این حال آداب
شرعیہ را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتہی علی
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چہارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیلہ فلیرجع الیہ و نیز این قرۃ العین
ولایت عرائض تمکین بر شورستانہ باستان حضرت ایشان مرسل داشتہ اند
کہ از انہا بنقل دو عریضہ اکتفا میرود عریضۂ اولی عرضداشت بندۂ مہجور
پر تقصیر محمد عبد اللہ آنکہ اوقات گرامی بدعاے سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی کہ بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است کہ بگفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده کہ بشمہ ازان اشعار
نتوان کرد سراپا درد اند و واست و باین خداوند کریم را شکر کہ در نسبت و
رابطۂ باطن کہ حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً و صفتاً و عیناً و اثراً فتوری نیست

Marfat.com

وچگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نماند و انسهای
غریبه رو نماید هر واسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از نها التفات نیست
بدریای عدم آب از سر گذرانده اند انهمه بتطفیل خدمتگاری فرزندی آنحضرت است
ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب وسلاک باقی باد عریضهٔ
ثانیه عرضه داشت کمترین خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس یاریافتگان
وراه بردگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند
که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست
وآخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیده دریای حقیقت موّاج است هر لحظه
موج دیگر بر روی کار دارد دو قطره را با موج نبودن شریعت عشق بیهمات بیهمات
چه تنوانیم در حضرت قطب دائره ظهور دیوانگی سر و گریبد بدیوانگی بخشنده که گریم
وگه خندم وگه افتم وگه خیزم + آموخته ام مستی از دلبر مستانه + ای قبله خدا پرستاران
گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی ست
العبودیة انتهی واز انجا که این نور دیدهٔ مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه باین بنده
مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نماید حق سبحانه وعای حضرت والا ایشان را که دران منظومه سابقه در حق
ایشان نموده اند باجابت قرین گرداناد وایشان را بنهایت مراتب تکمیل واکمال
برساناد بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه
بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد واز ان جمله
اعمل واعلم واکمل واعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بوذند قدس سنا
الله بسره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین

Marfat.com

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجه را تقدیم داده مسکه انتظام این کتاب ذکر حال آن مریم جگر
ریشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی
آن جناب از بزرگ زاده های دیار هندوستان است و از اجلهٔ اصحاب حضرت خواجه
ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الله بخش که از خلفای حضرت مجذوب بالله سید علی قوام بوده قدس
الله سرهما بوده و جناب شیخ بوی الطاف و اعطاف کثیره می نموده و در بدایت
ایام طلب که حضرت خواجهٔ ما بخدمت مشائخ بلاد تردد میفرموده اند در قریهٔ از
قرای سنبل که از بلاد تابعهٔ دهلی ست صحبت شیخ الله بخش نیز رسیده بوده خدمت
شیخ تاج ایشان را ولالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجهٔ ما در ان
باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم
رخصت آن انتساب نیافته از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند
اما شیوهٔ فقر و نیستی و حال شیخ الله بخش را معتقد می بوده اند چنانچه از بعضی
مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ما وراء النهر
بهند مراجعت نموده بار شاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ الله بخش نیز سفر
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم
از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

مستفیضان

Marfat.com

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده وزیر در استفسار
احوال وپرسش اسرار بسیار دلیری مے نموده واگر ایشان را گاه مغلوب
می دریافته بحکایات ولطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیده
چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند باجمله بعد ازانکه حضرت
خواجهٔ ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم
طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود راقم
از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجهٔ ما قدس سرهٔ مامور
شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے هم
در معامله أمرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخرهٔ بخارا در خدمت حضرت غزنوان
خواجه علی رامیتنے قدس الله روحه هستم حضرت غزنوان طاقیهٔ مبارک خود را
بر سر من نهاده عنایات بیغایات نمودند چون بحضرت خود این واقعه را
معروض داشتم تبسم فرمودند وانچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس ونظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت هر گاه ذکر این طریقه تلقین فرمودے
وبراجذبات وغلبات ازوے ربودے واحوالات روے نمودے
دران ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار
دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه
بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود ویرا طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
این سلسله علیه بردارد باجابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و
جذبات کثیره روے داد وکشف ملکیت وارواح وامثالها میسر گشت آن

Marfat.com

احوالات حاصلہ را بزوج خویش درمیان نہادہ تا بشیخ رفتہ معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بسر دوید و حال آن کہ پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
قدس سرہ دریوزۂ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بود ہ ا
حضرت خواجہ بنابر حکمتے جواب دادہ بود فرمودہ کہ او را از ما نصیبہ کمتر مینماید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہان
تا چہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار آنچہ شیخ
شنودہ بودند مذکور ساختہ بمجرد استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان
چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریبان و نعرہ زنان و افتان و خیزان روے
بآستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاے و دحل افتادہ و
دستار جائی و پای افزار جائی و بیان حالش ؎ در ہمہ شہر چو من نیست
یکی شیدائی + خرقہ جائی گرد و ساغر و فتر جائی + تا ہمچنان شوریدہ و پریشان
بمسجد خواجۂ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با ضطراب
و پیچ و تاب تمام دویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بر زمین افتادہ ا
اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویرا بہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوے در دادہ چون چند بار
با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت باو فرمودہ اند کہ ای
فلان با ہیچ کاری ہم داری وی بشورش تمام گفتہ ہر کار یکہ دارم با تو
دارم مسبب کشان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک سکینی انگاہ فرمودہ اند کہ ہان سوے
پیشانی ما بنگر بمجرد یکہ نظر بر جبہۂ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

Marfat.com

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آمدم و چنین و چنین ایشان چیزے دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مراد یدن همان بود و از خود رفتن همان ۵ لوح محفوظ است پشیانی یار + سرّ
کونین ست در وے آشکار + چون حضرت خواجه واقعهٔ زوجهٔ آن عزیز را
شنوده اند بپرسش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بحوار خود
آورده اند و هر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و ازان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعهٔ سلطان فیروز نشار
ذاکرات بوے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیهٔ آن
زکیه در حبالهٔ جناب خواجهٔ حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز کردیم
به شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته هدایت
ارباب طلب توجه نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند و نسبت دیوانه ابا بکر نام از جمله هم پیرهای شیخ بشیخ دشنوریده بود
آن دیوانه را شیخ تأدیب نموده از ملامت آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرس دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سرّه الاطهر این رقیمه والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خشکے شما را که در باب شیخ ابا بکر نموده بوده خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبائر محفوظ نیستند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

Marfat.com

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاف چشمداشت از و ظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از وی نمی باید چشمداشت اگرچه
بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل میت وجود را دید ادب شناخت انیست نفوس
مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را لوامه گویند آنهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس امارہ را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعهای جمیل بکار باید برد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل برآمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بدصفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نقصها و
تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگویید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه برطرف خواهد شد یار و درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و برسر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش ازان نامه
بعد ازان تقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند کاری مکن
که وحشت زشکم فزون شود + صیدی چو من زدام وفایت برون شود +

Marfat.com

مرغ دست آموز شما فراج ناز کی دارد واللہ کہ بدست این مسکین نیست کم پرواز نیست
گرم و سرد این بیابان ندیدہ با جملہ نیازش می باید داشت سنۃ اللہ تعالیٰ برین
جاریست کہ اغراز واسطہ و تعظیم او مورث فیض لا تیناہی ست ؎ چون زمانی
بغیر ما منگر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیادہ گستاخیست انشاء اللہ تعالیٰ درین
پنج و شش روز متوجہ شما خواہم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشارہ شد تا آنکہ
اہمال در توجہ بجانب شما نکنم و از ہمین جا غائبانہ ہمت بر ترقی شما بر بندیم توفیق
اللہ تعالیٰ تقصیر نخواہم کرد دیگر ظاہر شد کہ فی الجملہ شما را جنگ و نزاعی در میان
است اینہا در چنین وقتی چہ مناسبت است اہتمام نمایند کہ از عین الیقین بحق
الیقین رسیدہ در اوج بقاء باللہ نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاہدہ افتد و معنی ما رمیت اذ رمیت و لکن اللہ رمی
ذوقی شود و سر کل شیٔ ہالک الا وجہہ تحقق رسد خلافت آلہیہ حز درین موطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجہ احرار می فرمودہ اند آن کہ
تا پر تو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نہ شود کہ این معنی در ظہور انوار توحید بدست می آید کہ ہمہ را نعت ہمگی دیدن
دیگر است و ہمہ را بانعت یگانگی دیدن دیگر فہم من فہم این معنی ظہور کان اللہ
و لم یکن معہ شیٔ است چنانچہ در ازل بود باز نیز الان کما کان دیگر ست دقیق
است کہ نجایش تقریر و تحریر نیذارد والسلام والاکرام ہم این فقرہ عالیہ را
بشیخ نگارش فرمودہ اند غرض من ہدایت مطلق در پر تو نزاع البصر و ما طغیٰ
است کہ باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکہ با وجود در دو بری
جمیع مقامات و مشاہدات و مراتب ظہور پیش ہمتش حقیر نماید ؎ زندے
چند کس نداند چند نہ بر نسیہ و نقد ہر دو عالم خند نہ اگر صاحب این حالت

Marfat.com

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقدش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله اینست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و یا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نمیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها کاین
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
برحسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا ازو می اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شد می نمود و فور ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فرید اخلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف آخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر ازو یار حجاز بهندوستان آمده

Marfat.com

باز بآن بلاد شریفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لهیه و بصره رفت جم غفیر بسلک
ارادہ پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافلهٔ حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + ازگران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + مشیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم ازان جا
با لباس احرام با یک ناقه و یک دو خادم نفقه و فاقه متوجه بیت الله الحرام در وضهٔ
سید الانام شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
باشد در بادیهٔ متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روز
که شوخگین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده موی با محاسن سفید
و چشمهای از تاب سفر بل از زشتای مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و من گفت که سالها شهرها و بیابانها
پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانهٔ صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ع خوش آن سر که بران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
یادگار باقی را در املکنهٔ مکرمه سالها باقی دارد بحق الحرمین و زوّارهما و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
افادهٔ اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
و مریدی بدعت ست شنوده در اثبات سنیّت آن رسالهٔ زیبا رقم نموده اینجا
دو نسمه تبرکا از رساله که در تعلیم اذکار نوشته تحریر می آید سبب و تقریب آن
کلام خواجه عبد الله امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

Marfat.com

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از و یافته در خیال آورند انچه شیخ مینویسد
که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفك الایمن فی خیالك و تعتبر عن
کتفك الی قلبك امرا ممتدا و ناتی بالتیخ علی ذلك الامر الممتد و تجعله
فی قلبك فانه یرجی لك بذلك حصول الغیبة ب اثر الذکر انك فی
زمان النفی ینفی عنك وجود البشریة و فی زمان الاثبات یظهر فیك
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاثر متفاوته بحسب الاستعدادات
فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق و بعضهم اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلك یتحقق له وجود العدم و بعده یتشرف بالفناء
کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر ربك اذا
نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت فی ذکرك الحق ایاك

---

خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجله احباب
حضرت خواجه باقی باللهٔ است والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام
بدخشانی بود که از وی تواضع زیاد و ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر
یافت و وی از اجله تلامذهٔ مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق
احمد جنید رحمهما الله ازوی نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده و روزگار
بماند و در سنه اثنی و ثلثین و تسعمایة دامن ازین دار ملال برافشاند چون
آن علامه را و اخر حال تقدیر ذو الجلال در زمرهٔ امرا و کبار سلطان هند منخرط
بود بعد ازوی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه تقید امارت و جاه مبتلا
بود اما همدران حال ازو فور مناسبتی که او را با طائفهٔ علیهٔ اولیا بود همیشه دلش
مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت
شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آنشوق انزوا

Marfat.com

ومسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بماوراء النهر رفته بودند
که جذب الٰهی صاحب ترجمه را دریافت تا پردهٔ غبار را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید واز سر موالی واموال وجاه وجلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود وشیخ ابوالفضل رکن السلطنت اورا باین
خواجه نسبت مصاهرت وشاه واین وزیر را بملت احمدی واهل آن کمال خصوصیتی
در اینکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار ازان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق وتایید الٰهی پای همت برجاده استقامت بفشرده
ع سعی بیهودهٔ اغیار بجای نرسید - لاجرم کنج مسکنت وتجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراء النهر بردجون آنحضرت ازان سفر بازگشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده بتعلیم اذکار ومراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
وآن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد وی از غلبهٔ آزار آنمرد بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوهٔ جلال تربیت میفرمودند بظاهر عتابها
می نموده میرانده وبه باطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه در احوال
حضرت خواجه قفیهٔ که مشعر بدین معنی ست مرقوم گردید ؎ چه خوش نازیست نازت
خوبرویان + زدیده رانده را در دیده جویان + بچشمی نازبی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق وانکسار خدمات
شایسته بجای آورد ونظرات خاصه واحوالات نجسته دید تا رسید بجائیکه
رسید واز حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی وتفرید

Marfat.com

تصدّی آن اُمر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً لأمره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را ذران معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق وصادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور برآورده فرموده اند خوب کرد وخود بر اخلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
وخدمات تکفین وتجهیز وتدفین ازوی بوقوع انجامید وپس از پسر
بزرگوار دران جایگاه وخانقاه بخدمات هم پسرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت وسعیش مشکور گشت که مخدوم زادها ازین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بر نگاشته اند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیرها دهد که مونته ما مقصران
را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند و ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد +
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
ومحبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمودند که حضرت خواجهٔ ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجهٔ
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا واعطا می نموده بوده اند ونیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

Marfat.com

روضهٔ منوره رسیده شده بود او را عطا فرمودند انتهی کلامه الشریف آمین جناب
خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادای صلوة اشراق فرموده متوجه
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذراند هر روز پانزده جزو از
قرآن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المصابیح مطالعه می نماید نماز عصر را
آنجا ادا نموده جهة تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
این خوی از او ر غبت سکونت صحرا اگر غریبی مهمان بمنزل او وارد میشود او را
خبر میکنند خود بمنزل آمده او را و آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضعیف
و حسن صحبت میگذراند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد
که با وجود نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش ناجهای
او برای رفع حاجات فقرا الله بامر او ملوک جاریست با وجود که بعض مخلصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشتند
که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق ست بمقوله
آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک می کرده و ازان راه
تذللی با و میرسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز ضرور
است فرموده که ما باین آبرو خود چه سیاه گردان نخواهم کرد چه سعادت آن
آب روکه بشادابی گشت دلهای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله
سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن ملال

Marfat.com

برخاست وصفاها واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را بهجت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد وحضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمهٔ شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند وآثار لطف
بیش از کتابتهای پیش دران خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
آنچه از معارف بقلم آمده بود پسند آمد وقت شریف بروفق وقت صاحب
این رباعی بوده ؎ هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم هیاهوی
تو بود + گفتم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل تقاصد رکنایند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است ودیوانگان این مسجد بواسطهٔ ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هرچه مقوی عمل ورعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر مے نماید واز حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال وذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم هست این حقیر
خواهان آنست وگاه بفقیر مے دهند خیلے این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق راز پیاتر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست وتوانند که ازبس عظمت ضرر بنااهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دوائے موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد للہ که فقیر زادگان را باسعادت های دیگر طلبے
ورسیده وباقصور ونقص خود معلوم این حقیر گردیده که سفر وجدائی از



Marfat.com

پدر و اهل نافع باشد و با این اشارهٔ بشارت خادمان استادی ارشادپناهی
سلّمه الله تعالی در فرستادن فقیرزاده مذکور آمد باجازت و رخصت ملاذ
استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بسر منزل
رفته و از کتابها آثار رشید سعادت و مدد های جناب ارشادپناه نسبت باو
معلوم می شود امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا باشیت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشادپناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله دیده میشود باعث چندین شکرست
و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
و خوب تر آنکه این الطاف و خلعت شریعت و متقوی آن بظهور میرسد
و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشانهم
اعتراض نیابند و از معتقدان چه گویم که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریقه مسموع نمیشود که مذکور و معمول
میشده باشد و السلام راقم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستهام
بصدد شورش احوال از برهانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
الله سرّه العزیز متوجه بسرهند شده بود در دهلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجه حسام الدین سلّمه الله نیز رسیده بود در میان موعظ مرشدانه
باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلهٔ عتبهٔ خادمان
ارشادپناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبهٔ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجهٔ ارجمند و معاملات این راه را بعجزها و بجبرها دیده اند و بمعرفت هر یک

Marfat.com

بر وجہ اتم رسیدہ و حوصلہ و دماغ تربیت اہل اللہ نیز از ایشان بسیار مشاہدہ
میشود و اگرچہ بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ بطفیل
آن حضرت از نسبت این بزرگان بہرہ ور شدہ باشند و نیز مکرم اللہ سبحانہ
توانند کہ طالبی را بفائدہ رسانند اما در ان اوصاف نجستہ کہ مذکور شد آن ارشاد
دستگاہ سلمہ اللہ را امتیاز تمام ست انتہی ما اخذت من کلامہ الشریف مدظلہ العالی
و نیز در ان ایام کہ حضرت ایشان مارحمہ اللہ سبحانہ در قید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند و حرف خلاص از ان بلیہ در میان بود و حضرت ایشان دو کلمہ
بحضرت خواجہ از ان خبر رقم نمودہ بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامہ مرسل
داشتند ہوا نوارا فاضت و برکات افاوت آن مسند آرای ارشاد و ہدایت
روز افزون باد بعد از ادائے لوازم نیازمندی مشہود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
کہ عنایت نامہ نامی کہ ارسال فرمودہ بودند بمطالعہ آن سرخوش و مشرف گشت
و آنکہ از حرف رخصت نوشتہ اند چہ گوید و چہ نویسد کہ چہ خوشحالیہا و انشراح
روے دادہ اگر درین ضمن این ارادہ و نیت خادمان ایشان را دست دہد
کہ این ویرانہ دہلی را ببرکات وجود آگاہی صفات خود منور و معمور گرداند و
کاہلان و باز ماندگان اینجا را در کار آوردہ گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
و خوشہائے تازہ و شگفتگیہائے بے اندازہ خواہد رسید بہمہ حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشہائے صوری مامول مخلصان و نیازمندان
است خداوند سبحانہ بزودی محبان و خیر خواہان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ و شادان گرداند و چنانچہ گوش بشنیدن حظ گرفت و دیدہ نیز نصیب
خود رسد زیادہ چہ تواند نوشت ظلکم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
طاب ثراہ خدمت خواجہ داست برکتہ عنایت نامہ باین مخلص خود کہ ارقم

Marfat.com

این حروفست در مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد ایشان بآن حضرت تصریح میکرد و آن اینست هو خداوندجلشانه آنمجموعهٔ فضائل وکمالات صوری ومعنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا دازاریان بندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافرة چه توانند نوشت که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان ومحبان نیست هرکه بهره از اسلام دارد می باید باندازهٔ دریافت ازین حادثهٔ جگرسوز ملول واندوهگین باشد آن محبوب القلوب آگاهی ودانش اسلوب را شکرها ی بیکران بجای باید آورد که شرف ملازمت وسعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته برکات وکمالات بالیستی اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول وصحبت ایشان روز بروز مستقیم ومتزاید باد انتهی درخدمت خواجه ازراه الطافی که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیرالبرکت بسیار مرسل داشته اند ودران ایام که بنده درآستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هرچند روز هوا عظمت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران تحریص واغرا بود براستقامت خدمت ومراعات لوازم آداب صحبت حضرت ایشان وبعضی اوقات درخواب وواقعه نیز آمده اند ونصایح می نوازختند ونیز باشعار این محب سری دارند واکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار مرسل میدارند این حقیر وقتی درسفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید

شعر

مظلومی بخت مابدادی نرسید + این اخگر ما فرود بادی نرسید + صد
فرد خار رهگذر ها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند وچون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

Marfat.com

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند + تن جانب
کعبه ره گرائی نکند + ای کاه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
کهربائی نکند + مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بودیم
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الٰهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشانیان بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد رویداد پس کرم الٰهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که مابعد
از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
از مسجد برآمده باستهلال درآمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی
نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده

ماهذا الا من کرامات الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود
است دیرسال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد بشیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

Marfat.com

خواجہ ماست پیش ازانکہ حضرت خواجۂ ما ازلاہور متوجہ ولایت ماوراءالنہر شوند بخدمت ایشان رسیدہ بودہ ونظرات عنایات دیدہ واقتباس وزشی طریقت ومراقبہ ازایشان نمودہ اما اورا دران سفر باشارۂ حضرت خواجۂ ما بسبب مانع دیگر مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجہ کہ درہند بودند حضرت خواجہ آنوقت آنہارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نمودہ رفتہ بودند چنانکہ ازین نوشتۂ شریف ایشان کہ قبل ازایام سفر یکی از مخلصان مرسل داشتہ اند معلوم گردد وہو ورین روزہا داعیۂ سیر ولایت قوی گشتہ امید است کہ بعد از چند روز دیگر متوجہ شویم وخدمت شیخ الہداد خویشتن واری کردہ خودرا ببودن ومانذن قرار دادند طوبی لمن یکون معہ وفاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی یاری ودردبیدلی + انیمہ برخود پسند بدیم ورفت + باری ہرکرا ملازمت ایشان میسر شود غنیمت ست حقا ولعزت اللہ کہ تکلف نمیگویم شعر دادیم ترا گنج مقصود نشان گر مانرسیدیم تو شاید برسی + انتہی کلامہ الشریف ونیز دران سفر ازراہ این کتاب بشیخ مذکور مرسل داشتہ بودہ اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق وحقائق راہ را ازایشان ہویدا دراز شد شیخ الہداد وعاگوی معتقد خودرا متوجہ فاتحہ امداد مینمودہ باشند با انیمہ پریشانی اوضاع وبی استقامتی کمال بیحیائیست کہ سخن تصوف درمیان آریم وازدقائق طریق انجذاب بحقائق منتہای کشف تحریر نمائیم ع ازخود بطلب ہرانچہ خواہی کہ توئی + بہرحال یک وصیت میکنم برشما باد کہ آنرا ازدست ندہید وآن اینست کہ چون ماہرزہ گردو بیابان بیمانباشند خودرا برنسبت خود بدوزند وآنرا غیر دارید کہ اغرمن کبریت الاحمر انست والسلام انتہی بعد ازانکہ حضرت خواجہ ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال عقیدت وشکستگی وغربت ملتزم خدمت شد وخبرداری آب وطعام مسافران

Marfat.com

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باو بود وباین خدمات ظاهر از کار
اذکار واحوال باطن لمحه ذاهل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بخود بیهاد رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سید
و مرشد میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم بکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه دیرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد کرانجا تا بزمین
قریب چهل گز نباشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را بگرفت محکم با نجمله
شیخ از خوبان روزگار ست و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غلبت خیر و شیر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران فرار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیر و میان
این دو عزیز کائن ست ظلها ممدود و عاقبتها بخیر ببرکت اولیا را لله و طلابه محمود

## مقصد دوم

که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیت احد عشر کوکبا وصف حال آنست

### فصل اول

در بیان احوال بعضی از جداو کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست و او یازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ الاکبر
بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب ست
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزرا ر سلاطین کابل بوده سخنتین

Marfat.com

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیار ہند آمدہ وبہمین وجہ امروز قبیلہ را
کہ بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف خجستہ موصوف بودہ وبہ ترویج
اسلام وتوہین عبدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس اللہ سرہ الانور نیز بوی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
حضرت ایشانست زیراکہ والد حضرت ایشان کہ شیخ عبدالاحد اند قدس سرہما فرزند
شیخ زین العابدین اند واو فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمدوے فرزند
شیخ حبیب اللہ وے فرزند امام رفیع الدین ونسب امام رفیع الدین بہشت واسطہ
بفرخ شاہ مذکور می پیوندد زیراکہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست کہ او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن وظاہر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت وچراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جہانیان نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ رابعہ بیاید انشاء اللہ
سبحانہ وموجب اقامت او بدیار میمنت آثار سرہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
شہر بیشہ بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اہل قریہ سرائس کہ شش وہفت کروہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن
خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بود وشہری دیگر درمیان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جہانیان کہ سلطان فیروز شاہ مریدوی بود
باچہ رفتہ التماس نمودند کہ بدارالخلافت دہلی رسیدہ از سلطان استدعای
آبادی شہری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
داشتہ متوجہ دارالخلافت گشت سلطان تا کنور کہ دو منزل ست از دہلی
استقبال وی کرد در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمودہ

Marfat.com

حکم فرمود کہ دران سرزمین شہری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام رفیع الدین کہ از مقربان سریر خلافت بود تعین نمود خواجہ با دو ہزار سوار آمدہ در انصرام این مہم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعہ نمود ہر روز باہتمام تمام آنچہ بنا می یافت صباح منہدم میدید چون این مقدمہ بعرض خلیفہ رسید علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود کہ آمدہ خشت قلعہ نہد تا بہ میمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلدہ سکونت نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سریر زرگوار آمدہ دران متوطن گشت ناد انستہ ہر روز دران عمارت بیکار میگرفتند و از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند و بدست مبارک خود خشت بنای قلعہ نہادند کہ الی یومنا ہذا آن قلعہ برہمان بنا بر پاست ازان روز آن بلدۂ فیروز آباد از برکت سکونت آن جناب رونق دیگر یافتہ و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجای سکنہ آن بقعۂ شریف از قوی و ضعیف تربت اوست کہ در قدیم الایام از شہر بیرون بودہ و درین روزگار از آبادی بسیار میان آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنای قلعہ آن بود کہ شیخ شرف الدین بو علی قلندر قدس سرہ العزیز را فرخندہ شبی حضرت ایشان با مخدوم زادہای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت تشریف برده بود مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر پای بماندند بعضی معروض داشتند کہ بنشینند چون باشد بہ نشستن توجہ نفرمودند و زمان بسیر

بر سر تربت والدهٔ معصومهٔ مرحومهٔ خویش رحمها الله که دران مقبره منوره است
نیز خاموش ایستاد و ندا این بنده را که یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت که تا چه حکمتها که بوسیلهٔ سرور ایشان ازین قبور بر اهل
آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدوم زادهٔ مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی
غایة ما یتمناه سری شگرف از زیارت دوش بر گوش هوش زدند و مجمل آن راز
این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند که چون محاذی
روضهٔ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آوازی رسید که تا هفته عذاب از ایشان برداریم
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد که ماهی
عذاب مرفوع گردد باز بیش ازین تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند انجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب ازان مقبره بردارند بمجرد این
خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
التماس در میان آمد و بغرّ اجابت رسید که تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد که از رحمت بروی خلق نگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاه یدطولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
مظهر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سره برد آنجا بکمند ارادت او در آمده

Marfat.com

تلقین اذکار و تعین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بآن درویشان و خدا پرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
مداد و فرمود و قدم غیرت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و بتحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی معلم را
چندان نکته نیست چون حضرت مخدوم این نشنود و ملاحظهٔ کبر سن شیخ نمود و
زبان مسألت بکشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبهٔ علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و از و بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامهٔ سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که غنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظهٔ علو استعداد و طالب وفا کیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
در بارهٔ آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقهٔ خلافت
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامهٔ گرامی که
نگارش نموده انیست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ۵ بشرے
لقدا نجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلے صعدا + ۵ بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد و نقابے ز رخ کشود + و ز آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نورے ازان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

Marfat.com

خلق آدم على صورته وكرّمه بخلافته واجرى تلك السّنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
احسانه على منته واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظّاهر والباطن
لا موخّر لما قدّم ولا مقدّم لما اخّر ولا معلن لما ابطن ولا مخفى لما اظهر وسمت همم
اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
وعشية كأس المحبّة من كوثر محبوبهم دراراً كلما جنّ عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل ناراً وتفيض اعينهم من الدمع مدراراً ليلاً ونهاراً و
يشتغلون بذكره سرّاً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
حول سرادقات الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية
مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الأرض آثاره
ويظهر في الآفاق انواره ولسانه ناطق بالحق وهو داعٍ الى الربّ للخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقرّبهم ويحبّبهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلق واحبابه وخاتم أنبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغرّاء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
دعايم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احبّ عباد الله الى
الله الذين يحبّون الله الى عباده ويحبّون عباد الله الى الله ويمشون في الارض
بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي أدعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني واتّباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
الاعزّ الرضى والصاحب المرضى المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

Marfat.com

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبدالاحد بن زین العابدین لما صح قصدہٗ و
لبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزنالہ
اجازۃ بالْبَاس الخرقۃ للطّالبین کما اجاز لنا شیخنا وابونا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبدالقدوس قدس اللّٰہ سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبدالحق
وھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ قطب الملۃ والدین
خواجہ قطب الدین بختیار اُوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الدین سَنْجَری
وھو من شیخہ الشیخ عثمان الھَرُونی وھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
وھو من شیخہ الشیخ مَوْدُود چشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
وھو من شیخہ الشیخ حُذَیفۃ المَرْعَشی وھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الاَدْھم وھو من شیخہ الشیخ فُضَیْل بن عِیاض وھو من شیخہ
الشیخ عبدالواحد بن زید وھو من شیخہ الشیخ حسن بصری وھو من شیخہ
حضرت اُمیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وھو من حضرۃ رسالۃ
الرفیعۃ القدسیہ محمد رسول اللّٰہ صلّی اللّٰہ علیہ وسلم وھو من اللّٰہ تعالی
عزوجل وایضا اجزنالہ دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بِالْبَاس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اھلا ومستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علّامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمّل سید السادات أمیر سید ابراھیم مُعین

Marfat.com

الحسنی الحسینی لایرجی القادری وھو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وھو من شیخہ ووالدہ سیدالسادات سید موسی القادری وھو من شیخہ
ووالدہ سیدہ عبدالقادر وھو من والدہ وشیخہ سیدالسادات سید حسن
وھو من شیخہ ووالدہ سیدالسادات محی الملۃ والدین ابی نصر وھو من شیخہ
ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وھو من والدہ السید الجید المسند
عبدالرزاق وھو من والدہ سید السادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبدالقادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وھو من شیخہ الشیخ ابی سعید
المخزومی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الھکاری وھو
من شیخہ شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وھو من شیخہ شیخ
الاسلام عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وھو من شیخہ شیخ الاسلام سید الطائفۃ الصوفیۃ جنید البغدادی
وھو من شیخہ شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وھو من شیخہ شیخ الاسلام
معروف الکرخی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وھو من
الامام علی ابن موسی رضی اللہ عنہ وھو من ابیہ الامام جعفر الصادق وھو
من ابیہ الامام علی محمد الباقر وھو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین و
ھو من ابیہ امام المسلمین امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ وعن اولادہ واحفادہ وانصارہ وھو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلی اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاھرین ووصینا لہ دامت
برکاتہ ان یشتغل بالعلوم الصوفیۃ واوراد المشائخ واعمالھم مراعیاً حقوق

Marfat.com

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً بآداب
الصوفية حق الادب وان لا يفتر الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر في مجلسهم
في طلب الدنيا وان يجب ولاد الشيخ واقربائه ويراعي حقوق آدابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
القربى وان يشتغل بالله اشتغالاً باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا زاهداً في الدنيا راغباً الى
العقبى ثابتاً على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم أهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانهما تمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر او قاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيدوة العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضينا عند الله ومحبوباً
عند الناس الله يبلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي واله وصلى الله على خير خلقه
محمد واله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفي كتبه وحرره في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفي نماند كه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال اين دو عزيز درين كتاب ضروري ست
بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
شيوخ مشهوره هندوستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفي الدين ست

Marfat.com

که در اصول و فروع علوم از محول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتباع سنت سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمی بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که
در هر فن اسرار و الا بر صحائف املا آورده در فن نخستین برنگاشته که اگرچه
ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسلهٔ سهروردیه چشت ست اجازت
خلافت داشت و جزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زبان
دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی ورا ء الوراست اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه ورا ء الورا باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایرا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را
در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید ورا ء الورا رو نخت الثری یکجا آید چه جای ورا ء الوراست انتهی
و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که برخوانندگان هوشیار
هویداست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بی اعانت صاحبان و بی مصاحبت آشنایان بار و شوار ست

Marfat.com

اگرچه کردار حسن صد هزار ست ب یکی حضرت اورا از خواطر فاسده پرسیده
در جواب نوشته بهمات پرسیده بودند از بلای سخت وابتلای عام که هیچ
ولی ونبی نبوده که مُبتلا بدان نبوده ازانجا که بشر بودند وگذر بدین چیز مجازی
داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا وامتحان باشد واو
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب وعلوهمت او بود ویکی را از راه خُسران غرق
آن گردانند واو بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد وحرمان اُبدی باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان ونامردان ظاهر گردد که خلق للحراب
رجال وللطعن والشهادة رجال وللقصعة رجال آنکه تیغ زند وتیغ خورد ویگر
ست وآنکه کاسه لیسد وثرید خورد ویگر دراکثر مکاتیبش ازانکسار واقتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسید حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود وبرادرزاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد وامامت نمود میان الذین انعمت ازو وقفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید ونخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند ونماز مردم
را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول باصله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست ووقفه میان آن روا نه ب بهمات تا عقبهٔ اسهام فریق فی
الجنة وفریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب وخورد کرا قرار وآرام درکیش
ست ۵ کس می ندهد نشان آب وگل من + حل می نشود درین جهان
مشکل من + از هیبت آن دوراه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
منزل من + جای دیگرے نگارد ۵ در کوی بتان رفت همه عمر دریغا +
چون بر همن پیر به تنجانه بماندیم + عمر تا جزر رسید مرگ وسفر آخرت در پیش آمد

Marfat.com

وزاوآن که علم وعمل برمتابعت سیدالاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فروگرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثرما یسلب الایمان عندالنزع ندانم دران وقت دشواری وزمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمیدالدین
نوشته ست ای فرزند فرصت عزیز است روز وشب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
وأداے فرایض وسنن رواتب باتعدیل ارکان وباحضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که دراستقامت این کار سعادات
دوجهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمارست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کمرشکن خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پرملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه کنکونه است که برساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی برآنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران از وستر آن پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان برمن غلبه میکند ومرا ازمن میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هریک در حال وقال بمثیل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانوادهٔ ماست که بخشت

Marfat.com

فرزندان را بکمالات صوری آراستہ سازند و آنگاہ بمجاہدات و ریاضات اندا
بہ پایۂ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّہٗ شنودم کہ
در آن ایام کہ فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشانان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبہ کردی بخدمتش نوشتندی کہ اگر اُمر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
تشویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرہٗ از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ما عبد القدوس قدس سرّہٗ
از وطن خود بدہلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیرہ راہ شدندی
کذلک قوّالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانہ از وے
سر میزد وقتے در دہلی در محفل عظیم کہ عُلَما حاضر بودند تواجد برخاست
در میان تواجد گفت منصور را ناداناں کُشتند چون این کلمہ را در رقص
بکرّات بر زبان راند یکی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نام یکے
از اعاظم علمای آن وقت را برد و گفت چون آن جماعت را ناداں
تواں گفت کہ چون اوئی در میان ایشان بود شیخ ہمچنان بشورش گفت
من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را ناداں تواں گفت
کہ چون بآن عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاہی کہ از دوات او ریخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت کہ زہی ناداں کہ سر یان حق در جمادی ظاہر شود و در ان

Marfat.com

نه وهم حضرت ایشان قدس سرّهٗ العزیز درین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدهلی آمده بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود وصاحب علم وتفسیرے نوشته بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بگشاد آیت تطهیر اهلبیت سرور کائنات علیه وآله وعلیهم الصلوة والتحیات
برآمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون الخاتمه اند
وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
هذا خلاف مذهب اهل السُّنّة والجماعة وکتاب را باز فرستاد درین سخن روزها
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد که شیخ
عبدالقدوس گفتی قدس سرّهٗ شیخ رکن الدّین فرزند دوم وخلیفهٔ
اول شیخ عبدالقدوس است که بعد ازو بر سجادهٔ ارشاد او نشست واز
سید ابراهیم الایرجی القادری که در نامهٔ اجازت ذکر یافت واین سید
ابراهیم مردے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی ونقلی چنانکه در عهد
او به شهر دهلی کسے بدانش او نبود وبا اشتغال علوم التزام اذکار واوراد
وتربیت وارشاد را نیز جمع نموده وے مرید شیخ بهاؤ الدّین قادری
شطاری ست وشیخ بهاؤ الدّین را رساله ایست در طریقه شطاریه برای او
گویند در معامله از شیخ نظام الدّین خالدی نیز خرقه یافته است ودر سنه
ثلث وخمسین وتسعمائة بعالم باقی شتافته ودر پایان روضهٔ امیر خسرو
سرور نقاب تراب کشیده رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدّین گوید روزی
که عرس خواجه قطب الدّین بود بروضهٔ شریفه او جمع گرم رقص وسماع
بسیط معروض داشتم چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

Marfat.com

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
برما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
عالیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرح البحرین مشتمل بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که به یکے از محرمان راز نوشته
وامّا بنعمة ربک فحدث للّٰه الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی پیش نه انتهی سه تشنه از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ما جدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بود که خدای داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خدای نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم الهی
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیه معبر ند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سره مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیستند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بوده و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست که سکر از حال و قال مے خیزد و شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة از ین جهان رخت بآن جهان

Marfat.com

بستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار ست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی وسبعین وتسعمایہ بودہ وسعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی وتسعین وتسعمایہ وچون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بحبت محبت
بہم پیرگی صحبتہائے شایستہ ومجالس شگرف روی دادہ مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفائے
حضرت شیخ عبد القدوس بودہ رحمہما اللہ واز علم ظاہر نیز بہرۂ تمام داشت
واستغراق واستہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ برائے افاقتش جہت
أدائے نماز مریدان آمدہ بآواز بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو
مے آمدہ عمر دراز یافت بعد از نود وپنج سالگی در سنہ تسع وثمانین وتسعمایہ
بآخرت شتافت ودر بلدۂ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروزہا کشید ازان
جہت اضطراب وشورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزدہ روزاندکے بہوش آمد شیخ نظام کہ از اعاظم خلفائے وے بودہ
ازان حال تنگدل شدہ گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش ودرد تمام این بیت برخواند ؎ قومی ز وجود خویش فانی
رفتہ ز حروف در معانی ۔ حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گرہ شدہ وقطرات بر رخسار مبارک
روان گشت ومدتے بانگسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیدہ است تبرکا بیک نسمہ از رسالۂ ارشاد الطالبین اکتفا میرود

Marfat.com

نسمه مینویسد که عشاق برمنازل کشف وکرامات توقف روانداند وازان مترقی شوند ومقید بچیزی نگردند بُریده ودریده ازهمه جان باز وجهان تاز باشند وآن انیست که ایشان ازعبادت وزهد وتقوی وریاضت احتراز کنند وانهارا ذمیمه دانند بلکه جان کنند وخون خورند وگم شوند ویش ازمرگ بمیرند وحق رسند این جا اکثر مُدّعیان اهل سلوک وجهال صوفیه راه خطا کردند وگمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وروی عن السّلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول والاصول رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم الشرعیة امور حسنه لکن شان المطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از اُدای فرائض وسنن رواتب منحصر بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل واعمال جوارح انتهی بیان ملاقات

**حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را**

درخلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد وبسالها کشید وفوائد ها بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم درخدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سیاه بان خانقاه درآمد وبحضرت شیخ معانقه نموده درحلقه انجمن بنشست شیخ اورا ازعسکریان دانسته اخبار شاه وسپاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش بشورش درآمده گفت شیخا اگر مسکینے ازمساکین این راه جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شمارا لائق نیست ازو اخبار شاه وسپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید ببرا بگذار بنشینید وازروندگان بجوئید شیخ ازغایت حلم وبردباری راه خموشی وطریق معذرت پیش گرفت

Marfat.com

حضرتِ مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه و بی تعلقی از ان
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از منزل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز لعبهٔ تلاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تشاهد رگ موانست بجنبید و
جبههٔ الفت بگشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر هر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلدهٔ سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرهند شد ازان جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز بمسکن رجعت
فرمودی با جمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زاده های کبار عالی شان داشت برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود او ولیے
المشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که به
واسطه به شیخ الجن والانس عبد القادر جیلے می پیوندد زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود او را بسید شمس الدین عارف او را
بسید گدا رحمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

Marfat.com

بسید بہاء الدین اورا بسید عبد الوہاب اورا بسید شرف الدین اورا
بسید عبد الرزاق اورا بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی و دران بوادی کہ مصداق بوادٍ غیر ذی زرع بود چون
احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام افتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اورا بہ تکریم و تعظیم ہرچہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے و ضیافتہا نمودندے و شیخ از طعام و شراب ایشان
تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامنگہ
ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود
بامنگہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الٰہی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مریدان
اورا احتیاجی بخلا رافتاد چون بہ طہارت جای درآمد دید کہ از جائے
دری گشودہ گردید و بوستانی دران درنمودار گشت آن در و نیش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود دران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلا رنمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع ازان شیخ کمال

Marfat.com

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
انی چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهدهٔ خارق رفتی ازان سخت در بارشدی و وقتے
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علمای عصر بود مع تلامذهٔ خویش غالبًا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها و خشتها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و همان ما بیخبر اند که مرتبهٔ ایشان از آنها کم نیست
و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تبیین اسرارے در آمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهمے در آمدے ارباب بقا
زنده بجان دگرند + بیرون زدو کون در جهانی دگرند + کس بے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سره فرمودند که توان گفت که حضرت

Marfat.com

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفے سر دادہ میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیۂ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائۃ راہ وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاہ یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نیسہ او شاہ سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرمودہ اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاہ اسکندر از غلبۂ
نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازہ آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاہ را در فلان
شاہ راہ بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سران نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ کاہ بر سر و
داسی در کمر بایدآن پشتہ کاہ را بجاے واگذاشتہ بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

Marfat.com

واورا ہمچنان برداشتہ در جرگۂ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے وبدان داے کہ در کمر داشت میدیدم وگرنہ پیش ستر عورت او را کہ
اندرو بود می نگریستم این خندۂ من ازان ست مگر کاہ فروش آنجا در کمار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدۂ بیان سیر وسیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفتہ بود اکنون انجا رو عدہ نمودہ می آید جناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ واستفادہ واستفاضہ لازم
سیر الی اللہ دانست بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ ودرین سفر
با خود عہد کرد کہ جاے بجز نے کہ شعر باشد تفضیلش لب نکشاید واز ہر کہ
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد ودران سفر با علماے
عامل وعرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
بہ تقریبی فرمودند دران ایام کہ حضرت والد ما را بر ہتاس گذار افتادہ بود
شیخ الہداد را کہ مردے بود بغایت معمر وعزیز عزیزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
از وحکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق عز وجل
کہ آنرا نہایتیں ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند ودر معنیٔ آن متفکر
چہ آن خلاف صریحیت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین
پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچہ درین ایام در حل معنیٔ آن
کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ ہیچ چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
جز وجوہ واعتبارات نیند ووجوہ واعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
وصول باو سبحانہ کہ منتہے بذات اقدس او گردد زیرا کہ عارف را چون سیر
محبوبے وطے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا
ہمہ وجوہ واعتبارات مفقود گردند وسیر او بذات بحت منتہے گردد وبعد ازان

Marfat.com

سیر در راہ ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا منقطع ابد الابدین گفتہ اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلے ست و غایت ندارد و ہم حضرت ایشان مدظلہ از دالد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر ارہ مے کشیدند حاضر بود بعد از فراغ آن اُمر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیۂ دل و انجلای آنست و دل نیست مگر آینہ کہ زنگے بر و نشستہ او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیہ میسّر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ مارا تیک برو باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر اللہ بذکرہ مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر اختیار نمودہ اند بطریق ارہ یا بغیبہ آن ایشان بحکم کریمۂ اَو اشد قسوۃ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متأثر گردد و ایضاً آنہا کہ ذکر خفیہ اختیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرۂ مشہورہ دارند کہ وجہ شیخ مذکور یکے از ان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ مبیّن حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما بسندہ است بالجملہ

لکل وجہۃٍ ہو مولّیہا بیان طریق اکابرے نماید و ہم در بلدۂ رہتاس حضرت مخدوم بجوزہ درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر کہ صاحب موضح الحواشی و غیر آنست و از دانشمندان معروف و متقوی و زہد موصوف رسیدہ اند روزے کہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود و دران ضمن از زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے از مواضع آن املا نمودہ بود و ہمگے ہمنے بر جرح کلام قاضی بود تلمیذ او قرأت



Marfat.com

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بیچوجه ورود نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کمامر جزء
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه وافاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ سیمان حضرت مخدوم مولانا رمنصف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بر نگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
وچنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر ان حاشیه مرقومه خود کشیده خضر
مخدوم شکرانه اصلاح وانصاف او و تحسین وثبات خویش بجای آورده ازان
مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل یوما مع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غراب عین بین اعلیهم فتجسسوه ایاما وما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله وبهم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هرچند بسیط ست اما او را یک وسعتی ست بحدی که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که مرا فرمودند
در سیاحت بلاد و بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر مے برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه وزاری مے بود و داد و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بحسب آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم بدیرانی
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی بهے خواندی
واشک احزان از دیدگان برافشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موے را آنجا

Marfat.com

گنجای نیست شاید واگر ازبس انبساط واتساع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید ۵ تمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد
شور + وہم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت واو بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسلهٔ خواجه
معین الدین سنجری ومرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بسته واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوندد رحمهم الله سبحانه ازو آرند که سید الانام را علیه الصلوٰة
والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی واز خلق الله چیزے
نمی گیرے گفت یا رسول الله اگر دلی ست ازان نیست واگر راست هم ازان
تو علی بیچاره درمیانه کیست فرمود برائے خلق دعا کن که دعای تو در بارهٔ
ایشان مقبول ست تو فی رحمه الله سنه خمسین وتسعمائة با جمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدهٔ
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بسبیل
تحقیق وتدقیق وافهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم تحریر بود لاسیما
در فقه واصول آن که بے نظیر بود مے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علوا جتهاد وقوت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ
ونیز حضرتش ازان جاکه با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجادهٔ افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا ومافیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

۵ دانشهای

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاگردان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہا در
نہایت بلندے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را تزداو از دور و نزدیک طرف بستندے از سمینت
افادۂ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدۂ لاہور ست و در حالت و غربت مشہور از تلامذۂ فصوص
او ست با جملہ حضرت او در آگاہے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبۂ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الا لوار از فرط علم و غلبۂ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکر یات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندیٔ ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبی النکتۃ من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بود سے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار ننہادے و اعتماد او
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ ار با بہا رحمۃ واسعۃ و رحم عبدا قال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدومم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سر بمہر
او فرمودہ دو شاہد عدل اند بران مدعا قصۂ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلۂ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتے جویان بودند

Marfat.com

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازے که از و بایشان رسیده بود و آن را زاین بود
که گفتے پیر من که جد مادرے من بود قریب بهنگام احتضار مرا بایکے
از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطاے
نعمتے فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سترے از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشاند و
من همچنان حیران و سراسیمه جان برجاے بماند لهو لفظه چه راز بود که شب
از تو بر زبان بگذشت + که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت + بگوش صمیمه
ندانم زبان شیخ چه گفت + که در سماع درافتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والده ما بشوق
استماع این سخن از وے خواستند که بدیدار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمے از سرهند عبور فرایش آمد چون سرهند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والده ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظهار راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والده ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحب دلے بود که از خلفاے
والده ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسائلت
نمود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما را نیم و حال و مشرب
ماست یعنے این همه که مے نماید واحد حقیقے است که بعنوان کثرت نمود
گشته لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساده و این راز مفاجاةً
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافته

Marfat.com

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براند از برجا ے بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
توحید معارف علیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو لبعض مبتدیان ومتوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب ے در آید کثرت موهومه منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ماجد قدس سره
از درویشے حکایت کردند ے که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بر یکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی ومستور گشت من در ان
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بود العجب باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیاے متکثره عین
واحد حقیقے بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبهٔ حس ووهم بقدرت کامله نمودے والقابے بخشیده
وعالم نامیده وا ما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیهٔ او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقے بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه وتمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیها علما وحالا با جمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادت وافاضات

Marfat.com

باسنجام رسانیدند واز کمال بے نفسے وتفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمے کردند واکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند ومرحلہ زندگانی راچنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز متروک
نگذاشتند تا بجاے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذوقبالین بر پاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ ودعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
عزیمت نبودے ازبس شوق عمل از دست نداوندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصۂ گذارش آید ازبس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
وبہر کات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کمامر لیکن غایت اخلاص

---

ونہایت اشتیاق سلسلۂ شریفۂ عالیۂ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا لیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردند وے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفۂ علیۂ نقشبندیہ افتادہ ونسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کردند نیز مے فرمودند باوجود کہ از رسائل
اکابر آن طریق سینہ براوضاع واطوار واسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان وراہ نمایان این سلسلہ راحق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

Marfat.com

فرط آرزومندی ایشان را بہ حضرت خواجہ خود رضی الملۃ والدین محمد الباقی قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن ایشان بود چون بسمرقند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم تا کہ بسیکے از فقرائے آن حدود تشریف برد و بوزندرا قم حروف گوید چون این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنفتم با خود میگفتم ایا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبۂ علیۂ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر ربہان پور آمدم حضرت شیخ عیسے سندی کہ از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم حال و مقال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفۂ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفۂ شیخ محمد غوث بود کہ مجمل احوال این عزہ در مقالۂ رابعہ انشاء اللہ تحریر خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثلثین بعد الألف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ عبد الستار کہ صاحب سجادۂ اوست و جوان قابل و فاضل و صاحب دل گفت والد و شیخ مادر آواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد کہ خلاصۂ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و الحال خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواہ عدل دیگر بدیدار آید درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد الحمد للہ والمنۃ حضرت مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل نخبستہ ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالۂ اسرار التشہد کہ بسا نکات عالیہ دران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و بر شناسندگان

Marfat.com

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این
معنی را اظہارے نماید آنجاکہ مے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علیّ بفیضہ القدیر وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا لأمر المفیض العلیم این حقیر نکتہ ہای چند ازان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ تبازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمہ فارسی نیز
بعرصۂ تحریرے آید طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیراکہ دعا بلسان
استعداد والزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت باسوال لفظی زیراکہ پیش از استعداد آن طلب نمودہ
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ھی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المنعم
لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما
الفعلی فکامتثال الأمر واجتناب النواھی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالٰہیہ فان الانسان
مأمور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقول کذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

Marfat.com

الحروف والكمالات فى الكتب المنزلة والفعلى فكاظهار جماله وجلاله من
الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهرة من العلم الى العين والحال
كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتى
وصفاتى وافعالى فالذاتى كذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الكل وسارٍ فى الكل بالكل اى ماجدية جميع كمالاته واسمائه
وصفاته بحيث لامفاصلة فى الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
الحيثية اصلا والصفاتى كذكره سبحانه بصفة العلو وبصفة القدرة
والافعالى كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقية والرازقية
اوغير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
والثناء الذاتى فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واوصاف الكمال بخلاف
الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التحديد والتقييد
سبب ونثیر در موضعی از مواضع این کتاب قلمی نمایند که سزاوار آنست که این
ثنا را که التحیات لله الخ بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر قرب فرائض
محمول داریم که حق سبحانه فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل
بود و حق سبحانه آلت لانه لما تم فقره علیه الصلوٰة والسلام وارتفع من
البین استحال ان یستند الیه شئ فیما یظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى الاكالة كقوله علیه الصلوٰة والسلام لا احصی ثناء علیك
الخ وان الحق ینطق بلسان عمر ویمكن ان یجعله من قرب النوافل یتنزله
الیه وارضاء له نفسه فی البین انكسارا له واظهارا للعجز تمام انبیا کسے
وآن کز تمامی + کند با خواجگی کار غلامی + او یجعل لوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بدل وجوده مضافا الیه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

Marfat.com

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل
والفرائض والجمیع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اوادنی
المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم وبرخاتمۂ این رسالۂ شریفہ بر قلم
محترم آوردہ کہ مرا بر دل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ اُمر بقراۃ تشہد در
آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مر مومنین را ایں منزاد ار
آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ وتشریفات علیہ زقنا اللہ
سبحانہ تعالی جرعۂ من کاسہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ واُمر بصلوۃ بعد از
تشہد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واُدای حق نعماء ست کہ رسید و مسلمین را بہ بین
ہدایت ومتابعت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وتنبیہ ست بر آنکہ چون آنحضرت
شرکت بخشیدہ امت را بہ تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم
ونیز ایماست بر آنکہ اگر چند کمل امت بنہایت مرتبۂ کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از ربقۂ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام ونمیرسند نہایت ایشان تبدا
مقام او وسر ایشان تحت اقدام او وایضا اشارۃ الی ان منتهی معراجهم الی النبی
علیہ الصلوۃ والسلام ومنتهی معراجه صلی اللہ علیہ وآله وسلم الی اللہ
سبحانہ وتعالی وتعظیم الاتری انه علیه الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ
فی الابتداء لقوله التحیات للہ الخ والمؤمنون اُمروا بالصلوۃ علیه علیه
التحیات والتسلیمات فی منتهاهم بعض فوائد کہ حضرت ایشان از
والد شریف خود نقل کردہ اند حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت
کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین رفتہ بود

Marfat.com

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرّف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ
او سبحانه تعالی درین نشأ چه بچشم سر و چه بچشم سِرّ خرابقان بهره ندارد و میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سترا سرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرّهٗ فرمودند که
من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
داده اید و بر چه تقریر نهاده اید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین ست و پس چنانچه
هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی بنگارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سرّهٗ که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده نشأی آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواقع
از زبان صداقت نشان مخدوم زاده های عالیشان و عمین بزرگوار ایشان
شنوده ام که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجرهٔ اول
و زاویهٔ حمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه سر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه
از روزدی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان

Marfat.com

خاک مصیبت برسر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را حیّ و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشم افشای این راز نمی نمایید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترجم
بوده باین ابیات عارف رومی ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون بگویم سرّ قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بجرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازهٔ حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرمود و کان ذلک فی السابع سنته بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمه الله علیه رحمةً واسعةً
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رُباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فنی + جانش گهر سرّ ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرموده نه شیخ ما

Marfat.com

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا بر امرے
دلالت نمایند وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فزاید
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشار آن مجتمم و غرق آن دریای نعمت
ے الٰہی بحق نبی فاطمہ + که بر قول ایمان کنم خاتمہ + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابقاً بشیخ عبد القدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبهٔ رابع مرتبهٔ الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و اعظم نجوم است
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد افضیلت
بهره ور بوده اند چنانکه آن فقرهٔ شریفهٔ حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود و بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه الغریر فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسمی

Marfat.com

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام برمن منکشف گردید و مشاہد
آنم الحمد للہ علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکر از
حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ گرفتہ بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بکمالات و مکاشفات رسید چنانکہ از آن فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در
عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زادۂ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویدا ست و آن فقرہ اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد و کشف صوریہ محل خطا و لغزش ست
سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد و دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ در کار و سعی باشد کہ جذبہ و حضور
ایشان دیگر است و ران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ
و اکثر بالاصالۃ بوجہی ست از نشش جہت معراگاہی فوق بجہت خصوصیتے کہ
عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگیرد و معنی واللہ من
ورائہم محیط بظہور میرسد و اگر صور معنویہ و اشکال صوریہ محو نشدہ اند و ہمچو سراب
و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزدیک یافت صور خیالیہ ہو الاول
و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الدار غیرہ
دیار در جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان ست لا اقل صفۃ حیوٰۃ
و ہستی اکنون یک دقیقۂ دیگر بشناسند کہ در وقت ظہور واللہ من ورائہم محیط
می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان دمی تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجرد
شدہ باشد باری حقیقۃ مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

Marfat.com

که از آنحضرت کهتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنچه که بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلده گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گردد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شمه ازان
ما جرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شرمست باد اهل را شرمست باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را میسر نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
فریب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبئ اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه گناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست و اهل دنیا

Marfat.com

که در دنیا رت دخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی موفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم در بیان ولادت صوری**
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چند گاه در سکندره که قریب اثاوه است که از
قصبات مشهورهٔ هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و اُدای عبادات
سُنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود بفراست
صادقه اتصاف داشت مشاهدهٔ جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حبالهٔ عقد شما منتظم گردد امید وارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس باهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصهٔ قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چند گاهی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته
نیتی آن مخدرهٔ صبیهٔ مخدره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را ازان صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصهٔ ثابت والد امام انام ابو حنیفهٔ کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیهٔ طاهرهٔ خود را بملاحظهٔ کثرت ورع حضرت ثابت

Marfat.com

بعقد در آورد چنانکه در حیرۃ الفقہا و دیگر کتب معتبرہ مذکورست تا حق سبحانہ آنجا
بہمین آن گمان نیک ثمرہ چون امام الائمہ سراج الامہ رضی اللہ عنہ بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس اللہ
سرہ ظہور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانسنجہ از تقریر شریف حضرت
ایشان کہ سخنین میفرمودند و نیز این بندہ از بعضی معمران اقربای ایشان
شنودہ چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنہ احدی و سبعین و
تسعمائۃ وقوع یافتہ کہ کلمہ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدۂ شریفۂ سرہند بودہ کہ از اماکن معمورۂ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان
و مرکز آن دیار بزرگست آثار وہم در ایام طفولیت ہر کہ ایشانرا میدیدہ بہ مضمون
کریمہ یکاد زیتہا یضیء ولم تمسسہ نار زبان حال و قال مے کشودہ و حضرت
شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصہ در حق ایشان
مرعی میداشتہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
دادہ چنانکہ والدۂ ماجدۂ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاہ بردہ التماس دعای صحت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ بہ جذبہ و
شورش تمام بر زبان مبارک راندہ کہ خاطر جمع دارید کہ این طفل عمر دراز
خواہد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواہند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمہ اللہ انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرمودہ
حضرت ایشان ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال
نمودہ حلیۂ مبارکۂ شیخ را بخصوصہا بنخاطر عاطر داشتند و آن خانہ کہ
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشستہ بودند نیز بیاد ایشان

Marfat.com

بود با جملہ چون حضرت ایشان بدبستان شدہ اند باندک روز حفظ قرآن
نمودہ بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشتہ اند و بچند روزہ توجہ فتحے
تمام روی دادہ چنانکہ سخنان دقیق را حلہای تحقیق می فرمودہ اند و بہ بعض
مواضع کتب دقیقہ بعبارات دلکش کشادہ مشکلات را تحریر میفرمودہ مبشیر
علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانیدہ اند و بسیالکوٹ نیز رفتہ نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری
رحمہ اللہ کہ از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکلہ را چون عضدی
و امثالہ خواندہ اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
گذرانیدہ بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرہما بود و در حرمین محترمین زادہما اللہ
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نمودہ بود و نیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منہاج الوصول و غایۃ القصوی و غیرہما
و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
و تاریخ و غیر ذلک و مشکوۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
قصیدۂ بردہ شیخ سعید بوصیری و حدیث مسلسل را کہ عنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بہلول بدخشانی رحمہ اللہ روایت و اجازت
یافتہ بودند و قاضیٔ مذکور اجازت این کتب مزبورہ را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبد الرحمن بن فہد داشتہ کہ او و آبای او و ان بلاد معظمہ از کبار
محدثین بودہ اند و خانۂ ایشان اباً عن جدٍ بیت الحدیث چون بیان اسناد ہمہ کتب
درین اوراق بہ تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوۃ را بسند آن

[1] کہ یکی از مخلصان و مریدان حضرت ایشان بود

Marfat.com

حدیث مسلسل تجریدے آر واما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن
بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد
وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین محمد
بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به
جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الابناسی سماعاً من
لفظه قاضی القضات ابو الحامد المطری بقرائتی علیه بالحرم الشریف المکة و
اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المرد
قال الابناسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث
رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملک
المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
محمش الزیادلی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد
البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشر بن
ابن الحکیم الصدری وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به
سفیان بن عیینة وهو اول حدیث سمعته من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوة المصابیح که کتابیست قیاس بدیگر کتب

ے ومن لفظ شقیقه سیدی عمی الحافظ جار الله بن فهد

Marfat.com

حدیث مذکورہ متداول ومشہور وباجازت واسناد محتاج ترازدیگر کتب حدیث
ودسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر ازدسایط کتب دیگر انیست کہ ذکرے یابد از
حضرت ایشان ماقدس سرہٗ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سند ست کہ در حدیث
گذشتہ محرر گشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوۃ راہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الہاشمی اجازہ دارد وہم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرھی قال اخبرنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساوجی عرف بخواجہ وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامۃ
البغوی قاضی القضاۃ المجد بن محمد بن یعقوب الفیروز ابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال الساوجی قرأۃ واجازۃ قال الاخوان اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مرا داخل طبقۂ محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سرہٗ از غایت کرم باین راقم محمد الہاشم بن
محمد القاسم البنغالی البدخشانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را باحادیث
مسطور در اول شہر رجب سنہ ہزار وسی وستہ در بلدۂ سرہند الحمد للہ علے
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون حدقۃ العیون خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ بہ نکتۂ زیبا
اشارہ نمودند وآن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم ورحیم مسلسل
با لاولیۃ بحضرت ایشان ایمایی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رفرمای دو وحشمی از مرتبہ ومعاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت

Marfat.com

ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضے رسائل شریفه بتازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد مذهب شیعه شنیعه
با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظهٔ این و آن در خاطرشان خطور نمی نمود و ازان راه که
ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضرورات لازمه بوے
آمد شد می شد حضرت ایشان همدران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل گشتهٔ ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذهٔ او با این فقیر گفت وقتے یکے از آشنایان خود کلمهٔ چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان گشود و در ان
مبالغهٔ فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیاریست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رسالهٔ شریفهٔ منقذ عن الضلال برنگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
حکمت و طب آنرا از کتب انبیاے ما تقدم و کلام ایشانان سرقه نموده اند
و آنچه زادهٔ طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

Marfat.com

ابوالفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بانگه عبارات بی نقط ورزیده بودند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند برین قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رسالهٔ ردّ شیعه که در آن ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
عبدالله خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراءالنهر نوشته بودند در جواب
رسالهٔ آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اخذ اموال ایشان مر مسلمانان را
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب
تکفیر خلفای ثلث ست رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشهٔ صدیقه
رضی الله تعالی عنها ست سهم این قوم که بر در دکشان می خندند + در سر کار
خرابات کنند ایمان را + بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات و اهیهٔ
اینها و تحقیق مذهب فرقهٔ ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

Marfat.com

فرخرفهٔ آن در غلط نیفتد واز صراط مستقیم منحرف نگردد وفقه عنا بحسن توفیقه
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان وبعضے از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند ودر مجالس اُمرا وسلاطین این
مغالطات شهرت می دادند این حقیر در هر مجلس ومعرکه مشافهةً بمقدمات
معقوله ومنقوله روآنها می کرد وبر غلطهاے صریحهٔ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام ورگ فاروقیم باین قدر رد والزام کفایت نکرد وسوزش
سینهٔ بے کینه تشفی نیافت وبخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد
ایشان وابطال متاع عام نه بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند باوجود کبر سن وبُعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نه بود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده واز جان عزیز خود عزیزتر مے داشته اند وهمیشه
به صحبت ایشان مشغوف بوده اند واز دقایق علوم دینی واسرار
یقینی درمیان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت وصحبت والد بزرگوار شده اند وهمگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده وفوائد باطنیهٔ کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل ومکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جمله است آنکه در فقرهٔ پنجاه وچهارم از رسالهٔ مبدأ ومعاد نوشته اند که

+ بعد ازان تا زمانی که در قید کتابت نیاید ودر حیز تحریر نه در آید فائدهٔ تام ونفع

Marfat.com

این درویش را پایه نسبت فروبیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصًا
أدای صلوٰة نافله مدد ی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی
مراد حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار از همین
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهره ها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کاملهٔ اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کتهل آمده خرقهٔ متبرکهٔ
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآورون باز بکسے دادن لیکن چون تماکید
مأمور شدم ناچار امتثال أمر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

Marfat.com

بحر مم سہ آوردن رفتند بعد ازمدتی کہ بیرون آمدند بہ بعضے محرمان اسرار
گفتند کہ بعد از پوشیدن خرقۂ حضرت شاہ کمال قضیہ عجیب رویے داده
وآن اینست کہ چون خرقہ را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی رارضی اللہ عنہ دیدم کہ با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہم اللہ
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند بانوار واسرار نسبتہائے
خاصۂ خود منور گردانیدند ومن غرق لجۂ آن انوار واحوال گشتم ودر غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہم در غلبات آن
احوال ناگاہ بر دلم خطور نمود کہ تو مربّاے اکابر نقشبندیہ بودے وملاک
أمر تو نسبتہاے آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم کہ مشائخ سلسلۂ شریفۂ نقشبندیہ وخواجۂ جہان خواجہ عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باللہ قدس اللہ اسرارہم در رسیدند بر کار
من در مشاجرہ افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہم فرمودند
کہ این مربّاے ماست واز تربیت ما بذوق وحال وکمال واکمال رسیدہ
شما را با وچہ دخل ست اکابر قادریہ رحمہم اللہ گفتند در طفولیت ما را باو
نظرے بودہ وچاشنے از خوان نعمت ما ربودہ واکنون نیز خرقۂ ما پوشیدہ
ہے ز بہر آن بت چون شمع وچون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ وبلبل + درین
مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کبرویہ وچشتیہ رحمہم اللہ در رسیدند
ومصالحہ نمودند بعد ازان حظ وافر ونصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلۂ قادریہ
نیز مریدے گرفتند وشجرۂ آن مشائخ مے دادند وکلاہ ودامنی نیز
واگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند وبہ نسبت

Marfat.com

آنہا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقۂ شریفۂ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شدہ باش آن طالب حاضرے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشتہ افاضۂ احوال برومی نمودند چون دو سہ روز برین
گذشت اجلۂ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند
در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال
را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر
از مارفتہ باشد دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بل سر این بستگی آنست
کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم می نمائید و ما
درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ
بران نسبت میداریم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ آن مناسبتی
ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر مایہ نسبت اکابر خواجگان
رجوع نمایید بستگی شما بگشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلۂ شریفۂ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوۃ
والتحیۃ از سہ رو دو تو اجد و غیر ہما کہ مرسوم این سلسلۂ علیہ است احتراز
می فرمودند با جملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہای کثیرہ نمودہ و پیش
ازانکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
می گذرانیدہ و باوجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

Marfat.com

خدمت حضرت والد را از وطن بہیچ جا نمی رفتہ اند ہم درین ایام وقتے
ایشان را ضعف قوی روی دادہ بودہ از مشاہدۂ غلبات ضعف ایشان
والدۂ مخدوم زادہ ہای عالی شان را بے آرامی روی نمودہ است وصبوبے
کردہ اند و دو رکعت نماز حاجت گذاردہ بگریہ روی نیاز بر خاک نہادہ بودند
دران گریہ ایشان را خواب در ربودہ دران خواب دیدہ اند کہ قائلے میگوید
خاطر جمع دار کہ ما را باین مرد کار ہای عظیم فرا پیش ست کہ ہنوز از ہزار یکے
بظہور نیامدہ لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافتہ اند و بعد
از چند گاہ ازان قضیہ بخدمت حضرت خواجہ شتافتہ و آن علم اتم را باحوال
اکمل ہم آغوش گردانیدہ اند و آن جدول احوال سابق را بقانون کمال و
واکمال رسانیدہ نادرۂ زمان و قطب دوران و پناہ جہانیان گشتہ اند چہ
در فصل خطاب حضرت قدوۃ الاولیاء خواجہ محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین در بیان کریمہ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء
ذکر یافتہ کہ علماء سہ گروہ اند بعضے بعلم ظاہر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی ہم
بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کہ بس نادر بود اگر در ہر قرنے یکے ہم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناہ دولت
او باشند انتہی کلامہم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجہ باقی باللہ رحمہما اللہ و از ہمین تربیت
و انتظار آن قدوۃ الاخیار بدرجۂ کمال و اکمال رسیدن قبل ازین سطور باجمال
ایمایی رفت کہ حضرت ایشان را ہمیشہ شوق طواف بیت اللہ و زیارت
روضۂ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان باکبر سن برسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

Marfat.com

ودوری گزیدن پسندیدہ نمی نمود تا آنکہ در سنہ سبع بعد الالف الہجری آن بزرگ سال وحال وقال بسرائے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار بہ بہشت حضرت ایشان در سال ہزار وہشت متوجہ سفر سعادت اثر یثرب وبطحا شدند چون بدار الاولیائے دہلی رسیدند یکے از فضلائے مولانا حسن کشمیری کہ آشنائے ایشان واز مخلصان حضرت باقی باللہ بودہ حضرت ایشان را دلالت بدر یافت آن نمودہ وگفتہ امروز از سلسلۂ علیۂ نقشبندیہ ایچنین گوہرے بچہار سوے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات ومکاشفہ وریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تبر بر دید یک نظر شمس دین ؛ سخرہ کند بر دہ طعنہ زند بر چلہ ؛ چنانکہ آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر الکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرمودہ اند اینست فقیر در ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین دید وداد مربوط بآن احسان بحسب توسط شما آن دادہ اند کہ کم کسے دیدہ است وبہین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے چشیدہ از خواص عطایا آنقدر عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشدہ است احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظہورات ہمہ را زینہائے راہ عروج ساختہ بمنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب وصول از تنگیٔ میدان عبارت اختیار کردہ است والّا فلا قرب ثمۃ ولا وصول ولا عبارۃ ولا اشارۃ ولا شہود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطۃ ولا سریان ولا علم ولا معرفۃ ولا جہل ولا حیرۃ ؎ چگویم من از ان مرغی نشانہ کہ با عنقا بود ہم آشیانہ ؛ ز عنقا ہست نامی پیش مردم ؛ ز مرغ من بود آن نام ہم گم

Marfat.com

چون اظہار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شما بودہ متضمن شکر نعمت شما بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آوردہ بود کہ لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہموارہ مشاہدۂ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوۂ نازنین اینان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و محالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجہ اکمل بود بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشۂ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبۂ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زادرہِ این سراغ ۔ز شور ابۂ اشک و ز قرص داغ ۔چون رفتہ
بدستبوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عزمے کہ در پیش داشتہ
اند بعرض رسانیدہ اند با آنکہ شیوۂ مرضیۂ حضرت خواجہ بودہ کہ
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بود نے آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادۂ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لااقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ دران ہفتہ بملازمت آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند و روزے نرفتہ بود کہ از آثار تصرف و کشش حضرت

Marfat.com

خواجۂ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اند نے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوۂ
نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے وتأملی درمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ
تمام روے نمودہ ویوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ
بظہور مے پیوست تا دیدہ اند انچہ دیدہ اند کما یجئ بیانہ من کلامہ بشوق
طواف خانۂ کعبہ میشدند در اثناۓ راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
برائے دریوزۂ ضیا از روضۂ منورہ مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ روز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
ورشاد مترشح آن مشد بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار
وقائقے کہ پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانا سے بزرگ خواجگی امکنکے
قدس سرہ مارا امر کردند کہ ہندوستان شو تا این سلسلۂ شریفہ را آنجا
از تو رواجے پدیدار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان امر باستخارہ کردند دران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ وما در دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
ما بنشیند پس ما را کشایشہا دران سفر روے خواہد نمود بمجرد این خطور آن

Marfat.com

طوطی پرواز نمودہ آمدہ بر دست ما بنشست و ما آب دہان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطے در دہان من شکر ریخت و فردائے آن شب این واقعہ را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ رساندم فرمودند کہ طوطے جانور ہندی است
در ہندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید کہ عالمے از و منور گردد و شما را
نیز از وے بہرہ رسد و این را اشارت بجمال ایشان داشتہ اند و واقعۂ
دیگر آن بودہ کہ فرمودہ اند کہ چون بشہر سرہند شما رسیدیم در واقعہ نمودند
کہ تو در جوار قطب فرود آمدۂ و از حالۂ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صباح
آن روز بدریافت درویشان و گوشہ نشینان آن بلدہ رفتیم جماعہ را کہ دیدیم
نہ ایشان را بر آن حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالت قطبیت از ہیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید کسے از اہل این شہر قابلیت این منعنے داشتہ باشد کہ بعد ازین
بظہور آید ہمان روز کہ شما را دیدیم ہمہ حلیۂ شما را موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہود گشت و نیز دیدہ شد کہ ما چراغ عظیم افروختہ و مشاہدہ
میشد کہ ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہود میکردند کہ
مردم از ان چراغ ہا کثیرہ افروختہ اند کہ چون بنواحیٔ سرہند رسیدیم دشت
و صحراے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملۂ شما میدانیم بالجملہ
انچہ در دو سہ ماہ بعنایت اللہ از ایشان نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظہور رسیدہ قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے ازان کہ ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
برنگاشتہ اند تبرکا ایراد نمودہ مے آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادیٔ کار او گشتہ بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادیٔ طریق

Marfat.com

انداز راج النہایت فی البدایت والے السبیل الموصل الے درجات الولایت مؤید الدین
الوضے شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
خانوادۂ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالےٰ اسرارہم بودہ اندرسانید
والیشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معہود
توجہ نمودند تا التذاذ تمام درمن پیدا شد و از کمال شوق گریہ دست داد و بعد از یک
روز کیفیت بخودی یک دریای محیط میدیدم وصور و اشکال عالم را در رنگ
سایہ دران دریا مے یافتم و این بیخودی رفتہ رفتہ استیلائے پیدا کرد و بہ
امتداد کشید و گاہے تا یک پہر روز میکشید گاہے تا دو پہر و در بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاہداشت
آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنائے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فنائے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میبینی عرض کردم
کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فنائے فنا آنست کہ باوجود دیدآن اتصال بشعورے
حاصل شود در ہمان شب فنائے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
را نسبت بحق سبحانہ حضوری مے یابم بعد ازان نورے کہ محیط ہمہ اشیاست
ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل وعلا و آن نور رنگ سیاہ داشت
بعرض رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
بواسطۂ تعلق ذات جل شانہ باشیائے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
شدہ اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد و بعد ازان آن نور سیاہ منبسط رو

انتہا من

لہ کہ نزد این اکابر معتبر است و مسمی بغیبت روئے خود و دران بیخودی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت در موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب ست در سلاسل دیگر از کار و او را از پیر تا
بر آن عمل نماید و پے بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدائے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقے میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذرهٔ عالم را فرادی فرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره سار یست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشے
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق میافتم
این زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت قصور

---

ز دیدم و هر ذره را حق می یافتم بی تفاوت و بی تغیر گمان ذره را موهوم

Marfat.com

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه الی العالم حق ان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان شئت قلت لا حق ولا خلق بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت است حسب الأمر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه وتعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است ونهایت سعی تا اینجاست پیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف وبعد ازین بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که برخوانندگان مخفی نخواهد بود واین معاملات مذکورهٔ عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها بدست آرند حضرت ایشان را بسر محبوبی ومرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته وحضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان ومرادان اند واین سرعت سیر ایشان ازان است روزی چند از صحبت حضرت ایشان بآن خواجهٔ عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه سبحانه یکی از مخلصان مکتوبی نوشته اند وآنجا قلمی فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

Marfat.com

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با دلمشغست و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بتقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعدادہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہے اند با جملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
از ان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ؛ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؛ بعد از مدے ادراے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیازمندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

Marfat.com

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعهٔ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندیٔ همت و سمو فطرت
وعلو استعداد و قابلیت و کثرهٔ علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانهٔ آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید
واز ین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل واصل گردانید
محامد قولے و فعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازهٔ کامله پوشانیدند و بسر هند که وطن
مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آمدیم
باصد هزار خلعت وفتوح انتهے و بأمر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمهٔ فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والاے آنحضرت

Marfat.com

مطلبے راجویان بود کہ در وہم وفہم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشتہ واز غلبۂ اند وہ یافت آن مقصد والا مستر شد انرا وداع نمود صحبت را خواستند کہ بعزلت مبدل گردانند بعضے اصحاب غرض وارباب غبطہ آنرا شیوۂ دیگر بغرض حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون ایمعنے معلوم حضرت ایشان شد این عریضہ را بہ پیر بزرگوار مرسل داشتند ہموازان روز کہ از ملازمت برآمدہ بود بواسطۂ میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاہ خود ہمت آن بود کہ در گوشہ خزیدہ شود ومردم در صحبت ہمچو ببر وشیر در نظرے آمدند عزم عزلت مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت تعالیٰ ہرچند غایت ندارد میسر شدہ میشود ومے برندومی آرند کل یوم ہو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء اللہ تعالیٰ گذرانیدند سہ گلے بر نداز ین دہلیزہ لیست ؎ بدان درگاہ والا دست بردست ؎ درین میان اگر توسط روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد باجملہ از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسد قبل من قبل بلا علۃ چندان وجوہ ولایت وکمالات آنرا نمودند کہ چہ در تحریر آرد در شہر ذی الحجہ در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند واین مقام مقام تکمیل وارشاد است اما ہنوز چیزہا از متمم ومکمل از برائے این مقام درکار است تا کے میسر شود امر آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کردہ میشود کہ مریدان اینجا قدمگاہ ندارند نہایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد ہم گذر ندارند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وجہ تو قف در مراتب تکمیل وارشاد اینست مردم در متخیلات خود چیزہا می برند اعتبار نباید کرد ؎ در نیابد حال پختہ ہیچ خام ؎ پس سخن کوتاہ باید والسلام ؎ در اندیشۂ این قسم

† را در عمر نوح معلوم نیست کہ میسر شود بلکہ وجوہ مخصوص بمرادان است مریدان

Marfat.com

ظنیات احتمال ضرر غالب است انجماعہ را فرمایند کہ از احوال این خستہ بال نظر خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شدہ ام مرا مجوئید از گم شدہ گان خبر بگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشید امری را کہ حق سبحانہ و تعالے بکمال او میخواہد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است وفی الحقیقۃ معارضہ است با و تعالے انتہے کلامہ الشریف تا آنکہ حضرت حق سبحانہ مطلبے را کہ درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاہ با فاضۃ طلاب باز گشتند چنانکہ خود در یکے از مکاتیب نگارش نمودہ اند کہ حاصلش اینست کہ چون خواجۂ من مرا بکمال مصطلح این طایفۂ علیہ رسانیدہ اجازت دادند مرا فی الجملہ آنوقت دران کمال و اکمال حاصلۂ خود تردد می بود آنرا بکبر است دریافتند فرمودند کہ تردد را دران راہ نباید داد کہ از ان تردد می در کمالیت مشائخ لازم آید حسب الأمر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشد ان کار سنین بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پیدا ارشد آنرا کہ پیرا من من می تنیدند جمع کردہ حدیث نقص خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمعنے را محمول بر تواضع داشتہ از انچہ داشتند برنگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ و تعالے احوال منتظرہ را محصل گردانید انتہے ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجۂ عالیشان از سرہند بدہلی شدہ اند و مدتہا در خدمت پیر بزرگوار بسر بردہ و صحبتہاے شگرف گذرانیدہ و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیدہ اند و با اینہمہ الطاف کثیرۂ حضرت خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت أدب پیر بزرگوار مینمودہ اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالے شنودم کہ بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

Marfat.com

فرمودند که باوجود علوّ مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما چون ایشان نبود ولهذا
پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرمودهٔ خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سرهٗ باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجهٔ ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا بطلب
ایشان فرستادند بمن که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدید آمد گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم ع نزدیگانرا بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معاملهٔ جدا بود این فقیر
بیقین میداند که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامهٗ فلاجرم از یمن این عنایات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند انچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند
هرچه از جواهر عالیهٔ نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقهٔ این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار ما رفت همه نصیب

Marfat.com

این جوان مہنگے آمد مبارکش باد انتہے بر فرق فرقدان سایۂ این فارقی نژاد افسر افگندند
وکارخانۂ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند
واین رقیمۂ والا را بآنحضرت بزرگ گاشتند ہو جمعے از دوستان کہ گرفتار بارو جود
بودند چون در مضیق دما منا الا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل با اقتضائے
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلۂ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نمایند انشاء اللہ بہ نیکے و پاکی بآخر رسد فوائد صحبت و جماعۃ أمری است
محقق چہ حاجت باظہار سہ ما گرفتاریم برما ناوک بیداد ریزہ سوسن و گل بر
کنار مردم آزاد ریزہ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف عزاحت
نمودہ مدتی با فاضات سالکان الی اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند واز احوالات
عظیمۂ حاصلۂ خود و ترقیات یاران و ہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامئ این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالے آنرا کہ شوق دل خوابان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعۂ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد و ہمچنین حضرت خواجۂ بزرگوار احوال یارانی را کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ بترقیات و قابلیات ہر یک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و آنچہ درین ابواب حضرت ایشان

Marfat.com

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزربان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجهٔ عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند نیز واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است هذا
هو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودهٔ رساله که در طریقهٔ خواجگان تمام شده خواجه
برهان محل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعهٔ آن لطیفهٔ غیبیه مشرف شد در اثنای تفاس خاطری آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود یکی
در طبقهٔ ائمه دیده شود یکی که چیزی ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتی
مفهوم میشود واین نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطهٔ علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکی گرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری البته
عنایت نمایند ونیک تفتیش نمایند که خیلی خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر آنست که همچنان محفوظ باشند و

Marfat.com

حاجت بکسب در ظہور فنای بشریت نداشتہ باشند و ایضاً جماعتے کہ در زیر ہمان
مقام وحدت محو شدہ باشد و اگرچہ از راہ جذبۂ قیومیت یا غیر آن رفتہ باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانۂ خبر وست کہ مقام انبیا است
صلوۃ الرحمن علی نبینا و علیہم نیز بکنید کہ در آنجا نیز مقامے خواہد بود کہ از عود ندکور
ایمن گردانند ایضاً در مقام فنائے فی اللہ نیز نظرے بفرمایند کہ شاید غیر ازین
راہ ظاہر بتفصیل راہ دیگرے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راہ
داخل شدہ باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چہ نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چہ نوع توان
نوشت انشاء اللہ انچہ مرضے است ہمان شود محمد صادق و جمیع برادران واغرہ
نیازمندی قبول نمایند انتہے مکتوبہ العالے این پرسشہا و نوازشہا ازان
خواجہ والا مرتبہ باین خلیفۂ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازۂ حضرت ایشان بآنجا کشید کہ خود نیز و فور تعطشے کہ داشتند چنانکہ
این دو بیت شریف بیان دو گواہ این مدعا تواند بود ؎ بس تشنہ و لبس
خرابم ایدوست در حسرت یکدم آیم ایدوست ؎ ہر جا کہ ترشح تو بینم
در العطش آیم و نشینم ؎ بران آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضائے
استعداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایۃ عالے از سائل
کہ بعضے اساتذہ از محدثین از تلامذۂ خود اخذ حدیث نمودہ اند حضرت خواجۂ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظہار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان ہمگے تواضع و انکسار
گردیدہ براہ معذرت رفتند کہ مبادا آن امتحانے بود در حق
ایشان و مورث ترک ادبے گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

Marfat.com

عدم امتثال امر واجب الاطاعۃ متحیر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با ادب
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضر اند ودعا وتوجہ
تمام بحصول آنچہ پیر بزرگوار ایشان میخواست کماشتند تا بعنایت اللہ سبحانہ
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجہ بخلص اصحاب رضی ازین ماجرا
درمیان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بادنے تفاوتی از زبان شریف
شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشار الیہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود آنکہ
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان وچنین اشارہ
بحال آن قدوۂ ارباب کمال است کہ بامر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادہ اند
بالجملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
بود کہ آن شیوۂ نیازمندی کہ مرید انرا بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفۂ بزرگوار خود
درمیان آوردہ بودند چنانکہ در حضور خود سر حلقۂ اصحاب خود ایشانرا داشتہ ومقتدای
حلقہای مراقبۂ صباح ورواح ہم ایشانرا گردانیدہ بودند وخود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقہ داخل میشدند وچون از حلقہ یا آنمجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند بے چندین گام بشیوۂ قہقری می نہادند در رعایت غایت ادب راو یارانرا
نیز تاکید کردہ بودند کہ استقبال ومتابعتی را کہ بایشان می نمودند بحضرت ایشان ننمایند
وبایشان یارانہ سلوک پیش گیرند بل با صحاب خود فرمودہ بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجہ مانداریدا از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تقرب
تواضعات حضرت خواجۂ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
حضرت ایشان در حجرۂ خود بر عریش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی باللہ تنہا بشیوۂ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بمبالغۂ تمام او را از بیدار کردن

Marfat.com

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میگشیدند لحظه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه با ادب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود با اضطراب برجسته برون آمده با فتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفهٔ حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجز این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بر ان
مدعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للا مرض من کأس الکرام
نصیب؛ تکلفی نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوقت میبود با وجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تأمل و اهمال مانه از استغنا و نه از نیازی است موقوف باشارتست
۵ گر طمع خواهد زمن سلطان دین ؛ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ؛ بارے
نسخهٔ حال و ارادهٔ ما انیست خدای عزوجل بر انچه میباید مهتدی گرداناد و از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تضییع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی ننمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاالله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند والدعا
رقیمهٔ ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان
بدرمانی برساناد و مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت نکرده ام
اری این یک کلمه را قاصدان صادق حامل نتوانند شد الحمدلله این قسم خود

Marfat.com

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض مارا حد خود می باید دانست
واز فضول احتراز باید کرد والدعا انتہے مکتوبہ الشریف بالجملہ این صحبت و معاملہ
کہ میان این پیر و این مرید قدس سرہما بظہور رسیدہ کم کسی شنیدہ واز عجائب
روزگار است وموجب حیرت اولوالابصار وہم شاہد غنای انعم ونعطش اکمل
خواجہ بزرگوار وہمگنان راہ علو مرتبہ شیخ ما کہ زبدۂ مقربین است وقدوۂ اخیار وہمچنین
حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرموده اند کہ در او اخر مارا از اثر صحبت فلان
واشارہ بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد کہ توحید کوچہ تنگ بوده وفو
آن شاہ راہ وسیع واللہ اعلم بحقیقۃ الکلام در سفر سوم کہ حضرت ایشان از ہند
بلازمت آن خواجہ صفا کیشان رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاہر میشود امید حیات کمتر مانده وفرزندان برخوردار خود خواجہ عبید اللہ وخواجہ
محمد عبد اللہ را کہ آندم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجہ در حق آن دو نور دیده نموده اند وحضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجہات علیہ در حق پسرزادہا فرموده اند چنانکہ امر آن توجہ بحضرت خواجہ
نیز ظاہر شده است ونیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنہا غائبانہ توجہ نموده اند
چنانکہ در ذکر حضرات مخدومزادہا منقولا عن مکتوبہ الشریف اشارہ بآن رفت
ونیز فقرات مدحیہ کہ از زبان درفشان حضرت خواجہ درویشان در حق حضرت
ایشان بظہور پیوسته بیش از انست کہ بتحریر گنجد چندی از ان برنگاشته می آید
روزی فرموده اند کہ ایشان از کمل مردان ومحبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
کہ امروز در زیر فلک از ین طائفۂ علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابہ وکمل تابعین ومجتہدین چون ایشان معدودے چند

ایشاں آمده اند درہماں سفر

Marfat.com

از اخص الخواص منظرے آیند و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پرداز ما
بیفائده نشده که چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره به تربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما با نتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرا گردید
که خود را از کار شیخوخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجهٔ ذوالبرکات از میان مسودات مکاشف خاصهٔ مستوره مسوده برآمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دائرهٔ
چهارم کمال مطلق و ارباب از دو دائرهٔ اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه و التابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبهٔ آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجهٔ عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جا معیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رسالهٔ مبدأ و معاد فقرهٔ اولے از ان متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد ازان ایشان را ملاقات اینجانے میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسر هند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره

Marfat.com

متوجہ بلدۂ معظمۂ لاہور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلدہ مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادۂ آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد
و حلقہ و شغل و مراقبہ التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذۂ عالم عامل معنوی مولانا جمال
تلوی رحمہ اللہ بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما کہ مولانای مذکور باشد بنیازمندے
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند کہ چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای افزار
ایشانرا برداشتہ پیش پای ایشان نہاد تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نمودہ چہ اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمودہ معروض
داشتم کہ این ہمہ تواضع و تذلل از مثل شما ہی وجہی ندارد فرمودند اینہا علمائے
باللہ اند و از محرمان اسرار لی مع اللہ احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را
درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکے از مخلصان حضرت ایشان کہ بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و ہمسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام کہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوۂ ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع
ایدمیان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلۂ وحدت وجود
کہ بہ ظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از اکمل اولیا بر انند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا بردہ کلمۂ چند فرمودند کہ اشک
از دیدۂ مولانا فرو ریخت و تغیرے در بشرۂ او چون تغیر ارباب حال میگردید مدت دست
بزانوی ایشان بردہ ہمچنان بانکسار تمام مرخص شد کس ندانست کہ لسان
گوہر فشان حضرت ایشان چہ گفت و گوش ہوش مولانا چہ شنفت ۵

Marfat.com

سہ ندانم چہ گفتی چہ انگیختی ؛ کہ گفتی و از دیدہ خون ریختی ؛ بتقریب این قضیہ و نسبت توحید یکے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت باین حقیر نقل کرد کہ فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریدہ شد بالجملہ درین اثنا این گرمئ صحبت حضرت ایشان در لاہور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاہ خبر انتقال خواجہ بزرگوار مدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلہا بہ نے آرامی مبدل گشت و شربت شیرین آن صحبتہاے رنگین بمذاق ہمہ تلخ شد حضرت ایشان بمجرد استماع این خبر متوجہ دہلی شدند چون بزیارت روضۂ منورہ مشرف گشتند و عزا پرسئ مخدوم زادہا و ہم پیرہا نمودند اصحاب حضرت خواجہ شکستگئ دل را مومیائے از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار و التماس یاران دل افگار آنجا ماندہ بتفقد احوال آنہا پرداختند چنانچہ باز نصایح ارشاد و طراوت افاضہ و سرگرمئ حلقہ بمثابہ کہ در حیات با برکات خواجہ باقی باللہ قدس اللہ سرہ الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات و انوار جذبات بر بواطن این طلاب جلوہ گر گشت درمیان سرگرمئ آن افادات و افاضات بعضے حاسدان مناع الخیر آن قضیہ استفادۂ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان کما مر بشیوہای مختلف درمیان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجہ شبہات انداختند حضرت ایشان بران مطلع گردیدہ برفع آن بنصائحے کہ موجب مزید اخلاص و اتحاد آنان باشد و فواید رسان آنہا بود پرداختند چون دیدند کہ مفید نیامد بسبب نسبتہای بعضے آنہا توجہ نمودند ازان ہم متنبہ نگشتند بل اکثر شان جمع شدہ بروضۂ منورۂ حضرت خواجہ قدس سرہ رفتہ توجہ والتجا نمودند درین توجہ یکے از آنہا را کہ صاحب کشف بود در نظر در آمد کہ ہر یک ازین درویشان ملتجے چراغے بر افروختہ بودند

Marfat.com

ناگاه برق خاطفے در رسید و ہمہ چراغہا دعا و توجہ این درویشان بود و آن برق
توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان
رجوع ننمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتہا بعضے پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا در صفا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شہر جمادی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت
روضۂ منورۂ پیر بزرگوار از سرہند آمدہ باز بسبب ہند میر فتنہ و دو سہ کرت با گرہ نیز شریف
آوردہ باشند دیگر از سر ہند بہیچ جا نشدند مگر اواخر عمر کہ دو سہ سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بمضے بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز حکمتہا
بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بہرہ ور گردند چنانچہ در یکے از سفرہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریہ جاے گرفتہ شروع
در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
بکوچۂ آن قریہ در آمدند بندہ در قفاے ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازہ کردہ
دوگانہ ادا نمایم چند قدم نرفتہ بودند کہ مسجدے در کمال صفا ظاہر شد و
چاہے بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد در آمدند
یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چہ کس اند بندہ ویرا خبر
داد دوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیزی را کہ مقتداے آنجا بودہ
و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ واوصاف حضرت ایشان شنیدہ بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع میسر ش

Marfat.com

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ؎ همای اوج سعادت بدام ما افتد ؛ اگر تو بر گذری بر مقام
ما افتد ؛ و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و میزبانیها نمود و فردای آن
انابت کرده بتعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند و وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعدهٔ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفهٔ حضرت ایشان که در آن سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده بپیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل انیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضی فقرات ماخوذه از بعضی آن عرایض کمترین بندگان احمد بنده عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثنای راه آنقدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
بتجلی خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزای آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن
نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوة الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

Marfat.com

تحریر آنعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیہ میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلے داشتم و با بنہا مہما امکن متوجہ نمیشدم
اما مغلوب بودم چارہ نبود درین اثنا معلوم شد کہ این تجلے با آنسبت تنزیہی جنگ
ندارد و باطن ہمچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلا ملتفت نیست و ظاہر را
کہ از ان نسبت خالی و معطل بود باین تجلے مشرف ساختہ اند و ہمچنان یافتم کہ باطن
اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جملہ معلومات و ظہورات معروض است و ظاہر کہ متوجہ
کثرت و اثنینیت بود باین تجلے مستعد گشتہ است بعد از ان چند گاہ این تجلیات
رو بخفا آوردند و ہمان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از ان یک فنای خاص رو داد و ہمانا کہ آن تعین
علمے کہ بعد از عود تعین پیدا شدہ بود و درین فنا گم شدہ و اثرے از مظان
آن نماندہ درین وقت آثار اسلام و علامات انہدام معالم شرک خفی بظہور
آمدن گرفت و ہمچنین دید قصور اعمال و متہم داشتن نیات و خواطر نیز با جملہ مراتب
عبودیۃ و نیستے از ان باز ظاہر گشتہ اند حق سبحانہ و تعالے بیرکت توجہ حضرت
ایشان بہ حقیقت بندگی رسانند منہا عرضداشت کمترین بندگان احمد بندروہ عرض
میرساند کہ از تقصیرات خود چہ عرض نماید ما شاء اللہ کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول
و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علومے کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقا بہ داشتند حق
سبحانہ بعنایت خود منکشف ساخت و ہمچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شی چیست
و سیر فی اللہ بچہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چہ باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در ہر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی ماندہ باشد
کہ اولیاء اللہ قدس اللہ سرہم آنرا نشان دادہ اند در راہ فرو گذارند و ننمایند
قبل من قبل بلا علتہ ہمچنانکہ ذوات اشیارا مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات

Marfat.com

را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانہ محکوم قابلیات نیست و نشاید کہ چیزی بروی
حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نمودع بن باید کہ حد خود داند منہا در عریضہ رقم
نمودہ اند چندین مرتبہ از برای دفع بعض امراض توجہ کردہ شد و اثر آن ظاہر گشت
و ہمچنین احوال بعضے موتی کہ از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنہا توجہ کردہ شدہ اما حالا قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بر ہیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمہا نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راہ نیافت چہ جای آنکہ بدآنہا بخاطر گذرد منہا ہمدرین عریضہ
است کہ چنانکہ سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شدہ بود لیکن اصل ارادت
ماندہ بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از بیخ برآمد و جذبۂ لامراد ولا ارادۃ
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم کہ مناسب این مقام بودہ فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطۂ رقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیدہ و در وقت تحقق این فنا و افاضۂ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورای وحدت نظری
نیست بلکہ ہیچ نسبتے نیست اما آنچہ میباید معروض میدارد تا زمانی کہ یقین نہ پیوست
بر نوشتن جرات ننمود و ہیچ شبہ در آن راہ نمے یابد ہر چند در نظر نہ وحدتست
و نہ ورائے آن و نہ ہیچ مقامی کہ بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورائے آن داند
حیرت و جہل بہمان صرافت ست و ازین دید ہیچ تفاوتے نشدہ نمیدانم چہ عرض
نمایم ہمہ تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نے شبہ متحقق است
استغفر اللہ و اتوب الے اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً جاہراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت کہ سابقاً آنچہ ازین صفات میدانستم فی الحقیقۃ

Marfat.com

فنای خصوصیت صفات ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات رائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج
والاندراج نیز بر طرف شده فهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزی که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ولم
یکن معه شیء الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منهاا از عنایات خداوندی جل وعلا که برکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض دارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهارے ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر سبز روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ؛ هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات و گستاخی
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا بر داشت از خاک ؛ سنر گر
بگذرانم سر بر افلاک ؛ ابتدار عالم صحو و بقا از اوائل ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
ببقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقاے
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میدانند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلے که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد ببقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفے که باین کمینه

Marfat.com

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیہ است و بیان آنہا و علم استدلالے کشفے و حزو
ری میگردد و مجمل مفصل میشود سہ گر بگویم شرح این بجد شود ۔ می ترسم کہ مبادا منجر
بگستاخی شود بندہ باید کہ حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانہ ببرکت توجہات
علیہ بہرد و طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہرد و صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
کہ علوم بتمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و بجہل مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد
و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہی حاصل
شود و گاہی زائل گردد غایت مافی الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد
از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی مشعور است و در عین حیرت بحضور کہ
این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمے کہ پیش از جہالت
حاصل شود از جنبہ اعتبار خارج است باوجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شہود است ہم از خود اگر معرفت است با حیرت نیز در خود است تا زمانے کہ نظر
در برون است بیحاصل است اگرچہ در خود نظر داشتہ باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ
بعد از فنا و بقا ہرچہ می بینند در خود می بینند و ہرچہ می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا ہم صریحاً معلوم میشود کہ شہود و معرفت
و حیرت در نفس است در برون ہیچکدام اینہا نیست تا زمانے کہ یکے
ازین ثلثہ در برون است کیف البقاء نہایۃ مرتبہ در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

Marfat.com

عام است و بقا باندازهٔ فنا ست لهذا بعضے از اہل اللہ بعد از تحقق بفنا و بقا در برزخ
نیز مشہود دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است سہ نہ ہر کہ سر
بتراشد قلندری داند ۔ نہ ہر کہ آئینہ دارد سکندری داند ۔ این نسبت حضرت خواجہ
عبد الخالق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجۂ خواجہا حضرت خواجہ بہاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہما منہا عجب کاری است اولاً ہر بلا و
مصیبت کہ واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و ہر چہ
از اسبابِ دنیویہ کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالانکہ بعالم اسباب فرو
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول دہلہ
نوعی از حزن رو میدہد ہر چند بسرعت زائل میشود و ہیچ نماند و ہمچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود ازو نہ رفع آن میبود بلکہ امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و حیرتی کہ
زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود در صحو ہر چہ عوام الناس
را ہست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا کہ مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را اینمعنی خوش نمے آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
کہ دعاے انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالانکہ بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعاہاے انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ
نہ مجرد امتثال امر بعض امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ بعرض آن کشاخی
مینماید منہا ہر چہ از مسئلۂ وحدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افادہ فرمودند اما مصداق

Marfat.com

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحًا یافته نمی شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقولهٔ آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با صول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالے سره الاقدس در مشایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخے و امام داؤد طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالے اسرارهم المقدس حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی است از معالجه گذشته است تا زمانے که حجب مبذول بوده اند سعے و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها و لا راقے آه مگر کمال بیگانگے و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بین یوسف زلیخا موافق حالست ؎ در افگنده دف این آوازه از دوست کز و بر دست دف گویان بود پوست ؎ شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؎ ما لله راب و رب الارباب خود را بندهٔ مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مرآتیت خود کجا

؎ و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ جزئی مخالفت بظاهر شریعت

Marfat.com

ع در کدام آئینہ در آید او ؛ منہا مدتی است کہ از احوال خدمۂ علیہ اطلاع
ندارد نگرانست ؎ عجبے نیست اگر زندہ شود جان عزیز ؛ چون ازان خضر
جدا ماندہ پیامے برسد ؛ میداند کہ شایان دولت حضور نیست ع این بسکہ
رسد زدور بانگ جرسم ؛ عجایب کاروبارست نہایت لعبد را قرب نامیدہ اند
وغایت فراق را وصل گفتہ اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی
قرب و وصال کردہ اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونہا ؛ قلل الجبال
ودونہن حتوف ؛ پس حزن ابدی و فکر دائمے لاجرم دامن آمد مراد انیز آخر
الامر بارادۂ مرید باید شد و محبوب را بمحبت محب میباید گشت آنسرور
دین علیہ من الصلوات اکملہا ومن التحیات افضلہا باوجود مقام مرآتیت
ومحبوبیت از محبین آمد واز مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائم الفکر وآنسرور فرمودہ
علیہ الصلوٰۃ والسلام مما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصہ پایانے ندارد
ع قصۃ العشق لا انفصام لہا ؛ منہا چون حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ از برکت
توجہات علیہ از رقیت احوال محرر ساخت واز تلوین بہ تمکین مشرف گردانیدہ حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر واز قرب جز بعد حاصل نشد
واز معرفت جز تکرت واز علم جز جہل نیفزود لاجرم در عرصہ داشتہا توقف
واقع شد عجب آنست کہ حالا بحق الیقین مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم
وعین حجاب یکدیگر نیستند وفنا وبقا دران جمع اند در عین حیرت و نے
نشانے علم و شعور است و در نفس غیبت حضور است باوجود علم و معرفت
جز از دیاد جہل دیگر نیست ع عجب انیست کہ من واصل و سرگردانم

Marfat.com

اللہ تعالیٰ بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشتہ
است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلین وفوق
مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن
مقامی نیست الا النبوۃ علی اہلہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان
صدیقیہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بحالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشتہ وآنچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
ثابت کردہ اند ولبقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار وتضرع بیشمار اولاً ہمان طور کہ بعضے
اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت را بتفصیل
عرض خواہد کرد آنمقام بس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا در ہیچ مقام ظاہر میشود چنانکہ
مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم وایجاد وجود ہم در راہ میماند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاؤ الدولہ در بعضے
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ
از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد پایان تر ازان مقام مقام نبوت
است کہ ذو الحقبہ بالاتر است وبحال صحو وبقاست مقام قرب لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

Marfat.com

شتان ما بینهما ؎ در پس آئینہ طوطی صفتم داشتہ اند ۔ ہر چہ استاد ازل گفت
بگو میگویم ۔ علوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ اند از
نظریہ بضروریہ آوردہ اند شخصے از خواجۂ بزرگ قدس اللہ تعالےٰ
سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد و نفرمودند کہ علوم دیگر سوائے
آنہا حاصل شود آرے در راہ علوم و معارف بسیار رو میدہند کہ از آنہا
مے باید گذشت و تا نہایۃ النہایۃ کہ مقام صدیقیت است نرسد ازین علوم
بہرہ نے یابد فیالبیت شعر ؎ انّ من أهل الله القائلین بحصول هذا المقام
الشریف لا نفسهم ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فوا جب
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئلۂ قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بنہجے اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ بہ اصول ظاہر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبۂ جبر مبرّا و منزہ است در ظہور بمثابہ قمر
لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
این مسئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شائبۂ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل ؎ کرا زہرۂ آنکہ از بیم تو
زبان جز بہ تسلیم تو جنبد و علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند کہ قوت
مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجرّد تعبیر است لا تحمل عطایا
الملک الا مطایاہ اوایل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قید کتابت
آوردہ شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر در بار بود آخر الأمر تسلّی
فرمودند کہ مقصود از افاضۂ آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
آن علوم چنانچہ طلبۂ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکۂ مولویت

Marfat.com

بہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف ونحو وغیرہا کنند انتہے عرایضہ الشریفہ
روح اللہ روح صاحبہا وجناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامے بزنگاشتہ ارسال فرمودہ اند
وزبان ثناے ودعاے ایشان کشودہ وبصحت وبعلو مرتبہ تمامے
آن احوال واسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامئ صحایف بقلم محترم
آوردہ اند کہ انچہ از کشوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضے وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما برسبحے واقع شدہ کہ نے
قول وزبان چیزہا مکشوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انتہے

کلامہ العالے قدس اللہ سرہ قائلہ وایضاً وعدۂ ایراد دو فقرہ از فقرات
رسالۂ مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفتہ بآن وعدہ
نیز وفا لازم است وآن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرۂ اولے
در ویشے راہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
بیکے از خلفاے خانوادۂ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالے اسرارہم
رسانید واز انجا طریقۂ بزرگواران اُخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
ہر گہ توجہ آن بزرگ جذبۂ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفت ویت
میخزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ نیز سیر شمرنے
میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار اولسلوک قرار یافت واین راہ را نہایت
روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالے وتقدس وجہہ المقدس تا منتہا
رسانید یعنے باسمے کہ رب اوست واز ان اسم قابلیت اولے کہ معبر بحقیقت
محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ بمدد روحانیت حضرت خواجہ

Marfat.com

نقشبند قدس اللہ تعالے سرہ عروج نمود واز آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضے اللہ تعالے عنہ فوق آن قابلیت استعلا میسر شد واز آنجا
تا مقام کہ فوق آن قابلیت است وآن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را
وآن مقام اجمال اوست وآن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ترقی
واقع شد ودر وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفۂ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالے
اسرارہما و قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا این مقام است ودائرۂ ظلیت تا ہمین مقام منتہے میشود بعد
ازان یا اصل خالص است یا ممتزج بہ ظل طائفۂ افراد بوصول باین دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطۂ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میکردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علے تفاوت درجاتہم خاصۂ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وآن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان
سرور دین ودنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات الناميات عنایت
شدہ وباین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
وعم احسانہ شامل حال او گشت واز آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعہ تا اصل
ممتزج بردو فنای در انجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ واز انجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرمودہ تا اصل الاصل رسانید در عروج اخیر کہ عروج
اصل تا است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

Marfat.com

قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند وازآنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامے
باز میگردانیدند وآن درویش را مایۂ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبۂ قویہ داشتند
وبخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت
خویش وقلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت واصلا آنرا معلوم خود نداشت ونیز آن درویش مترا
توفیق عبادات نافلہ خصوصا ادائے صلوۃ نافلہ مددے از پدر وے
است وپدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلۂ چشتیہ بودہ اند
حاصل شدہ بود وایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بودہ

---

علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
نگذشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
از حقیقت خود است ودر خود بخود از خود میباید غیری را مجال نماندہ است تا درمیان
در آید وایضا آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد واز ہر مقامی نصیبے وافر فراگرفت
ومشایخ آن مقام ممد ومعاون کار او شدند واز خلاصہای نسبتہای خویش
نصیبۂ اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبوری واقع شد وازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت وازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجہ
قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق الیشان دران مقام شان عظیم
دارند ورئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

---

سہ ارزانی داشتند

Marfat.com

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راهست و مقام اول بجانب یسار آن طریق
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از ان راه بمقام فرود
میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها از راه دیگر است بلی فطبیت ازین راه
نمیتوانند گذشت این مقام درمیان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
گانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره دارد است و مقام اول در جانب
دیگر از ان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان
بمقام اکابر سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آنمقام منجلی نور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوٰة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات نافله مشغولند و بآن آرام
دارند نصیبی ازان مقام بواسطهٔ مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگران را از مبتدیان و منتهیان بواسطهٔ
مناسبت بانمقام و آن مقام بعین شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطهٔ کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد ازان بمقام جذبه فرود آورند در این جامع مقامات جذبات نیز اندازه است
ازانجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آورند پیش ازانکه درین مقام تمکینی پیدا شود باز عروجی واقع شد
این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

Marfat.com

که در مقام قلب واقع شد بملین پیوست والسلام فقرۂ ثانیہ قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است وبعد از قرون بسیار
واز منۂ بیشمار این قسم گوہرے بظہورے آید وعالم ظلمانے را نور ظہور او
میگیرد ونور ارشاد وہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش ہر کسے را کہ رشدی وہدایت وایمان ومعرفت حاصل میشود از راہ او
مے آید واز و مستفیا میگردد بے توسط او ہیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور ہدایت
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فروگرفتہ است وآن دریا گویا منجمد است
کہ اصلا حرکت ندارد مشخصے کہ متوجہ آن بزرگ است وباو اخلاص دارد با آن
کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد در وقت توجہ گویا روزنے در دل طالب کشادہ
میشود از ان راہ بقدر توجہ واخلاص ازان دریا سیراب میگردد وہمچنین شخصے کہ متوجہ
ذکر الٰہی است جل شانہ وبآن عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ او را نمی شناسد
ہمین قسم افادہ انجا ہم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما شخصے کہ
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است ہر چند بذکر الٰہی تعالیٰ وتقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد وہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سد راہ
فیض او میگردد بلی آنکہ آن عزیز متوجہ عدم افادۂ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت
از وی منقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است وجماعہ کہ اخلاص
ومحبت بآن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور و ذکر الٰہی تعالیٰ شانہ خالی باشند نیز ایشان را
بواسطہ مجرد محبت نور رشد وہدایت میرسد والسلام **فصل پنجم** در بیان آن سوابلات
بزرگ و مراتب شگرف کہ حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ ایشان را بمحض فضل وکرم بآن اختصاص بخشیدہ
اگرچہ ازین جملہ بعضی مراتل قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمردہ اند با دیگر معاملات کہ از دیگران

Marfat.com

بگوش ہوش نرسیدہ بود سر اختصاص این مراتب علیہ بآن قطب البر چنان
مینماید کہ چون ایزد سبحانہ ایشانرا مجدد منور الف ثانی گردانیدہ بود و آنمعنی را
بکرات با نحضرت الہام فرمودہ و بافشای آن امر نموده چنانکہ خود در چند مکتوب
بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبہ عظمی را باید کہ مخفو صات علیا بود
باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفتہ آنجا کہ نگارشش نموده اند ہوای فرزند
این آن وقت ست کہ در امم سابقہ درین طور وقتی کہ پر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیدہ میگردید درین امت کہ
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات
علما را مرتبہ انبیاء بنی اسرائیل دادہ اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرمودہ اند
لہذا بر سر ہر مائۃ از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند کہ احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف کہ در امم سابقہ وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و بر
پیغمبرے در انوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است کہ قائم المقام اولوالعزم انبیا باشد بمدد فیض روح القدس
ارباز مدد فرماید و دیگران ہم بکنند آنچہ میکردند انتہی کلامہ الشریف و در مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند کہ ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افہام انہا دور اما اگر بہ سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنہ کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقہ علوم شرعیہ و عدم مطابقہ آن
ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند کہ در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند و دیدہ باشند کہ فقیر کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچہ ولایت آن نبی باشد
و نوشتہ کمالات ولایت را بکمالات نبوت ہیچ مقدارے نیست کاشکے

Marfat.com

حکم قطرہ داشتے نسبت بدریای محیط وامثال این بسیار رقم نمودہ خصوصاً در
مکتوب بیان طریق کہ بنام فرزندی است آنجا ملاحظہ نمایند مقصود ازین گفتگو
اظہار نعمت حق است سبحانہ وترغیب طالبان این طریقت نہ تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل وعلا برآنکس حرام است کہ خود را از کافر فرنگ
بہتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شہ مرا بر داشت از خاک ؎ نزد کس
بگذرانم سر ز افلاک ؎ من آن خاکم کہ ابر نوبہاری ؎ کند از لطف بر من قطرہ باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ؎ چو سوسن شکر لطفش کے توانم
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد کہ اگر از اعاظم علماء وقت این سخنے را کہ
حق سبحانہ حضرت ایشانرا مجدد الف ساختہ مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روزے
باین خطرہ بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نمودہ فرمودند کہ
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی کہ در علوم عقلیہ ونقلیہ وتصانیف علیہ چون او
الحال در دیار ہند نے نماید کتابے بما نوشتہ بود وتبسم نمودہ فرمودند یکے
از ان فقرات مدحیہ این بود کہ مجدد الالف الثانی مخفی نماند کہ این مولانا
مذکور شبے در واقعہ حضرت ایشانرا دیدہ بود کہ این آیۃ مرقومہ خواندہ اند قل اللہ
ثم ذرہم بعد از دیدن این واقعہ بخدمت ایشان آمدہ تعلیم گرفت واز مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صورۃ میگفت کہ من اولیسی حضرت
ایشانم پس خداوندا این مرتبہ را کہ آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص کہ مذکور گردد بنواخته باشند عجیب وغریب نبود آن مخصوصات
کہ بعضے ازان سابقاً در فصل سوم ذکر یافتہ کہ بازمے گردد یکے
ظاہر شدن استعداد قطبیت ایشان بہ پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبہ بچندین سال دیگر

ے آن مجملاً بہ بیست و یک خاصہ

Marfat.com

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
بصورۃ شمع عظیم دیدن کما مر و دیگر بر نگاشتن آن خواجۂ ذوالمکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روزگار
ترا بنهایۃ رسانند و دیگر حصول مرتبۂ مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت
پیر عالے منقبت بآن دولت و دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبۂ ایشان مستفیضان خود را در حیوۃ خود بایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را ابو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن درویشان بحضرت
شما نوشتن بیشرمے است دیگر رقم نمودن آن خواجۂ صفا کیشان بایشان
که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنبیه نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوۃ الأولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجۂ عالیشان احوالات علیۂ
خود را بدیدۂ مکاشفۂ ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان بحمایشیر

Marfat.com

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بریشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده
و خود چه تحریر و چه تقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است
آنکه بعد از افاضهٔ پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیهٔ خود را با ایشان همه مشایخ
طرق دیگر ایشانرا چون ورد احمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقرهٔ
که از رسالهٔ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمهم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت
هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بزبان مبارک میرانند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بندهٔ کمترین این است که هیچ کوچه ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسبب علیهٔ سریان و معیت
و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و ازان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و ازان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقرهٔ مذکورهٔ مبدا و معاد رفت و ازانجمله است

Marfat.com

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحیته ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و ببشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه ارادهٔ آن دارد که
آن مجتهدات کلامیهٔ ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده
رساله سازد انشاالله تعالے سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقهٔ مراقبه بوده اند و بانکسار رو دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفَرتُ لَكَ وَلِمَن تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلَى يَوْمِ القِيٰمَةِ و
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه انحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از انجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ المتقین و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکے از فرزندان متوفاے خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبهٔ انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ المُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده اِنَّكَ مِنَ المُتَّقِينَ ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحًا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی و طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از انجمله است آنکه ایشان را همشیر گرد انیدند بران که
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفور ست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

Marfat.com

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی تردد داشته اند بخصوصه صدق و حقیقت آنرا او نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن یادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایه تو خادمی که آندم پای تو می مالید او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین بود صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند ازانجمله

Marfat.com

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید
که فردا چندین ہزار کس را بشفاعت تو بہ بخشند راقم این حروف گوید که آنروز
که بایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانۂ آن ایشان طعامے
کردند وقصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده الحمد للہ الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما وعزیزے
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از
سرور دین ودنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد وما را
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش سنست وکم حدیثی از و بیرون رفته بیا باهم در باب فضائل این امت جست جو
کنیم درمیان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا وآن حدیث این است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا من بآن فال
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
وخاموش شدم من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم وچشم
بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد للہ که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند وشکرانۂ آن بر زبان آورده در حق این بنده
التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بانوار وبرکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه باحصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا پی بعلو مرتبۂ ایشان خواهند
برد واز انجمله است آنکه خناس ووسواس را به محض کرم از سینۂ

Marfat.com

بیکینۂ ایشان برون کردہ اند چنانکہ خود می فرمودند کہ در نماز صبحی بودم کہ دیدم
بلائے عظمیٰ ناگاہ از سینۂ من برون رفت بعد ازان مرئی شد کہ آشیانہ او را نیز از سینہ
دور کردند و ظلمات کثیرہ کہ در نواحیٔ آن بود آثاری از آنہا نماند و انشراحی
عجیب سینہ را روی داد معلوم کردند این بلا از صدر تو برون شد خناس بود کہ
پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام باستعاذہ ازان مأمور گشتہ بود و نیز وا نمودند کہ
خطراتی کہ در اصول دین پیدا می شوند منشای آن ہمین خناس است کہ در صدر
آشیانہ دارد و ہر وقت نیشہا میزند و ازان جملہ است آنکہ بہ محض عنایت مطلق
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند کہ چند روز دید قصور اعمال
برنجی استیلا نمود کہ چون در نماز در فاتحہ بہ لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم کہ اگر این لفظ را بخوانم بہ مفہوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرارت
مصداق کریمہ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز نے آن درست
نیست تا آنکہ حضرت حق سبحانہ بہ محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
و نعمت اَلَا لِلّٰہِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظہور پیوست الحمد للہ علی ذلک و ہم از انجملہ است
آن کہ ایشان را از غایۃ اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل بامام اعظم ابو حنیفۂ
کوفی رضی اللہ عنہ و امام مکرم شافعی مطلبی باکبار تلامذۂ ہر یک رضی اللہ تعالیٰ
عنہم فنا و بقای بظہور رسید چنانکہ میفرمودند در حلقۂ ذکر صبح گاہی بودم ناگاہ
یک گونہ فنای مخصوص روے داد کہ تعینی کہ مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم کہ امام الائمہ سراج الامۃ ابو حنیفۂ کوفی رضی
اللہ عنہ با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتہد مذہب خود گرد اگرد من
جمع اند و مرا احاطہ نمودہ اند و بعضی اساتذۂ امام مذکور چون ابراہیم نخعی
رحمہ اللہ نیز منظر در آمدند آنگاہ دیدم کہ نور امام و نور ہر یک ازین ائمۂ

Marfat.com

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه محسبم ازان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علمار مذهب او
بظهور رسید و دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد الی الخ خود را
با نوار قرن ثانین متحقق ساختم بعده فرمودند دران وقت چنان مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام تمام بیرون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته و ازیشان
تجاوز نه نموده دو حصه با امام ابو حنیفه مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمهما الله
سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقتی دیگر رحمهم الله بدیده
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ما شده و خواهد شد تا قیامت بواسطه او بغیر واسطه از رجال و نسا همه را
به نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را با دانا نبدند اگر خوا، هم
همه را ایک یک بیان نمایم ازان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی با ایشان نه گرویده و ایضاً
قبور شبرکه سنوره بعضی ازین انبیار اکه دران دیار آسوده اند نیز با ایشان
نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و ازان جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ما تردیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

ے بہ بعضی

Marfat.com

اگر دانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنہا را در مقام حساب داشتہ باندازۂ جریمہ معاتب و معذب خواہند ساخت و استیفار حقوق نمودہ در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواہند فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاہ و نہم از دفتر اول مسطور ست و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نمودہ اند کہ این مسئلۂ غریبہ را چون در محضر انبیاء کرام علیہم الصلوات والسلام عرضہ نمودہ آمد تصدیق فرمودہ اند مقبول داشتند العلم عند اللہ سبحانہ و ہم ازان جملہ است آنکہ حکمی از احکام یک قسم قضاے مبرم را التماس ایشان بہ محض کرم پذیرفتند و بہ اطلاع اسرارے کہ متعلق بانقسام مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکہ مجملی ازین قضیہ در ذکر حال شیخ طاہر از خلفاے حضرت ایشان بیاید انشاء اللہ سبحانہ و ہم ازان جملہ است آن کہ ایشان را از علماے راسخین گردانیدند و از کاشفان اسرار متشابہات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی چنانکہ خود فرمودہ اند و نگارش نمودہ کہ این فقیر تا مدتہا سر متشابہات را مفوض بعلم حضرت حق سبحانہ می ساخت و علماے راسخین را غیر ازایشان بمتشابہات نصیب نمی یافت و تاویلاتی کہ بعضے علماء و صوفیہ بیان کردہ اند آنہا را لایق شان آن متشابہات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرارے کہ قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچہ عین القضات از الف لام میم الم خواستہ کہ بہ معنی درد است کہ لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانہ بہ محض فضل شمہ از تاویلات متشابہات را برین فقیر ظاہر ساخت وجد دلی از آن دریای محیط بر من استعداد این مسکین کشاد

Marfat.com

گردانیده دانست که علما را از تأویل متشابهات و مقطعات نصیب وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت آنهم منیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق و در رمزیست غامض از رموز دقیقهٔ محب و محبوب و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد کتاب متشابهات اند و وسایل امهات بیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را بآن جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای آن محکمات تأویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل است و از جهل خود بخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم نموده اند که علم تأویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و درین نشأ بر قع از جمال شان بر ایشان بگشایند اما امید است که نشأ آخرت جم غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتدی گردند این قدر لابد می درآید که درین نشأ نیز بعض دیگر را ورای آن اقل روا است که باین دولت مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تأویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز ست که تأویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل ست یرا که متشابهات کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این معنی را در یک فردی از نشیبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی الکلامه العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زادهٔ جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

Marfat.com

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزے در میان آرند که شیطان همواره پیرامون مکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند ما یان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند در رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شما یان اظهار دیدم
و به بیان آن مأمور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از مار بودن
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبهٔ عالیه از نوادر است چنانکه در فقرهٔ مذکوره مبدا و
سعاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
و انموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطهٔ
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس معظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراهیمی اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

فرمودند

علم حضرت ایشان باین معنی بسندہ است اگر مرا نیز فی الجملہ بہ توجہ حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود ہمان شب در معاملہ دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام در غایت ابہت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام باداب
تمام بر پا ایستادہ اند من و آن تن دیگر کہ مبشر بہ ولایت ابراہیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستہای ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن این واقعہ
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچہ گفتہ ایم تردد
گنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود سید ہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بزرگے را
کہ قطب اولیاے زمانۂ خود بود و معلوم نبودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا بہ نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سرہ کہ او را بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادۂ آن
بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جہودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود باز گشتہ انچہ شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بتواجد بر خاستہ
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
علیہ السلام بودہ ایم جہودامت او را گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت اوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
ایشان را بہ محض کرم قدرتے عطا فرمودہ بودہ و تصرفے بخشیدہ کہ یکی را

Marfat.com

از ولایتی و مشربی که دران بود و بولایتی که فوق آن بود می رسانید چنانکه بمجدد و مزادهٔ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی بہ ولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این غایه عارفی بآن لب نگشوده بر ایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبهٔ عظمی که بقلب خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره دوازدهم رسالهٔ مبدا و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفته والاکمل شهودا هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و التحیة و الاقطاب و الابدال و الاوتاد داخلون تحت دائرة ولایته و الافراد و الآحاد و سائر فرق الاولیاء مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله و المهدی بهدی حبیب الله و بذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المرادین لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی و الغایة القصوی لیس فوقه کمال و لا اکرم منه منوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف لاغتنم و لیسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و هو الذی کلما مه دواء و نظره شفاء روا لحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم از انجمله است

والسلام

Marfat.com

انکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زادهٔ عالی
مرتبه خواجه محمد معصوم سلّمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی متعلقات
این نشار فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان
چنین بود که نصیب دنیا حکم نصیب آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا ناشی مود گردد
نه شایبهٔ ظلمت نیست و این نشاء تاب آن که نی این شائبه جلوه گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلّی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
حضرت ایشان را از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از آلوش خوان آنحضرت
صلّی الله علیه وسلّم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود
کمل تابعان او را ازان بوراثت نصیبی رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه
در بعضی مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می توانند بود مرادازین فرموده ایشان
آن بود که هر چند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست
مقید حبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا رحمه
قدس الله سرّه العالی قریب احتضار میفرموده سه من شوم عریان زخود او
از خیال ؛ تا خرامم در نهایات الوصال ؛ مگر آنکه فرمودی کسی را از کمل تابعان
انبیا علیهم السلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم ازان جمله است که
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربّانی و حقیقت بیت المقدس
بهرهٔ وافر ارزانی بخشیدند کما یلیق من مکاتیبه المتعدده و ازان جمله است آنکه ایشان را
ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقرهٔ از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویه را در ان اثبات

Marfat.com

نمودہ رقم فرمودہ کہ این دولتِ عظمی ست کہ بعد از زمان اصحاب رضی اللہ
عنہم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشتہ است ہر چند این سخن مستبعدی نماید
ومقبول اکثری نمیگردد اما اظہارِ نعمت عظمیٰ می نماید کوتہ اندیشان قبول کنند
یا نہ واین نسبت فرد ابر وجہ اکمل در حضرت مہدی علیہ الرضوان ظہور خواہد یافت
وہم ازین جملہ است آنکہ حق سبحانہ ایشان را بحق الیقین مشرف ساختہ کہ حق
الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکہ این معنی را در مکتوب چہارم
از جلد دوم بیان نمودہ اند وفرمودہ کہ ازین حق الیقین چہ گوید واگر گوید کہ فہم
کند وچہ دریابد این معارف از حیطۂ ولایت خارج ست ارباب ولایت در
رنگ علما رظواہر در ادراک آن عاجز ند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از
مشکوۃ انوار نبوت اند علی اہلہا الصلوات والتسلیمات کہ بعد از تجدید الف
ثانی بہ تبعیت وو راثت تازہ گشتہ اند واز آنجملہ است آنکہ بر ایشان راہی را
کہ برون جذبہ سلوک ست نمودند کہ آن را حضرت ایشان براہ اقتباس
نبوت تعبیر فرمودہ اند وبیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کردہ اند
واز ان جملہ است انکہ ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی کہ فوق
مقام رضاست وآن را بجہت ذاتی تعبیر نمودہ اند مشرف گردانیدہ اند وآن
سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کردہ
وہم ازان جملہ است آنکہ بر ایشان قدس سرہ درجات ولایت ثلثہ صغری وکبری
وعلیاکہ ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکہ است منکشف گردانیدند وبہ
کمالات ہر یک متحقق ساختند چنانچہ تفصیل این درجات در مکتوبات را
عالیات مبین ومشروح است وہم ازان جملہ است آنکہ محض لطف ایشان
خزینۂ رحمت گردانیدند چنانکہ خود در مکتوب سی صد و یازدہم از دفترِ اول

Marfat.com

به تقریب ستر بای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که ازایشان تا ظهور مهدیٔ آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند مالطوٗ سیر آنجماعه بجدیست
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست و جماعهٔ طواف
کنندگان ملائکهٔ کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات واللّٰه یختص
برحمته من یشآء واللّٰه ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی برآن گشت و از جمله این خصایص علیا ست این پنج خاصهٔ عظیمهٔ دیگر اینه
الاولی مندرجة فی دعائه الشریف الحمد للّٰه الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلی
بین الطلتین و هی مرقومة فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانیة
وصوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مستظهر من
قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاها ذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة واذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی الله عنه
اشارة باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رقم نموده اند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

Marfat.com

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیدہ اند الحمد للہ علی ذلک والرابعۃ مندرجۃ فی معرفتہ التی نمقہ بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من المجلد الثالث وہی انہ سبحانہ اعطی لہ قدس سرہ ذاتا قیوما للعالم الذی ہو اعراض مجتمعۃ والخامسۃ فی المعرفۃ التی تتعلق باصل ہذا الطینۃ البقیۃ من طینۃ نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کطینۃ النحلۃ من بقیۃ طینۃ آدم علیہ السلام واز خصایص عظمی آن ست کہ قریب بایام وصال فرمودند کہ ہر کمالی کہ در نوع بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیہ الصلوۃ والسلام بدان متحقق ساختند واگر خواہم آنرا بہ مقدمات معقولہ منقولہ مستمعان نمایم بہ نہجی بیان فرمودند کہ عقل عقیل ہم بیان شگرف ترجے نبرد و نیز ازان جملہ است آنکہ میفرمودند کہ نسبت خاصۂ ما تا انقراض این نشاء در فرزندان خواہد ماند از ہمہ عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت آنکہ حضرت حق سبحانہ وتعالی ایشان را باوجود تبعیت وو راثت بہ نصیبی از اصالت ممتاز گردانید چنانکہ تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفہ مسطور است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بسیار شود ؎ مثنوی ہفتاد من کاغذ شود ؎ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفہ و رسایل شریفۂ ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت پی برد اگرچہ این قدر کہ ما بیان نمودیم نیز بسیار ست از ذعان وقبول از خوانندگان و شنودگان درکار ست ؎ راز چندبار ازدان انبار نیست ؎ راز اندر گوش منکر راز نیست ؎ رضی اللہ عن صاحب الاحوال ورضی عنہ سبحانہ

## فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیہ ولیلیۂ آن حضرت

برطبق عزیمت وغایۃ اتباع سنت ہا اندکی از شرح بعض عقاید شریفۂ ایشان

Marfat.com

از فصل سابق که دران علو مرتبہ وسمو منزلۂ آنحضرت بوضوح پیوستہ خردمند منصف خواہد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت سنیہ و اخلاص رضیہ وطاعات کثیرۂ علیہ چہ پایہ خواہد داشت مع ذلک مجملی بجہت دستور العمل طلاب چہ مریدان بواسطہ وچہ بغیر واسطہ ایشان بصحیفہ بیان مے آرد اگرچہ وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات مخدوم زادہای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نمودہ اند اما اینجا بآئین نازنین باز وایدِ فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ وتوفیقہ این کمترین از زبان مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود کہ فرمودند اگرچہ عمل وکار ما چہ باشد ہرچہ بما عطا کردہ اند بہ محض فضل وصرف کرم سیدانم اما اگر مثلاً امرے بہانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین والآخرین صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود کہ مدار کار خود را بران میدانم ہرچہ بما دادہ اند از راہ این اتباع دادہ اند جزیئاً وکلیاً وہرچہ ندادہ اند ازان ندادہ اند کہ از ما در اتباع اتم نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد وبدین تقریب بر زبان مبارک راندند کہ یکسار روز بسبھو در در آمدن بخلا پای راست نہادم آنروز چندین احوال بر من بستہ شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشستہ بودم والیشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبۂ تقاضائے بول بسرعت متوجہ متوضا شدند ہمچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہرچہ تمام تر برآمدند بندہ را حیرت روے دادہ کہ باین سرعت درآمدن وباین تعجیل برآمدن چہ بود بمجرد برآمدن از خلا ابریق آب طلبیدہ ناخن ابہام یسار را شستہ باز بخلا درآمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند کہ تقاضائے بول استیلا نمود بہ سرعت

Marfat.com

بمتوضا در آمدم و نشستہ بودم کہ نظرم بر پشت ناخن افتاد کہ نقطۂ سیاہی بر و بود کہ برای امتحان قلم نہادہ بودم بآن نقطۂ سیاہی کہ از اسباب کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و بر عایۂ ادب مطابق ندیدم باوجود کہ از غلبۂ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت بیش این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمدہ آن نقطۂ سیاہی را شستم و باز آمدم وقت دیگر کہ این بندہ در خدمت حاضر بود مولانا صالح ختلانی را امر نمودند کہ چند قرنفل از خریطہ برآوردہ حاضر کن وی شمش قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفتہ فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نہ شنیدہ کہ اللہ وتر یحب الوتر رعایۃ وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چہ دانستہ اند مستحب دوست داشتۂ اوست سبحانہ وتعالے اگر دنیا و آخرت را بہ یک عملی کہ دوست داشتۂ حق عزوجل باشد بدہند ہیچ ندادہ باشد و فرمودند کہ ما در رعایۃ استحباب تا بآن حد توجہ داریم کہ در وقت شستن روے قصد میکنیم کہ اول آب بر خد یمین رسد کہ تیامن نیز از مستحبات ست و نیز دیدہ شد کہ چند روز توجہ تمام نمودند بصوم تطوع بآنکہ از نحافت بدن ایشان را در آن ایام روزہ داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیدہ شد کہ این چہ روزہ ہاست فرمودند قضاے احتیاطی روزہ ہاے این رمضان ست کہ دران روزہا روزانہ استنجا کردہ شدہ باین تقریب فرمودند کہ والد ماجد علیہ الرحمۃ مہما امکن در روزہ رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد آنرا قضا میداشتند نعم السلف ونعم الخلف روزی بر عرش خود تکیہ کردہ بودند بناگاہ باضطراب فرود آمدند و فرمودند کہ زیر عرش کاغذی دیدم ہرچند معلوم نبود کہ در و چیزے نوشتہ اند و چہ نوشتہ اند باآنکہ

Marfat.com

کسی را بگویم که بردارد و آن قدر نشستن را هم بر عریش بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشے گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزیتے دارد بآن فرش که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیادہ را از زیر پاے خود در نوردیده کنارہ بگذاشتند عزیزے که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برہان پور به خدمت شیخ معظم
قدوۃ محبان این درگاه محمد بن فضل اللہ قدس سره رسیدم شیخ
ازین اطوار این بزرگوار پرسید که در سرہند بخدمت ایشان رسیدۂ
ہان بگو تا چه دیدۂ گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چه خبر اما به ظاہر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگ دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظہار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در دساخته ایم
روزی مردی از سرہند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

خ سلیم جہانگیر

Marfat.com

نام مبارک حضرت ایشان را بردہ عجب کہ چون ایشان بزرگی در شہر شما باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت کہ در کار خضرت ایشان تردد داشت روزے از اقضی القضات وقت کہ ہمسایہ حضرت ایشان بود در خلوتے برسید کہ شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب دیانت از احوال عزیزی کہ ہمسایۂ شماست بگوئید فرمود کہ احوال باطنۂ این طائفہ از دریافت ما ورا است اما این قدر میگوئیم کہ مشاہدۂ اطوار این بزرگوار ما را باطوار اولیاے ما تقدم یقین دیگر بخشیدہ زیرا کہ چون ریاضات عجیبہ و طاعات کثیرۂ متحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت کہ شاید محبان ایشان بہ مبالغہ نوشتہ باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم آن تردد برخواست بلکہ نویسندگان احوال جنگ داریم کہ ہنوز کم نوشتہ اند الحق چنین بود کہ این عالم منصف بدیانت متصف فرمودہ جزاہ اللہ خیراً

این حقیر راقم از درویشی کہ خدمات آب وضو و مصلّے و ما یتعلق بامور العبادات حوالہ بوی بود شنود کہ میگفت من در تمام روز ہمان ساعت قبلولۂ حضرت ایشان و در شب ثلثۂ دوم فرصتی بکار خود می یابم ورای این دو وقت مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست ہمچنین اصحاب خود را کثیر دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی فرمودند کہ این دار دار عمل ست و مزرع کشت و کار حضور باطن را بارعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساختہ در کار باشید و می فرمودند آنکہ برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیہ رضی اللہ عنہم قلت عمل فہمیدہ اند نہ آن چنان ست کہ طریقۂ این بزرگان در اتباع نبوی اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبہ از کثرت عبادت پاہاے مبارک متورم گردیدہ بود غایۃ فی الباب چون طریقۂ خواجگان

Marfat.com

ما در بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم
از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه وخضوع
با اتیان فرایض و واجبات وسنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند ومع
ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصًا
باجذبات وغلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال بتمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبرهٔ
ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبرهٔ فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم وحل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را وقتا فوقتا ممکن بودی حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قبران میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز انست و فتوی
بر ین ست وگاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزی در خاطر گذشت که آیا لم
آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب میان

Marfat.com

آوردہ فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ برآنند کہ جز قرأت فاتحہ نماز
درست نیست لہذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت
برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحۂ امام را فاتحۂ مأموم
گفتہ مأموم را فاتحہ خلف امام تجویز نمی نماید و جمہور فقہای حنفیہ بر منند
مگر بعضے روایات مرجوحہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمدہ چون ما مہما
امکن بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود
امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بسیار شود۔ بالجملہ عمل حضرت ایشان در صیف
و شتار و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالبا وگاہ ثلث آخر شب
برخاستہ أدعیۂ مسنونۂ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسباغ و احتیاط
می نمودند بران نبودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
آب وضو آلفتدر احتیاط بہ ظہور میرسد کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال
قبلہ را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در ہر وضوٗ و وضو را بہر نماز لازم
داشتند الا ما شاء اللہ و ہر عضو را سہ بار می شستند در ہر بار بدست آب
ازان چیدہ می افشاندند کہ احتمال تساقط نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ
در ید غاسلہ و سر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسالۂ
وضو اختلاف ہست ہر چند کہ فتوی بر طہارت ست عمل بر احوط می نمودند
و در غسل ہر عضو کلمۂ شہادت را ورد و دران نیز بأدعیۂ ماثورۂ دیگر کہ در
کتب احادیث چون تکملۂ مشکوۃ و بعضے کتب فقہ و عوارف آمدہ میخواندند
و بعد از أداے وضو گوشۂ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعائے کہ
آن وقت ماثور است خواندہ متوجہ تہجد می شدند و باطمانینت و حضور و جمعیت

Marfat.com

تمام وطول قنوت تہجد ادامی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الٰہی جل شانہ در ادا، آن عاجز و قاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضحی و فی زوال تکرار قرارت سورہ یٰسین می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن سورہ بہشتاد مرتبہ می کشید و گاہے کم و گاہے زیادہ ازان عدد در اواخر بیشتر بخشتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد بہ خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از صبح بدو سہ ساعت ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین بطور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند و سنت بامداد را در خانہ ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرارت چہار رکعت بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات و ادعیۂ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند بعد ازان بحرم رفتہ لحظۂ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند و بقرارت قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان را از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القائی بنسبت و اعطائے نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او و استعداد او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد ے کہ بر و فایض شدہ بود

Marfat.com

اطلاع می بخشیدند و ہمہ را بہ علو ہمت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
و مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند کہ اگر بہ تمام
دنیا و ما فیہا یک فعل مرضئ او سبحانہ معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد کہ کسے بخذف ریزۂ چند
جوہر نفیس خرج عالم را بخرد و بجاولاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمۂ مقدس لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ
فرمودند ہمہ عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرۂ می داشت
نسبت بہ دریای محیط این کلمۂ طیبہ جامع کمالات ولایت و نبوت ست
مردم تعجب دارند کہ بیک گفتن این کلمہ چگونہ دخول جنت میسر شود
محسوس و مشہود این فقیر شدہ کہ اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمہ
بخشند و بہ بہشت فرستند گنجائے دارد و اگر برکات این کلمہ را قسمت
کنند تمام عالم ہمہ ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظہور عظمت این کلمہ باعتبار درجات قایلان آن ست
ہر چند گوینده عظیم تر ظہور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
بر زبان راندند ؎ یزید ک وجہ حسنا ؎ اذا ما زدتہ نظرا ؎ و ایضاً فرمودند
آرزوئے در دنیا معلوم نیست کہ برابر آن باشد کہ کسے در گوشہ خزیدہ
بتکرار این کلمۂ طیبہ ملتذ و محفوظ بود اما چہ توان کرد جمیع آرزوہا میسر نیست
و ایضاً اصحاب خود را بمطالعۂ کتب فقہیہ معتبرہ دلالت می نمودند
و می فرمودند کہ از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق میکردہ باشند
کہ کدام مفتی بہ است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود
کہ زمانہ از عہد آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم بس دور افتادہ و فاسد شدہ

Marfat.com

وظلمات بدع و فجور ستول یافتہ و درین ظلمات جز بنور چراغ سنّت
راہ نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند کہ در کشف مے در آید کہ عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفتہ و نور سنّت ہر جا در و چون
کرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بہ خموشی می گذشت و ہرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را ہیبت
ایشان در غایت اُدب و خشوع می داشت کہ زہرۂ انبساط نداشتند
و تکلم ایشان بہ مرتبۂ بود کہ با وجود ورود این احوالات عظیمہ ہرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاہر نمی شد و خروشی و صیحہ بل آہ بلندے
بہ ظہور نمی رسید در مدت دو سال کہ بندہ حاضر خدمت بود سہ
چہار بار دیدہ شد کہ قطرات اشک بر چہرۂ ہمایون فرود آمد و سہ
چہار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در چشم و رخسار ایشان
سرخی و بر غدین شریفین عرق حرارتے مشاہدہ نمود روزے در اثنائے
بیان سعر فتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند کہ درین
وقفۂ خاموشی احوال شگرف و معاملہ عظیم بہ ظہور رسید و در آن
وقت از چشمہای ایشان اثر غیبت و از بشرہ فے الجملہ رنگ
حمرت ظاہر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نہ چون ضحوۂ
کبریٰ مے شد نماز ضحیٰ را در خلوت اُدا نمودہ باز بحجرہ تشریف
مے بردند و با آن جماعہ طعام تناول نمودہ خود بنفس نفیس توجہ
فرمودہ بہ ہمہ فرزندان و درویشان یکیک از ہر چہ پختہ شدہ بود
میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
نمی بود اُمر میکردند کہ حصّہ او بگذارند و بعد از تناول طعام اُدعیۂ مأثورہ کہ در آن وقت

Marfat.com

آمدہ میخواندند و در اخیر ایام کہ عزلت گزیدند و صوم بود طعام در میان
خلوتخانہ تناول می فرمودند قرأت فاتحہ بعد از طعام چنانکہ بین الانام
معروف گشتہ از ایشان کمتر دیدہ شد کہ در احادیث صحیحہ نیامدہ است
ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چہ توان کرد کہ بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیہا کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے کہ عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون
خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مثالیہ کدورات آن بنظر می در آید
وطعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابانیدہ و زانوے یمین را بر آن می نہادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ شد
کہ ہر دو زانو را برداشتہ تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند
بحکم سنت قیلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
و بسنت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نہ کردہ اند قرأت دران گاہ از طوال مفصل بود و گاہ
از قصار و بعد از ان چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنت آن
و چہار رکعت سنت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظہر نشستہ از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفتہ تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

Marfat.com

در اول وقت بعد از خروج مثلین اُدا می کردند و چہار رکعت سنت پیش
از عصر را دیدہ نشد کہ ترک کردہ باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
با یاران بسکوت و مراقبہ می گذرانیدند و درین حلقہای فجر و عصر
باطناً متوجہ احوال بستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روزہ نبودے در اول وقت اُدا نمودہ بعد از ادائے فرض بہمان جلسہ دہ بار
سراً کلمہ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ را کرار می نمودند و بعد از اُدائے
دو رکعت سنت و چہار رکعت اَوّابین با اُدعیۂ ماثورہ کہ دران وقت
آمدہ مے پرداختند و اوّابین را گاہ چہار رکعت و گاہ شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرأت دران سورۂ واقعہ مے بود و نماز خفتن را بعد
از زائل شدن بیاض افق کہ نزد امام اعظم شفق عبارت ازان ست
اُدا مے نمودند و چہار رکعت سنت پیش از فرض عشار او کذلک
چہار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار انیز اکثر می گذارند
و قرأت در چہار رکعت سنت آخرین الم سجدہ و سورۂ تبارک و قل یا ایہا
الکافرون و قل ہو اللہ احد می بود و گاہ دران چہار رکعت چہار قل
مقرر میگشت و اگر دران چہار رکعت الم سجدہ و سورۂ الملک
نخواندہ بودند بعد از اُدائے وتر این دو سورہ را مع سورۂ دخان میخواندند
و یاران را نیز بقرأت این سورہا دران وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیہ قل یا ایہا الکافرون و در
ثالثہ سورۂ اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم
میکردند و بعد از اُدائے وتر گاہی دو رکعت نشستہ اُدا میفرمودند و در
رکعت اولی ازان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیہ قل یا میخواندند

ودر اواخر طریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقها را
دران قیل و قال بسیار ست و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکه بعضے کنند و می فرمودند
که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند که در شبے از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادائے وتر
چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبهٔ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے که وتر را ادا
نماید پس هر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه وآله
الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاهی اول شب
ادا فرموده اند و گاهے آخر شب سعادت خود دران میدانند که در امرے
از امور تشبه بآن سرور نماید علیه وآله الصلوات والتسلیمات اگرچه آن
تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضے سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوته اندیشے هزار احیاے
به نیم متابعت نخریم عشرهٔ آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نه کنید که تبتل و انقطاع تا
چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم امّا
هزار تبتل و انقطاع نے توسل متابعت قبول نداریم ۵ آنرا که در

Marfat.com

سرائے نگار است فارغ نست ؛ از باغ و بوستان و تماشائے لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا
والیضاً باین تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور ست
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور بر نبی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ وتعالی را بواسطۂ آن دوست
میدارم کہ رب محمد ست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعۂ بصری ست کہ گفت آن سرور را
در جواب کہ محبت حق سبحانہ وتعالی بر نبی استیلا یافتہ است کہ محبت شما
را جا نمانده است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفتہ است و من در ابتدائے صحو سخن او در مرتبۂ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبۂ ذات زیرا کہ در مرتبۂ ذات تعالے
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوتہی
باجمل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند و بہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتے کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم لمنتہی کلامہ الشریف و بعد از
ادائے صلوۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیۂ ماثورہ را میخواندند و در سر آنکہ زود بعد از عشا می غنودند و
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے انداز دو دیگر

Marfat.com

اگر کسی بنشیند دور نیست که به سخنان رسمی هم بپردازد و آن دران وقت
نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالے منقول است کہ بعضی
بعد از اداے صلوۃ عشا بتفقد رعایا پنہان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
عسان او را نا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای صباح
چہ بینند خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا نگفتند
کہ من فلانم فرمودم صلوۃ عشا گذاردہ بودم و بعد از اداے آن سخن
دنیا مکروہ است و درود نیز اکثر میخواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
دوشنبہ روز دوشنبہ در آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
درود میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانکسار
تمام دعا میکردند چنان می نمود کہ بآن مامور شدہ بودند و رسالہ صلوات
ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند میخواندند
و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
از اداے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چہار
سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلند مے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی منصرات
پست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
چنانچہ مستحب ست اما آنچہ در روز عرفہ بہ تشبہ اہل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و در ان عشرہ ہر روز قرأت سورۂ والفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شہر و صلوۃ کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

Marfat.com

میکردند میان ہر ترویحہ گاہ بہ سکوت وگاہ بدرود وگاہ بادعیہ کہ آمدہ
سرآمے پرداختند ودر غیر رمضان ونیز دایم ختمہا عن ظہر القلب
میکردند ومے فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشہور ست وآن را
بہ نمی بشوق مقرر کردہ اند در صحت این طریق سلونا سخن ست وفرمودند
کہ عزیزے نوشتہ کہ بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم
احزاب چنین بودہ سہ فاتحہ انعام ویونس کیروطہ ای ہمام پ عنکبوت
آنگہ زمر پس واقعہ دان والسلام پ ودر وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوۂ قرأت برسامعان ہویدا مے شد کہ اسرار قرآنی وبرکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثنائے تلاوۃ
رو بجانب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ وبحمدہ چہ رازہا کہ میان او سبحانہ
وحبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج یافتہ کہ ادراک
آن مخصوص بعلمائے راسخین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تا
خود را بجائے می برد کہ در فہم ووہم نیاید ودر نماز وبرون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند واز تعجب تعجب را واز استفہام
استفہام را ومطلقاً رعایت شیعہ از شیعات موعودہ میفرمودند
در سفرہا دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند ودثارے بر روے
کشیدہ قرآن مے خواندند مے شمردم کہ گاہ چہار سیپارہ وگاہ سہ
وگاہ کم ران جمعہ تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آمدہ
سجدہ مے کردند وسر آنکہ دثار بر وے کشیدند آن بود کہ نظر بر عورات
مردم نیفتد وتسبیح رکوع وسجود ونماز را اکثر در حال انفراد بہفت ونہ و
یازدہ میرسانیدند وے فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

Marfat.com

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید وے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکرست زیرا که یاد کرد اوست سبحانه و توجه باو نیز منظور
مردم هوس ریاضتها و مجاهدها نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازهای فرض و واجب و سنن
ادای نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
وے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیده وے شود که به رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
در آداب نماز مسامحتها وے نمایند و در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بمحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند و در رکعت نماز تحیة الوضو و تحیة مسجد را ترک
نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زوائد را تغیر در سفر و حضر
تکلف ادا میفرمودند و در آنکه زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثوره نظر
نباید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعه
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میدانستند و جمعی که به روز عاشورا
و شب براة و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنهاے نمودند
و در ان باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرهٔ فقهیه رقم فرموده اند و در آنکه
بعضے متاخران این سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبهاے فرمودند که از اهل این سلسلهٔ شریفه که بنای طریقهٔ شان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید و به نماز استخاره
شروع در کارهاے نمودند و گاه بهمان استفتاے قلب و دعاے

Marfat.com

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم
داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در ان
تعداد مے نمودند واگر در اول منہی بناگاہ استخارہ فراموش می شد
درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند
ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید
ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
تتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما
حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل وحرمت دائر شود ترک
آن اولی ست ونیز عمل حنفیہ بروایات اصل وظاہر الروایۃ است
وامام محمد ایشان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر
جلد اول مکتوبے نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے
نوافل احتیاطاً واحتمال سنت ادا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از ادای
فرایض باروح گذشتگان برائے مہمات دین ودنیا چنانکہ مشہور
شدہ می خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از ادائے نماز
فجر وعصر دست برداشتہ دعائے کردند امادر سہ نماز دیگر نمی کردند
وفاتحہ خلف امام ہمے خواندند وآن را مستحسن ہمے شمردند وخلف
ہر بر وفاجر نماز را جائز میدانستند وہر بر وفاجر نماز میگذاردند و
عیادت مریضی مے نمودند وادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع
مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ
توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

Marfat.com

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت مے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
موتے میشدند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند
اواخر ترک آن عمل نمودند کہ منفی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل
قبور را مستحسن نمیدانشتند امّا استعانت از موتی تجویز مے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر انکہ در آن مجلس از منکرات مے بود بسماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودۂ مشروعہ
کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویز نمی کردند و حالے کہ سر موے مخالفت
شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نہ شریعت تابع احوال
کہ شریعت قطعے ست بوحی ثابت شدہ و احوال ظنے ست از
کشف و الہام ثابت گشتہ و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با نکار و مخالفت
این شریعت باہرہ اقدام مے نمایند و حال آنکہ حضرت موسےٰ
علےٰ نبینا و علیہ الصلوات والسلام بآن مرتبۂ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
اور است اگر زندہ مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد و
این تہی دستان نے سر و برگ را چہ رسد و رأے علماے ماتریدیہ
را مقدم میداشتند بر رأے علماے اشعریہ میگزیدند و میفرمودند
کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

Marfat.com

میدانند ولی عشرت را از ولی عزلت بہتر میدانستند وجمیع اصحاب را
از اعلےٰ تا ادنیٰ ہمہ را برابر اولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند ومنازعات ومشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند واز اجتہاد ورائے میدانستند نہ از ہوا وہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعددہ
رقم نمودہ اند وطریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند واین طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقۂ اندراج النہایت فی البدایت ومیفرمودند
آنکہ اہل ہر طریقہ فزمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست ازان جہت
کہ طریقۂ ایشان در متابعت سنت ورعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
ورخصتہا کہ بعضے متاخرین این طریقہ بر خلاف طریق حقۂ خواجہ
بزرگ وخواجہ علاؤالدین عطار وخواجہ محمد پارسا وخواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدند وشیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند ونیک یاد میکردند
ومے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم وحق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا خطاے کشفی ست از مؤاخذہ دور ست وصاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطائے کہ او در تبعیت
روے آن کشف خطا مؤاخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

Marfat.com

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوۃ و عوارف
و بزدوی و ہدایہ و مواقف نے سخن و نے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
اگرچہ در اواخر عمر بتقلیل تعاطی پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقۂ صوفیہ مقدم
میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیہ نبودند و می فرمودند کہ نحوست ایام بعد از ولادت آن
سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتائید این حدیث کہ الایام
ایام اللہ والعباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذاردند
و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ میخواندند و ہمچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیۂ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثورہ را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
و آئینہ بظہور مے آوردند کہ ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزے کہ وظائف یومیہ و لیلیۂ ایشان را جمع کردہ با اکثر آنہا تصریح
نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان مے آوردند و باندک ترک
اولے استغفار بسیار مے نمودند و اگر بلیہ مے رسید مے فرمودند کہ از
شآمت اطوار ماست امّا آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینہ بسیار عروجات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ باعث[1]
کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ باعث
افعال بد ما بود و این آیہ برخواندند ما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم
و با ہمہ کثرت عمل و دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یار از را

[1] سلطان سلیم جہانگیر

Marfat.com

بر این معنی دلالت مے نمودند دمی فرمودند عمل صالح را عجب چنان نابودی سازد کہ آتش ہیمہ را و منشار عجب آن ست کہ آن عمل در نظر عامل فرّیت می در آید باید کہ قباحت خفیہ خود را در نظر آرد و حسنات را متہم دارد و بل از اتیان حسنہ شرمندہ گردد جمعی از عاملان باشند کہ دید قصور اعمال بر بہجی بر ایشان استیلا نمودہ کہ کاتب یمین خود را معطّل و بیکار میدانند و کاتب شمال را ہمیشہ در کار دانند کہ اشارۂ بجال خود مے نمودند در آن ایام کہ بأمر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس بودند[1] یکے از اصحاب ایشان عریضہ بہ ایشان نوشتہ از قبض حال و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمہ مرسل داشتند

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفۂ شریفہ کہ ارسال داشتہ بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشتہ بودند آن خود جمال این طائفہ است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اوائل حال کہ فقیر باین قلعہ رسید محسوس مے شد کہ انوار ملامت خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابہاے نورانی در تے می رسند کار از حضیض بأوج می برند سالہا بہ تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند الحال بہ تربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکہ در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشتہ بودند کہ از وقت ظہور فتنہ نہ ذوق ماندہ است و نہ حال باید کہ ذوق و حال مضاعف باشد کہ جفاے محبوب از وفاے او ہیشتر لذت بخش ست چہ بلا شد در رنگ عوام سخن کردہ اید و دور از محبت ذاتیہ رفتہ بر خلاف گذشتہ جلال را بیش از جمال انکار ندوایلام را زیادہ از انعام

(۱) غنیۃ الطالبین (مبحث سابع) رسالۂ قادریہ، الفتح الربانی فی مکتوب الغوثی، الفیوضات الربانیہ فی المآثر والاوراد القادریہ، حاشیہ الفتح الربانی علی ایام اسبوع شاہ الوری تو فی ۱۱۷۶ھ (۱۷۶۲/۱۰۵۳)

کتبہ بقلمہا و بتربۃ محمد غوث و مدفن الاکابر

Marfat.com

تصور نمایند زیرا کہ در جمال وانعام مراد محبوب مثوب بمراد خود است
و در جلال وایلام خالص مراد محبوب ست وخلاف مراد خود اینجا وقت
وحال ورا روقت وحال سابق ست ششتان مابینہما انتہی وایضاً
ازین قلعہ وران ایام این رقیمۂ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نمودہ بودند الحمد للہ وسلام علے عباد الذین
اصطفے مخفی نماند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
بصورت جلال وغضب او تعالے تجلّی فرمودہ بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگنائے ایمان شہودے بالکلیہ نرستم واز بس کوچہائے
ضلال وخیال ومثال تمام نبرآمدم ودر شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
العنان تجنیر ننمودم واز حضور بغیب واز عین بہ علم واز شہود باستدلال
بروجہ کمال نہ پیوستم وہنر دیگران عیب وعیب دیگران را ہنر پندوق
کامل ووجدان بالغ نیافتم وشربتہائے خوشگوار نے تنگ نے ناموسے
ومرباہائے مزہ دار خواری ورسوائے را نچشیدم واز جمال طعن
وملامت خلق حظ نہ گرفتم واز حسن بلا وجفائے مردم محظوظ نشدم
وکاملیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ واختیار
نکردم ورشتہائے تعلق آفاق وانفس را بہ تمام وکمال نگسستم و
حقیقت تضرع والتجا وانابت واستغفار وذل وانکسار را بدست
نیاوردم وقسطاس رفیع المنزلۃ استغنائے حضرت حق سبحانہ را کہ
محفوف بسبرا وقات عظمت وکبریائے ست مشاہدہ نہ نمودم وخود را
بندۂ خوار وزار وذلیل ونے ہنر ونے اقتدار وبا کمال احتیاج
وافتقار معلوم نہ ساختم وما أبرّئ نفسي إنّ النفس لأمّارة بالسوء

Marfat.com

الّا ما رحم ربّی اِنّ ربّی غفور رحیم اگر بمحض فضل وتواتر فیوض وارادات الٰہی
جل سلطانہ وتوالیٔ عطیات وانعامات نامتناہیٔ او سبحانہ درین مجنت
گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیأس
رسد ورشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء وکرمنی
فی نفس الجفاء واحسن بی فی حالۃ العناء ووفقنی علی الشکر فی السرّاء
والضرّاء وجعلنی من متابعی الأنبیاء ومن مقتفی آثار الأولیاء ومن محبّی
العلماء والصلحاء صلوات اللہ سبحانہ وتسلیماتہ علی الأنبیاء اوّلاً وعلی
مصدّقیہم ثانیًا فصل ہفتم در بیان مدحت علوّ معارف ایشان
وسرّ ظہور کثرت آن اسرار عالیشان باید اد چند معرفت مسموعۂ ناظر
عارف وخواندہ وشنوندۂ منصف وہر کہ از میگدۂ احوال علیای
کمل عرفا جرعہ کشیدہ واز خوان سخنان والای محققین اولیا وعلما
چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ ورسائل لطیفۂ حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجۂ اسرار شریعت وحقیقت ست
بمطالعہ خواہد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرّم اللہ وجہہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت
لسانہ ناچار بعلوّ مرتبہ وسموّ منزلت خداوندآن مقال راہی خواہد برد
زدرِّ اوتہ دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عالی کہ نہ از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
کتب ورسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم را
بسباق وسیاق نیکو جمع آوری وتصنیف آنکہ علوم ونکات رودادۂ خود را
بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی وعلوّ فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
بالہام ربّانی وکشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل روزگار

Marfat.com

تصنیف رفتہ وہمن تالیف ماندہ بود الّا بندرت کہ بعضے مؤلفان در تالیف
خویش از زادۂ علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
کہ درین جز وزمان تصنیف متین و زیبا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار تست
کہ ہر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت
بیشترش بمکشوفات وملہمات خاصۂ این بزرگ دین ست وہمہ عالی
ونازنین وبر وفق شرع متین جزاہ اللہ عن الطالبین خیر الجزا انتہی کلام

ہذا العالم رحمہ اللہ تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراہ دیگرے از فضلا کہ
بصحبت بسیار شرفا وعلما رسیدہ بود وسالہا سخنان این طائفۂ عالیہ دیدہ
وشنیدہ چون قیل وقال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
استماع نمود گفت حق این ست کہ فطرت ومزاج اہل این زمانہ شایان
ادراک دقایق وحقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
بودی تا پایۂ کلام او را قدر دانستندی ومتأخران سخنان او را در کتب
باستشہاد ایراد نمودندی ونیز گفت مزاج اہل وقت با سخنان ایشان چون قصۂ
آن گروہ کوتہ اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیدہ شد لاآن
قصہ چگونہ بودہ گفت دانایی در مجلس پادشاہی گفت جانوری دیدم کہ اخگر
برافروختہ را می خورد اہل مجلس کہ ہرگز آن را ندیدہ بودند وبعقل ایشان آن
گنجای نبود از ہر طرف بآن دانا در پیچیدند وبر جہالت وبلاہت او اتفاق نمودند
چون بیچارہ دید کہ ہر چند دران باب مبالغہ می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت
او می افزاید ناچار بکوہستانی کہ آن جانور یعنی قسمی از کبک کہ آتش خوارست آنجا
بود در شد ویکی را از آنہا بدام آورد پس از مدتی بمجلس این جماعہ حاضر گشت
وگفت اینک آن مرغ این ست ہمگی جمع شدند واخگرہای برافروختہ پیش آن

Marfat.com

مرغ نہاد آن مرغ یک یک بمنقار گرفتہ فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند معلوم شد کہ عاقل تو بودہ ما جاہل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم بر جہالت تو نمودیم و نیز شنودیم این معنی ست آنکہ از امام عالی مقام حجۃ الاسلام محمد غزالی قدس اللہ سرہ العالی بہ سلطان سنجر رسانیدند کہ بسا سخنان او کہ دور از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون آن بشنود بہ سلطان مکتوبے نوشت کہ فقرہ چند از ان مکتوب ست امروز سخنان می شنوم کہ اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شکایت نیست کہ در سخن این غریب بیچارہ مشکل بسیار ست کہ فہم ہر کس بآن نرسد و آن نیز از اغلاق و غموض معانی نیست بلکہ از ضعف خاطر و سستی مزاج اہل روزگار ست بشرح ہر چہ گفتہ ام از مشکلات و معضلات باہر کہ فرمان شود از عہدہ بیرون می آیم انتہی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند کہ بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشتہ آنجا بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضے ارباب عناد و انکار بیتی چند رقم زدہ کہ این سہ بیت از ان ست ؎ مہین فرزند فاروق ست و چون آب ؎ کنون نطق از زبان او کند رب ؎ ز ہر یک نقطہ اش چون ناف آہو ست ؎ شمیم وصل جانان میزند سر ؎ ولی آن کز برودت در زکام ست ؎ چہ داند ناف آہو مشک فام ست ؎ گرد مشام ست ؎ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع بابن حقیر گفت شنودہ ام کہ شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیدہ ام تا مکتوبی را کہ در ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نمودہ اند بسمع آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان کردہ ہر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللھم سلم ھذا الشیخ

Marfat.com

وبمن گفت کہ درین زمانہ فاسد پر بدعت از استماع کلام ورسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینۂ دل زنگ حزن وملال نشستہ بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلے
نمود الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن وبسا صلحی وعلمائے نیکنام نہاد ہر قرے
وبلاد چہ دور وچہ نزدیک کہ از مطالعۂ رسائل ومکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدۃ گردیدند وبعضے بدلالت آن کلمات بہ ملازمت شریف نیز
رسیدہ نظرات قبول یافتہ فاضلے معمر مردم دیدۂ مولانا حسن غزلی نام از مریدان
شیخ مشہور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمرش تا روزگار حضرت ایشان ما قدس اللہ سرہ
رسیدہ بود اما صحبت شریف ایشان را درنیافتہ اوصاف علیہ شنیدہ بودند تذکرہ
برنگاشتہ در احوال جمعی کہ بملکت وسیع ہندوستان را بنور ہدایت وارشاد منور داشتہ
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نمودہ بالا نشین مسند محبوبیت وصدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت وصاحب مرتبۂ قطبیت است انتہی کلامہ
جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء در دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان بہ بلخ وماوراء النہر
بردہ بودہ اند با آنکہ معارف واسرار آن دفتر قیاس بدفتر ین آخرین پایہ فرود دارد
اگرچہ قیاس بکلام دیگران درین وقت وزمان رتبہ اش بس عالیست سہ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ۔ ورنہ بس عالی ست پیش خاک تود ۔ علماء آن دیار معا
الاخیار از مطالعۂ آن کلام دُرر بار زبان بہ ثنای ودعای قائل آن کشودہ اند
وراہ اخلاص وعقیدت فراوان پیمودہ وگفتہ اند کہ سبحان اللہ وبحمدہ در کشور ہندوستان
این چنین بزرگی قدوۂ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب
نباشد لیغ بتاریکی درون آب حیات ست ۔ یکی از صلحاء دران ایام از قبۃ الاسلام
بلخ صانہا اللہ عزۃ اقبال ساکنہا عن البلخ متوجہ ہندوستان شدہ بود اکابر آنجا
چہ از عرفا مانند ارشاد وسیادت پناہ سید میر کشاہ ودانای حکمت صوری

Marfat.com

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخی رحمہما اللہ وچہ از علما مثل مولانائے ربانی حسن قبادیانی واقضی القضات مولانائے قافی قولک سلمہ اللہ مصحوب آن درویش امانات ودعوات نیاز مندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بودند دراجمیر آن درویش بشرف دستبوس آنحضرت مشرف شد وامانات اکابر ذوالبرکات را باوفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف گردانید تا بجائی کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن ومسافت بعیدہ مانع نبودے بملازمت شریف رسیدہ بقیۂ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند مالاعین رارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ باغاضات غائبانہ متوجہ احوال این محبان بظاہر مہجور بمعنے در خدمت حضور می بودہ باشند وآن درویش گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغراۂ آنجا معارف بلند ایشانرا شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصًا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نامے کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرۂ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف از ایشان نمیدانست از معارف سابقہ مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس نمود کہ دو کلمہ دعا وسلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصًا بحضرت میر مذکور نویسند کہ اغراۂ آنجا بار منائی آن از من ممنون گردند ومن ببرکت آن مرفوہ از آفات راہ مصون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرم

ے باشم

Marfat.com

برداشتہ مکتوب بخدمت میر مومن رحمہ اللہ بکاشتند و بدیگر اعزہ مذکور
دران رقیمہ شیمہ دعا نوشتند و آن این ست الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشایخ ما و الہم تشکر اللہ
تعالے سعیہم بر ذمہ ما و اپس ماندگان و دور افتادگان بلکہ بر کافہ اہل اسلام
ہندوستان نہ آنقدر ست کہ در ضمن تقریر و تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نمودہ ایم و صحت عمل بموجب مذہب علمای حنفیہ
رضی اللہ تعالے عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقہ
علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصہ منبرکہ مفاض
بالجملہ ظاہر و باطن اصلاح از انجا یافتہ است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نمودہ سہ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بہار ۔ کہ اگر خار و گر گل ہمہ پرورۂ
تست ۔ حرسہا اللہ سبحانہ و ایاہا عن الآفات و البلیات بحرمۃ سید
السادات علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانے کہ
بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلے می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجانبے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افاضت
و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالے نسبت باین حقیر اظہار می نمایند کہ عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بتوجہ حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
تراکہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
باعث ازدیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

Marfat.com

وچون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فرایاد ایشان داد وچون نقل بغض مسودات
این فقیر را اخوی خواجه محمد هاشم گشتی که از دوستان مستمند ست
مصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود وحرفی
از مقولهٔ علوم ومعارف این طائفهٔ علیه درین رقیمه مندرج نساخت واز
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر وفاتحهٔ سلامت خاتمه بلسی نخواهند فرمود ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیی
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانهٔ این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت ونجابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامة الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضی تولک ادام الله تعالے برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیر زادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریه وبعیده را در حق ایشان
ومضافات ایشان یکیک بزنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدا فیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان نمے آوردند
چه بمحرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخیار چنانکه در مکتوبے[1] که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات این ست از الغامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه سان شکر آن نماید علوم ومعارفے

[1] مکتوب دو صد وشصت وهفتم در جلد اول است

Marfat.com

که افاضه می شود بتوفیق خداوند جل شانه اکثر آن در قید کتابت مے آید
وبسمع اہل ونا اہل میرسد اما اسرار ودقایقے که آن متمیز ست شمه ازان
بظهور نمے تواند آورد بلکه برمزو اشارة نیز ازان مقوله سخن نمے تواند کرد
فرزندے اعزے که مجموعهٔ معارف فقیر ست ونسخهٔ مقامات سلوک و نیز رموزے
ازین اسرار دقیقه با او در میان نمے آرد و به شرح تمام در استتار آن میکوشد
با آنکه میداند که فرزندے از محرمان اسرار ست واز خط وغلط محفوظ اما
چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد ولطافت اسرار لبها را می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نه ازان
قبیل اند که در میان نیایند بلکه در میان نمی آرند فریاد حافظ اینهمه آخر بهر چه
نیست؟ هم قصهٔ غریب وحدیثِ عجیب هست؟ این دولت که ما در استتار
آن میکوشم مقتبس از مشکوٰة نبوت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
وملائکهٔ ملاء اعلی علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیهم الصلوٰة والسلام هر کرا باین دولت مشرف سازند
ابو هریره رضی الله تعالیٰ عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم وعلم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند وآن علم دیگر علم اسرار ست که فهم هر کس بآن
نرسد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی
کلام المقدس قدس الله سره الاقدس بعضے ازین اسرار که برمز وایما هم
ازان در میان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی ومتشابهات
آیات فرقانے بود چنانکه در فصل پنجم ایمائے برآن رفت قسم دوم آن بود
که بمحرمان خاص وهمنشینان زاویهٔ اختصاص در خلوت در میان می آورند

Marfat.com

وقت بیان آن ضبط میفرمودند کہ از آن چند تن کہ لایق استماع دیدہ
طلب نمودہ اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود کہ از غایت اہتمام درین
باب برابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازۂ خانہ را کہ در وبیان
اسرار می نمودند بسامعان اُمر میکردند کہ از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبۂ علم کہ از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درماندہ بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس ازان اسرار مقدسہ بشیوۂ کہ مذکور میشد برخاست لیکن چون برخموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند کہ از ادراک محرمان نیز دور الوراء
شد فردای آن روز محرمان را طلب نمودہ فرمودند ہیچ راہی بآن معرفت
دوشینہ بردید یا نہ معروض داشتند کہ معلوم الیشان ست فرمودند چون نامحرمے
در آمد لاجرم خلوت بیان را زبان بشیوہ بر آمد باز آن اسرار را بشیوہ کہ دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را ہمین بقلم زبان محرمان درمیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش ہر محرم و نامحرم نرسد اگر نخدوم
زادہاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند کہ چہ باشد
کہ اسرار تحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشے آنرا بشیوہ کہ ہر کس
تواند بر رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار ازان قبیل بودند
کہ غیر از حضرات مخدوم زادہاے عالیمقدار چہ از محرم و چہ از غیر محرم ہیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر او واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضہ آن بود کہ بالتماس سائلان یا بہ نیت افادۂ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست کہ دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

Marfat.com

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست وہر معرفتے ازان شفا بخش دلہائے
رنجوران ومقرب دوران ومہجوران بقل آنہا نقیّ ہر محفل آوازۂ شان آویزۂ
گوش ہر دل ہر فقرہ ازان خاتم اسرار فقر را نگینہ وہر فصلے ازان جواہر اسرار
وصل را خزینہ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن
کلمات بوستان از ہر کامہا از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان ہمدوش
دلہا از صفاے آن اسرار با نوار لایزال ہم آغوش جامع اسرار دین وانوار
یقین مظہر رموز مخفیۂ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیہ وفقہیہ حاوی دقائق معارف تشبیہیہ وتنزیہیہ ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبراد ستور احوال واقوال متاخرین علما وعرفا
قدس اللہ سر قائلہا این علو مقال کہ از زبان خامۂ عبد بین بظہور میرسید
چون ہمین اسرار وغیر آنرا از زبان در فشان خود در خلوات بیان میفرمودند
صورت دیگر میگرفت گویا آن کہ بزبان قلم بیان می نمودند قال بود واینکہ بقلم
زبان می فرمودند حال وآن بیان معرفت بود واین القای نسبت و
اعطاے نعمت یعنی در پردۂ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند کہ سامعان را سکر
وحضوری فرو میگرفت کہ تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
چنان بودے کہ مستی از میخانہ بیرون آید مخدومم زادہا ودیگر محرمان
ہمیشہ آرزومند آن مے بودند کہ آن کدام روز فرخندہ فرجام باشد کہ آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند سہ از دل نرود دلذت
حرف لب اوست کہ از گوش برون نتوان کرد ۞ شیوۂ آن نازنین
آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود کہ تا بما خذ ومنشأ این علوم
متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت وکشف ایشان جمال آن معانی

Marfat.com

جلوہ گر نمی گشت بجز دقوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
تحققاً وحالاً معلوم ما نگشتہ بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بندہ بضرورتے روزے از معرفت خاتمہ مکتوبے از دفتر ثانی کہ در اسرار
مضمون نگارش فرمودہ اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند کہ مدتہاست کہ
ازین معاملہ بجای دیگر افتادہ اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکہ علم
ومعرفت نبود باین شیوہ حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بندہ را دران مشاہدہ نمودند روزی کہ بر عرش خود تکیہ زدہ بودند دثار
مبارک را بر رو کشیدہ مدتی فرو رفتند آنگاہ سر برآوردہ تبسم نمودہ باین حقیر
فرمودند کہ چون نگرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیدہ شد و بعذر از سر وا
نشدے لاجرم ہمین لحظہ متوجہ آن مقام کہ معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنایے وحدت دیگر یافتہ بود آن معاملہ ما بنساط
ووسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بہ تحریر آید بچندین درجہ بیشتر و بہتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً انچہ بجل آن شبہہ تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
فرمودند و بتفصیل آن لب نکشودند روزے در بلدۂ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار ست آشنای مقال این طائفہ علیہ از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا وعلیہما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفتہ
فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی درمیان
آریم و بتفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نمودہ فرمودند کہ بکرات یاران و محبان سر ایمنعنی را از ما سوال

Marfat.com

کرده بودند لیکن چون کشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابے نداشت
چنانکه شیوهٔ ماست از روے مهارت علم وعرفان بجل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید و توجه بان منصرف گشت درے از
کشف این سر بروے بصیرت کشودند و بشیوهٔ خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف ایمعنی بتفصیل بظهور رسد دوات وقلم وکاغذ
حاضر میداشته باش فردائے آن روز دوات وقلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از اداے تهجد آن اجمال را بتفصیل تمام واوند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان واز زبان بقلم واز قلم به کاغذے آید پس به تحریر
پرداختند وصحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویدا است چون آن صحیفهٔ جواب را بسائل سپردند یکے از خلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته ونیز خاصه از خصائص علیهٔ
حضرت ایشان برموز ایماوران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امراو قوامین
آمده شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رسانند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل وقال آنجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشاے
آن در هراس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازے را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصهٔ بقیة النخل است
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است ومراقب شدند بعد
ازان سر برآورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچهٔ خندان که سپردے بمنش ؎ من سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ؎ بالجمله بآن ما هرا توجه نمودند وتکیه بر حفظ الٰهی فرمودند

Marfat.com

تا آنکه آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از انچه یاران ترسیده بودند
بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی که باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے که ظاهر نشش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بهانه طلبان و منے اُدبان آن کلام را دست آویز تکاسل و تساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّامی فرمودند و اگر تاویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقوله
که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبهٔ سکر سر زده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته و آن چون خطاے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدیدی
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلے علیه وآله وسلم بر دو منع آن توجه مے نمودند و
رقم مے فرمودند ازین جمله است انچه بتقریب سیرے که ورائے النفس
و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فوق شرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

Marfat.com

خلاف آنرا برنتابد از ہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوۃ والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبت خضر نمودند و نود نیز فرمودند کہ ستجدنی انشاء اللہ صابراً لیکن بمجرد مشاہدۂ امرے کہ آن را بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصاحبت از دست دادہ بران بچپیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینک و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم و از خوشہ چینان خرمن دولِ ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی جلّ شانہ و عزّ سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن بذات و صفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر اینچہ موافق تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ درمیان نیاید ملاحظۂ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین ست و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر انفسے و آفاقے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علماے قشر بظاہر شرع موافقتے نبود و حضرت ایشان را تاویلات قوے علماً و حالاً دران عطا فرمودہ بودند مہما امکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ مختصۂ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ مے کوشیدند و در مدحت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند و تقریرات ارجمند درمیان مے آوردند مثل مسئلۂ وحدت وجود کہ در وفاتر مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات و الا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

Marfat.com

وآن را بر طبق شریعت غرّا اثبات نموده مانا که یکے از علماء ظاهر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد آن
موطن که ایشان ازین مسئلهٔ عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جلّ و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد و کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و برائے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند انتهے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتهٔ محبت با جناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حُبّی مطلوب حقیقی میرسند
و از تنگنائے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل سے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود ها میرسند و اتصال بچونے پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بل جاے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
اینان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب واصل نشود انتهی و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

Marfat.com

وفروع دین تابع مجتہدین اند نہ آنکہ درین امور برخلاف ایشان روند
لحماظن بعض الناقصین ونیز الہام این طائفۂ علیہ مفید بسیار اسرار
خفیہ ماذونات ومرضیات علیہ است اما نہ مثبت حل وحرمت شرعیہ
لحماتو ہم بعض الجاہلین رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ
کتاب سنت ست وقیاس مجتہدان واجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چہار ادلہ ہیچ دلیلے مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت
حل وحرمت نبود وکشف ارباب باطن اثبات فرض وسنت نہ نماید و
ارباب ولایت خاصہ با عامۂ مومنان در تقلید مجتہدان برابر ند کشوف والہامات
ایشان را قربت نمی بخشد واز رقبۂ تقلید نمی برآرد ذوالنون وبسطامے
وجنید وشبلی رحمہم اللہ با زید وعمرو دیگر وخالد کہ از عوام مومنان اند در تقلید
مجتہدان در احکام اجتہادیہ متساوے اند آرے مزیت این بزرگواران
از راہ دیگر ست اصحاب کشوف ومشاہدات ایشانند وارباب تجلیات
وظہورات ہم ایشانند کہ بواسطۂ استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند واز دید ودانش غیر وغیریت
آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند او را دارند واگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند وباخود بیخود اند واگر میرنند برای او میرنند وبمتدیان ایشان
مطلوب را بواسطہ غلبۂ محبت در مرأت ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہد مینمایند
وہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمای وصفاتی او می یابند از منتہیان ایشان
چہ نشان دہد کہ نے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے ست از قدم
ثانی ایشان چہ وا نماید کہ برون آفاق وانفس ست الہام ایشان راست
وکلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم واسرار بی توسط از اصل اخذ

Marfat.com

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رائے واجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنے روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف مے نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلے بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از علل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چہ آن معارف ثمرات اوست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
و تا زمانے کہ درخت بر پاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
شمرد اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را بدین مغنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را دران شرکت ست کل حقیقۃ

Marfat.com

ردۃ الشریعۃ فہوزندقہ والحاد پس روا ست کہ خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند لبسا ست کہ در بعضے
اوقات اُداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضے یابند وبترک آن
مأذون گردند گاہے نوم را بہ از یقظہ فہمند احکام شرعیہ باوقات موقتہ
واحکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط بہ اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی اُدائی نوافل
بینمایند وگاہے مرتکب امور مباحہ میگردند واین بزرگواران چون کار را
بأمر واذن مولے جل سلطانہ مے کنند ہمہ از فرائض اُدامی یابد مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را در ان
اخبار شرکت نمید ہند این معنے منافی وراثت ست ونفے ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند اُرے
احکام شرعیہ مربوطہ بہ ادلۂ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجایش نیست
اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار ست کہ اصل خامس در انجا
الہام ست بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپا ست پس دیگران را باین بزرگواران

Marfat.com

چہ نسبت بود بسیار ست کہ دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان بہ از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند این را
بیکار می شمارند سوال چون دین بہ کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالہام چہ احتیاج بود و چہ نقصان ماندہ کہ بالہام کامل گردد جواب
الہام مُظہر کمالات خفیۂ دین ست نہ مثبت کمالات زائدہ در دین چنانچہ
اجتہاد مُظہر احکام ست الہام مُظہر دقائق و اسرار ست کہ فہم اکثر مردم
از ان کوتاہ است ہر چند در اجتہاد و الہام فرق واضح ست کہ آن
مستند برائے ست و این مستند بخالق رائے جل سلطانہ پس در الہام
یک قسم اصالت پیدا شد کہ در اجتہاد نیست الہام شبیہ اعلام نبی ست
کہ مأخذ سنت ست چنانچہ بالا گذشت اگرچہ الہام ظنے است و آن اعلام
قطعے ربنا اٰتنا من لدنک رحمۃً وھیّٔ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الھدیٰ انتہے کلامہ فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
فقرات رائقہ و این مقدمات سابقہ و لاحقہ آنست کہ حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند رحمہم اللہ سبحانہ و اگر
ندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کردہ اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشفے
و شاہدے بودہ بالجملہ اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید دریابد
کہ حضرت ایشان را میرسد کہ از روے اجتہادات کشفیہ و الہامات
لدنیہ در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

Marfat.com

نمایند وازان ہیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چہ امثال این در میان
محل مشائخ بظہور پیوستہ وہیچ از روے انکار ہم نبودہ از مشاجرہ کہ شیخ
ربانی علاؤالدولہ سمنانی در مسئلہ از مسائل با شیخ اکبر محی الدین العربی
رضی اللہ عنہما نمودہ انکار آن بزرگ لازم نیاید نہ بینی کہ ہم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفتہ و در مصنفات خود بعلو مرتبہ ستودہ اینچنین ست
احوال مجتہدین میان ہمدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجۂ اجتہاد او
متابعت رأے خود ست و مرضیٔ استادش نیز دران ست و تلامذہ با وجود
کمال أدب در حقیقت مسئلہ با ساتذہ مباحثات و مناظرات نمودہ اند
و آن محمود بودہ امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماہ با امام اعظم مناظرہ
نمودہ و در بسیار مسائل وے وامثال او بر خلاف رأے استاد خود
فتوے دادہ اند کما لا یخفی کذلک مرتبۂ اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و ماہر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبہ نباشد
و بعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند کہ کتاب عوارف شرحی چنانکہ
باید نداردا مروز در علم ظاہر و باطن یگانۂ زمانہ ایشانند چہ بود کہ شرحے
برنگارند چون الحاح اعزّہ از حد شد بندہ را بقرأت عوارف أمر نمودہ
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربی در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافتہ بود کہ فرمودند خود را ازین معنی
گذرانید یم کہ مبادا در محلی از محال اذکار بتقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاہ شیوۂ ظہور گیرد کہ کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکہ من کہترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برگی
کہ مرد فاضل ست و از ارباب حال واز مخلصان اجازت یافتہ حضرت ایشان

Marfat.com

بر مسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و نازیبا
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید ببدعت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنا یا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راہ خموشے پیمودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید و گاہ بود کہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیۂ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نمے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل از سر وا نے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
بر فع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتۂ حظوظ آنا یند و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این عذابہاے دنیوے کہ می بینند و ازان خود را بصد حیلہ
بکنار میکشند و بکمترین اَلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات و حظوظ در بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اَشد و اَبقی
خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام ترست و اَبدے طلب نمایند و ہر چہ
موجب حصول آن گردد با تیان آن سعے فرمایند و از چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت ترست و سرمدے بپرہیزند و از ہر چہ باعث وصول

Marfat.com

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودنے بود و کند لک مردمان از
دورونزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آوردہ التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نی پرداختند وگاہ بودے کہ مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
بجواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمۂ چند
بخامہ مشکین شمامہ میدادند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ باوجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بودہ وابتدا اے توجہ شریف ایشان
بہ تحریر اسرار عالیشان امر و اشارۃ حضرت پیر بزرگوار ایشان بودہ ایضًا
مرارواح طیبۂ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واجبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکہ در
عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نمودہ اند
آنجا کہ رقم فرمودہ اند ہمو در کشف ہر یک از مقدمۂ مذکورہ بمقتضاے
وقت مسودہ کردہ شد بعضے متممات و مکملات آن علوم مسطورہ نیز
مخطور شدہ بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حامل عریضہ راہی شد
انشاء اللہ تبارک وتعالے متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالۂ دیگر
بہ بیاض رسیدہ بود فرستادۂ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران میسر شد
کہ التماس نمودند کہ نصائح بہ نویس کہ در طریق نافع بودہ و بمقتضای آن زندگانی
کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
کہ حضرت رسالت خاتمت علیہ السلام والصلوۃ والتحیۃ با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند و بمشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

Marfat.com

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی وممتازند وعزیز الوجود وبرو
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه لطولها ودرهمان مجلس
باشاعت این واقعه را امر فرمودند ع باکریمان کار با دشوار نیست ۱۲ انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقاً اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار ومعارف از دست سبحانه
که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده ع زبانے زما بود وگوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده ومجملش اینست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول ومرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
وتقریر تو آمده همه مقبول ومرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که اینهمه
که نوشته بلکه هرچه در گفتگوے تو آمده است همه مقبول ومرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم وبیان ماست ودران وقت آن علوم ومعارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند وهمه را دران حکم داخل یافته اند آنگاه
به تحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند وایضاً حضرت در خاتمه مکتوب
دوصد وسی وچهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصهٔ عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسوده یافته است امید ست که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را درانجا مجال نبود دلیل بر همین آنکه

Marfat.com

چون درصدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
گشت دید کہ ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام از نواحی آنمقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند کہ در حوالی آن مکان بگردد و چون
اظہار نعم جلیلہ از اعاظم محامد ست باظہار نعم عظمے جرأت نمودہ آمد رجا
کہ از مظنہ عجب مبرا باشد چگونہ عجب را گنجایش باشد کہ بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین ست و کمالات منسوب بادو
و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصہ کہ ذکر یافتہ یکی فرمودن
سید الانام علیہ الصلوۃ والسلام ایشان را مجتہد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را کہ آمدہ ام کہ ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصہ ایست عجب کہ بندہ آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنودہ کہ او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نمودہ کہ روزے فرمودہ اند بر ما چنان ظاہر
گردانیدند کہ مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مہدی آخر الزمان علیہ الرحمہ
والتحیۃ والرضوان خواہد در آمد مقبول حضرت او خواہد شد۔ این تکثیر تحریر
از انست ؎ بر نوحۂ شب و روز ازان می نچپم ؛ تا بو کہ یکے نالہ بگوشش
تو رسد ؛ و اگر آن قصہ را داخل آن خصایص حضرت ایشان کہ در فصل بجم
ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث بنعمت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکہ
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند مقصود
ازین گفتگو اظہار نعمت حق ست سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت
نہ تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام ست کہ خود را

Marfat.com

از کافر فرنگ بہتر داند فکیف از اکابر دین ۔ ولے چون شہ مرا بر داشت
از خاک ۔ سنہ دگر بگذرانم سر ز افلاک ۔ اگر بروید از تن صد زبانم ۔ چو سوسن
شکر لطفش گے توانم ۔ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفۂ از ارباب توحید آنانند
کہ استہلاک و اضمحلال در شہود خود بر وجہ اتم پیدا کردہ اند و ہمت ایشان
آنست کہ در مشہود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاہر نشود رجوع آثار را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند کہ اشتہی عدماً لا اعود ابداً عدمی میخواہم کہ ہرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان
متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسایش ندارند چہ آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استہلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امیدست
کہ گناہان او را بخشند و وجود بشریت را غفلت درکار ست حق سبحانہ از
کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازۂ استعداد او بامورے
کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بآن امور مشغول ساختہ است
تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
و گروہے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم اصطخری
ہمراہ سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتہے کلامہ العزیز برخوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو فوت و غموض
و دقت پایہ دیگرست و از ناز کے سرمایۂ دیگر روزے این حقیر از

Marfat.com

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهرے از منقول
و معقول مہارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفۂ علیہ خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ اطلاع فراوان نباشد
قدر علو معارف ما و نازگیہاے آنرا در نیابد ؎ در نیابد حال پختہ
ہیچ خام ؛ پس سخن کوتاہ باید والسلام ؛ از مرقومات منبرکات حضرت
ایشان یکے فقرات عالیات مبدء و معادست و فقرات شریفۂ
معارف لدنیہ و رسالۂ جذب و سلوک و رسالۂ مکاشفات غیبیہ و رسالۂ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ و رسالۂ تہلیلیہ و رسالۂ
ردشیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بصد و بیست عریضہ و دو صد و نود و سہ
مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گردد از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بر دل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقیمۂ شمیمہ نامزد این احقر
گردد آن رقیمہ خاتمۂ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این درگاہم چہ دولتے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نامہ
باین غلام مہجور متردد سے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتہ اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ بر طبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشتہ ختم نمایند فحصل مرادی
بکرامت چون بندہ بتاریخ اختتام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
کہ نامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نہ مکتوب

Marfat.com

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مہجوری بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ
قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر و الصلوۃ و السلام علیہ
و علی آلہ و اصحابہ و احبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرۂ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم انگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
و جدید ست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقرۂ اولے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرہائے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزۂ قرآنی
از سائر معجزات اقوے و ابقے آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم معارف
کہ در رنگ ابر نیسان می ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت تمامہا
موافق علوم شرعیہ و سر مو مے مخالفت سنت را در ان گنجایے
نہ این خصوصیت علامۂ صحت علوم ست حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ
الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجت نیست ہر چند خود را پیرپرست نامیدہ اید فقرۂ ثانیہ در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بر نگاشتہ اند کہ این ست بیان طریقی
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج

Marfat.com

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
اگر این بنیادے نبود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک پیرب و بطحا ست کشتند و با آب
فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مربّے ساختند چون
آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
ھدانا لھذا و ما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق

فقرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد للہ سبحانہ حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من المتحیرین
انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را ازان اینجا در ضمن ہفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کے میسر آید

فرخندہ شبی

بکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان
نہان ست و ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان
تن زہ کند عشق معشوقان خوش و فربہ کند بر زبان آوردہ اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

Marfat.com

زیرا کہ متعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نے آنکہ صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق را
بمرور تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردتا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و بمحبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکہ در اواخر از مجنون عامری نقل کنند والّا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشۂ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بالعاشق ست ہیچ یکے از ینہا ملحوظ نیست
آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آرامے و تلوین ناگزیر ست از اینست
کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فرہے معشوق آثار آن و این ست و آنکہ عشق
معشوقان نہان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیہ مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
کہ معشوق را بالعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف
و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مزے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم و یحبونہ
داشت فہم من فہم ۲ ۳ روزے یکے از دریشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
خرقانی فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الّا در محبت کہ بکشند
و از کشتہ دیت خواہند معنیٔ این کلام چہ باشد حضرت ایشان

برعرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش
فرود آمده و ساعتے مراقب بنشستند بعد ازان روے بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او هنگے از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشے که بیقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشتهٔ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما اوے
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را
میدانست چون برحمت محبوب بمشاهده رسیده بعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب
هم آغوش محبوب شد ازبس استسقار آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبهٔ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و انچه درست از غلبهٔ شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دست خواهند او بدانستگی خود خود را کشتهٔ محض یافته و مواخذه
که بر واز فنا ے بقایاے آثار سیرو دویت فهمیده متحیرانه می گوید انچه
میگوید امّا نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازالهٔ آن رمق بود رمقی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

Marfat.com

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی باو سپارد تا سر موے ازو با دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد و چه گویم که برو چه مے رود و چه مے بیند و چه میدهد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ و توجیه این کلام وجیه نیز برین وجه
فرمودند که بگشند و از گشته دیت خواهند یعنی بفنائے که زوال عین
و اثر لازمهٔ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند ۳ روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بخدوم زادهٔ عالے مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانے شیخ الوالکرام
علاء الدوله سمنانے قدس سره میفرماید رباعیه این وهم بود که زتو دوے
برخیزد ٭ امکان و حدث بره روی برخیزد ٭ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دمے از تو توئی برخیزد ٭ این رباعیهٔ شیخ اشاره بزوال عین نمیماید
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز لمحه نمی داند زیرا که ازالهٔ عین
جز به تجلے ذاتے تمیسر نمیگردد و چون تجلے ذاتے نزد قائل نیست مگر
برتے لاجرم اثر او که رفع تو یئے ست و آن ایماست با زالهٔ عین
دمے و لحظے باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلے ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و ازینگاه فرمودند خاص فصوص

Marfat.com

قدس سرہ نزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت متجلی
له اثبات نمینماید آنجا که در فص ششم میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یری الا صورته فی مرآة الحق
و نیز میفرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو بزوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و بزوال اثر را منع نموده
مشیر ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانی گویم توئی برخیزد
اما دوئی برنخیزد ولیکن شیخ سمنانی آنرا دمی گوید و ما مستمر
شناسم که نزد ما تجلی ذاتے دائمی بود نه برقی و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود برخاستن دوئی بل نشاید زیرا که هستی
ظل را بود از اصل و دیعت بود که از خود می دید چون با اصل دید نوئی

Marfat.com

برخیزد چہ توئی او ہمان ماہیت سودعہ بود اما دوئی ہر جا باشد کہ ظل
اصل نشود فہم من فہم و بسا تحقیق دقیق درمیان نہادند کہ حافظہ بل
ادراک بندہ بان کوتاہی نمود و بدین تقریبات فرمودند کہ شیخ
علاؤالدولہ ازان قول صاحب فتوحات کہ حق را وجود مطلق گفتہ
آن ہمہ غوغا ازان دارد کہ قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
وغیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی کہ مطلق گفتہ مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفتہ و این قسم ثالثے ست کہ مصطلح شیخ ست بدین تقریر
ہیچ نزاعے نیست مگر لفظے سبحہ روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سرہ کہ فرمودہ اِن شئتَ قلتَ انہ اے العالم حق و اِن شئتَ
قلتَ انہ خلق و اِنْ شئتَ قلتَ انہ حق من وجہٍ و خلق من وجہٍ و اِن
شئتَ قلتَ بالحیرۃ بعدم التمیز بینہما فرمودند تمیز نمودن میان موہوم و
موجود دیگر ست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند کہ ہمچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف کہ نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقۂ حضرات خواجگان ما قدس اللہ
اسرارہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمدہ و ہم نفی و اثبات انچہ ما را معلوم شدہ
آنست کہ اسم ذات را بجذبہ مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذبہ مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقہ را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نہد
لائق حال او نفی و اثبات ست سبحہ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی کہ بندہ نیز حاضر بود معروض داشت کہ معاملۂ خود را عجیب می یابم

Marfat.com

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکے از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با مجبولست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از ادائے کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرافراز
کرده فرمودند این جوانے هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت
آسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکارے که لائق اوست
داشته اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال بامور متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود که باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از این
ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفیت روی باختلاط مصاحب خویش آرد و در کلیه توجه
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوتی طلبیده از انچه دیده بود و دانسته پرتو
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غالب آمده او را نیز بکار خود آورده بل برنگ خود برآورده و ازین اتفاق نسبت آرام
نزاید پذیرفته ب ۶ وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از انچه دیده بود و دانسته پرسیدند

Marfat.com

معروضداشت بتقریبی که درمیان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
دراداراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هرچه اضافات
واجبی تعالی بدریافت سالک درآید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکروني اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارے
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که و بمده یاد فرموده و نے تخیل و
تکلف تواند و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلب در میان نیاری و نے غرضمانه بل بجان منت داشته بذکر
وعبودیت پردازی اگر قبول کند بهرچه او سبحانه بآن نوازد و آن مطبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد ے نمائی و شکر بجا آورده بل من
مزید گوئی والا اعتباری نبی بعد ازان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور نے رنگ نے چیز که محیط همه عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
وعریض در تخیل مے آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی که آنجا انبساط را و عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
یک روزے در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انتظار این طائفه
وصحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

Marfat.com

اسرار خفیه کتاب و سنت بکشف ایشان بعرصهٔ بیان آمد لیکن بسیار ضرر ها هم از
مستان این طائفه بدین مبین لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کلمات
در سکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
اگرچه مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانید نبود لاجرم روی نمود
انچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا را
رحمهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که محسبهٔ باطله از انجا به تجسیم رفته گمراه
شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها از ان عبارات مع ذلک
بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة و السلام در غایه صحو
و نهایه رعایت کلام حقیقت و عدالت با نتظام اند پس از طائفه اولیا اگر مثل این
یا زیاده ازین سرزند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینل مصر مار للمحبوبین و ما زاد المحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند
که ما که همگی خود را البشر بعیت در داده ایم و بخدمت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها
الصلوة و التحیه همیشه بر پا ایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آمده
که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم رقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرمودهٔ حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

Marfat.com

نیز مینماید از جملہ آن تشکیکات یازدہ معترضات کہ شہرت تمام یافتہ اعتراض بمکاتیب
عربیہ یازدہم ست از عرایضے کہ آن حضرت بہ پیر بزرگوار خود با مسر آن بزرگ مرسل
داشتہ اند و حاصل اینست کہ رقم نمودہ اند کہ بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین دست دادہ است
تا آنکہ سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی دادہ است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فہم نمودہ اند بصاحب آن مقام اما این
دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفہ علیہ بظہور رسیدہ زیرا کہ ہر کہ
اشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفہ باشد میداند کہ مراد ایشان
قدس اللہ سرہ خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
شبہات نمودہ اند کہ برخواستگان منصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواہد بود
از انجملہ مکتوبی ست کہ بشیخ حمید بنگالی نوشتہ اند و آن مکتوب درین کتاب در
احوال مشار الیہ خواہد آمد انشاء اللہ یا فقرہ دیگر کہ بندہ از مکتوب آخر آنجا نقل
کردہ و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم کہ آن مکتوبیست بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ رفع این شبہہ بشیوۂ احسن نمودہ اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیہ آیا معترضان ندانستہ اند کہ عجب تر ازین سخنان از
بزرگان کمل سر بر زدہ بایزید کہ سلطان العارفین ست فرمودہ لوائے ارفع من
لواء محمدؐ آنرا چہ تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی کہ خاتم النبوۃ رصلی اللہ
علیہ وسلم خشت فضہ گفتہ و خاتم الولایت را کہ خود باشد خشت ذہب خواندہ
و نیز نوشتہ کہ خاتم النبوۃ أخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید در حل
آن چہ میفرمایند و آنکہ در مقامات فدوۃ المتأخرین خواجہ بہاء الحق والدین
قدس سرہ مرقوم است کہ حضرت خواجہ بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

Marfat.com

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه ببارگاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و انچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره فرموده در ینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم ردست بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات بانمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانهٔ احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر ان آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
دو بزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله منه بکجا منجر خواهد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
بیان مراد یست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکتوب
که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفهٔ خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه ہست که مسافران و سایر ز ایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

Marfat.com

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات ست که سالک طریقت جهت دریوزهٔ
فتح کار و برای یوزه لغت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش مینماید بلکه
لبساست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ علیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الأبدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست و صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق ست گو مارا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین علیه و علی آله افضل
الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذو الاحترام
قطب وقته ابو الحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شبان
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ذکر اشرف معجزات
قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و ایضاً
آن خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

Marfat.com

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکور ست کرامتی چند که از خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق ذوالنون قدس سرہما فرموده نه ذوالنون ازانست که ویرا بیارایند بکرامات بستایند بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور این امور ست و نه مرا دل برین ظهور ست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بمن صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در وقت بحو احوال طبقات ارضی و مافیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه از هم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالی که مشاهده میشد بستگی و قبض تمام راه یافت چون از غلبهٔ قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره است بهر نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگندم

Marfat.com

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظہ سر مرا برداشتہ فرمودند آرے
سیر کرامات طلب شدہ اند و این از اثر صحبت فلان خواہد بود معلوم یاران
باشد ہر کہ چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و ہر کہ متابعت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواستہ باشد باین فقرا چند روز بگذراند راوے گفت درین
عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی کہ از زبان حضرت ایشان
شنیدہ ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیدہ و آن متضمن بست فوائد
جلیلہ را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام کہ درین باب رقم نمودہ اند
بر نگاریم پس میفرمودند کرامات ہمہ معجزات پیغمبرست و چنانکہ معجزات پیغمبر برای ترویج
و تقویۃ دین بودہ کذلک خوارق اولیا نیز برای ہمین مقصدست مطلب دیگر
ایشان را در اظہار خوارق از حصول جاہ و ہنرنمای و اشتہار خود و امثالہا نیست
باوجود این نیست اکثر ایشان آخر عمر از ظہور خوارق نادم بودہ اند بعضی از ایشان فرمودہ اند

---

عقوبۃ الأنبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الأولیاء اظہار الکرامات و عقوبۃ المومنین التقصیر
فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
آن فروی نشیند چنانکہ احادیث کثیرہ مخبر این معنی ست لاجرم ظہور خوارق کہ برائے تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظہار آن نگردند لاسیما چون ہزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضی آن مدت را در تغیر امور دین و ضعف
ملت مدخلیتی تمام ست اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظہار خوارق غالبا ممنوع
گردند کہ ظہور خوارق از مقتضیات اسم الہادی ست کہ بار شاد و ہدایت متعلق ست و آخر
زمان مقتضی ظہور اسم المضل ست کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ است کما جاء فی الحدیث

Marfat.com

ان اللہ بین یدی الساعۃ فیھا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیھا مومنا ویمسی کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا

باب دوم در فرمودند کرامتی کہ ارباب ارشاد را ضروری ست آنست کہ مریدان رشید را از خلق بخلق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند ہر روز از مرشد خود کرامات مطالعہ مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء اللہ را ہیچ لازم نیست برائے نمودن دیگران اظہار خوارق در کار نیست کہ معاملہ ولایت باستتار لیق ست اولیائے تحت قبابی لا یعرفہم غیری برین مدعا گواہ صادق ست و تحریر نمودہ اند کہ خوارق نہ از ارکان ولایت ست و نہ از شرائط آن بخلاف معجزہ نبی کہ از شرائط مقام دعوت ست لیکن ظہور خوارق از اولیاء اللہ شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظہور خوارق نیز دلالت ندارد افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الٰہی ست جل شانہ تواند بود کہ از ولی افضل ظہور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق کہ از بعض اولیای این امت بظہور آمدہ از اصحاب کرام رضی اللہ عنہم عشر عشیر آن نیامدہ با آنکہ افضل اولیاء بمرتبہ ادنای صحابی نرسد نظر بر ظہور خوارق از کوتہ نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت و ولایۃ جماعہ اند کہ استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بواسطہ آن قوت اصلا محتاج بلہم نگشت ولہذا اسبق سابقان این امت آمد و ابو جہل لعین بواسطہ قصور ہمین استعداد با وجود ظہور چندین آیات باہرہ و معجزات قاہرہ بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سبب ۳ دیگر مسفر مودند و ہم بر نگاشتہ اند کہ شیخ الشیوخ قدس سرہ در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشائخ فرمودہ کل ہذہ مواہب اللہ سبحانہ و قد یکاشف بہا قوم و یعطی و قد یکون فوق ہذا و لا یکون لشئ من ہذا لان ہذہ کلہا تقویۃ للیقین و من منح ہذا الیقین لا حاجۃ الی شئ من ہذا و کل ہذہ الکرامات دون ما ذکرناہ من تجوہر الذکر فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

الٰہی ست جل سلطانہ کہ بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ورای عقل ست وخلاف متعارف ومعتاد ست کہ بندہ ہای خاص خود را بآن ممتاز ساختہ است ونوع ثانی کشف صور مخلوقات ست واخبار از مغیبات کہ بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص باہل حق ارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا کہ اہل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد کہ باولیاء خود مخصوص ساختہ است واعداء ادران شرکت ندادہ ونوع ثانی نزد عوام خلائق معتبر ست ودر انظار ایشان معزز ومحترم است یعنی اگرچہ از اہل استدراج بظہور آید نزد یک ست کہ از نادانی او را پرستش نمایند وبہر رطب ویابس کہ او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد او گردند بلکہ این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات واخبار از مغیبات ایشان زہی بیخبر دان علمی کہ باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرافت وکرامت دردی حاصل ست بلکہ این علم شایان آنست کہ بہ جہل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس کہ شرافت وکرامت سزاوار ست وباعزاز واحترام شایان ست پری نفتہ رخ دیو در کرشمہ وناز فریبوخت عقل زہی حیرت کہ این چہ بوالعجبی ست ووقریب مما ذکرنا قال شیخ الاسلام الہروی الامام الاوحد انصاری فی کتابہ منازل السائرین وشارحہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین سبب وایضاً میفرمودند کہ از اکثر متقدمین اولیا رحمہم اللہ در طول عمر زیادہ از پنج شش خوارق نقل نکردہ اند جنید قدس سرہ کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی دہ خوارق نقل کردہ باشند حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ از حال کلیم خود علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام چنین خبر دادہ است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسیٰ تسع آیات بینات واز مشائخ آنیوقت از کجا معلوم شد کہ امثال این خوارق بظہور نمی آید بلکہ اولیای اللہ را چہ متقدم وچہ متاخر

Marfat.com

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه محرم ار کسی بینا نیست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیا را الله را اصفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات نه در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
متصرف بودن بهمه چون روندهٔ راه بر نفس خود متصرف شود او را قمور تواند داشت و تصرف
او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنواست چون روندهٔ راه سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست
چون روندهٔ راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی هر کس را به از خود بیند و نیز بصیر بمعنی مطلع حق نظر او شده باشد تا هر چه کند مرضی و محبوب
پسندیدهٔ حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون روندهٔ راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
دی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی بجای
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر بر و منکشف شود و امثال اینها کما تر من الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب انیست که بخواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
اند الحمد لله رب العالمین و العاقبة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بحق فاطر

Marfat.com

میرسد که چون درمیان احتیاج بعد صوری حائل گشته است وملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیاناً بعضے از علوم ومعارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزے مینویسد امید ست که ملال نکشد مخدوما چون
مبحث ولایت درمیان ست ونظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد واستماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا وبقاست که خوارق وکشوف
از لوازم آنست قلت آو کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام واکمل
باشد بلکه بسا ست که خوارق کمتر ظاهر شود وولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن ودر وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد وفعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند وآنکه نزول نکرده است
یا نزول کرده وباسباب نرسیده ونظرش بر فعل مسبب الاسباب ست وبس زیرا که
اسباب بتمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه وتعالی بمقتضاے
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید وکار اسباب بین را باسباب میاندازد
وآنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد وحدیث قدسے
انا عند ظن عبدی بی مشاهد اینمعنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه جمعیت که اولیاے
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
مستر این معمار اظاهر ساخت ومعلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است ودر جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند ست
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری وحبیب عجمی ست قدس سرهما منقول

Marfat.com

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بوده انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با و بتوسط اسباب معامله مینمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
زندگانی میکردند اما فضل حسن را ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفاعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بتوسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله بتحمیل وارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق ست
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر که از همه
بالاتر رفت از همه پایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد از اینجاست دعوة او اتم گشت و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و لبساست که از متوسطان
این راه آنقدر افادهٔ طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
کان شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

Marfat.com

مرید از وی بہرۂ کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نہ منتہی مطلقا کہ عدم افادۂ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتہی تر بود از ہمہ عالم و حال
آنکہ افادۂ او از ہمہ زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و ہبوط آمد
نہ بر انتہا و عدم انتہا اینجا دقیقہ ایست باید دانست ہمچنانکہ در حصول نفس ولایت
مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکہ بسیار ست کہ مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز ست
کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در امکنۂ
متعدده ظاہر سازند و در مسافات بعیدہ کارہای عجیبہ و غریبہ از ان صور بظہور
آرند کہ صاحب آن صور را از آنہا اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بہانہ بر ساختہ
اند نزد حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجائب کار و بار
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ دیدہ ایم در
موسم حج حاضر بودہ اید با تفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
بودیم و اظہار آشنائی مینمایند و من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
را ندیدہ ام چہ تہمتی ست کہ بر من میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
زیادہ بریں اطنابیست اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر
بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی آنچہ مکتوبۃ العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون ایجاز و عدہ نمودہ درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمۂ ایشان در فصل آیندہ کہ متضمن احوال وفات ست نیز خواہد آمد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم

Marfat.com

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف دہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند
بعد از ساعتی سر بر آوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا
پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانہ صحت و شفاے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ مسؤل
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنہا را در اکل آنہا و دیعت نہاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادۂ خرد ایشان کہ او
نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سہ
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمۃ اللہ نام کہ از مریدان حضرت ب ۲
ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند گاہ گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن
عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے
ملک دکن من با دو سہ درویشے دیگر بصحرای میر فلتیم بتخانہ دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از تو ہمین اصنام و عبدۂ آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکیہ برین
نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید
بیائید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا
بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ
دویدہ با اہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ بینیم کہ قریب بہزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بردست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما و یاران ما را حیرت و دہشت

Marfat.com

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفره فجره رهائی ده درین تضرع و نیاز
آوازی بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من اواز
را می شناسم که سیگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کی خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفره مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سواری چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بدانجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و برخے را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بقریب بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره العزیز منها ب۳۴
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و ازان بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بحر
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

Marfat.com

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از ان شیر در آن بیشه
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با لحاج یکی از ب ٤
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم با
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود بر خاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجلهٔ مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروی ب ٥
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البته بسبدهٔ سیئه آورد در یوزهٔ
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او به یاران
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که از ان بیاض
نمانده بود و از مشاهدهٔ آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجهٔ دیگر گرفت اما از انکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان

Marfat.com

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز ملتجی و متضرع شدند که از ایشان نیز
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان پس شگرف ع قدس الله سره منظره منهاهم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان ودشت
آنحدود متوجه شدند روزی درمیان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادهٔ بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل ازهم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یارانرا
آزار میدهد مولانا سر و ضد اشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چه حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشهٔ چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعهٔ ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجل نانجامد
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهدهٔ این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها برنامی
از سادات که از طلبهٔ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدهٔ گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیب در میان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بمجاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه نقاری بود و بسور عقیدت شبی مطالعهٔ مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار تو می نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
میدانست و همان حد که بر شما تم آنها میفرمودند بر شما تم معاویه میفرمود من ازین نقل برآشفتم و گفتم

Marfat.com

این چه نقل نے مزہ است کہ این مرد اینجا ایراد نمودہ است این نفتم و مکتوبات را زمین انداختہ
ببالین سر بخواب نہادم در خواب دیدم کہ حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و ہر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفتہ فرمودند کہ ای طفل نادان تو ہم بنوشتہ ما اعتراض میکنی و رقعۂ ما را بزمین
افگنی اگر از من آن سخن بہ اکراہ از دو اشفتہ گشتہ باور میکنی بیا تا ترا پیش کسی برم کہ خوش آید حضرت
او دانستہ برادران او را کہ صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم دشمن داشتہ اند
غلط پنداشتہ و ہمچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا بازداشتہ خود
تنہا شدہ بجانب ایوانی کہ در آن باغ ہمی رفتند آنجا دیدم کہ عزیزی بس عظیم نورانی (روان)
نشستہ بود تواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز بہ بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد ازان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشستہ حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاہ
واشارتہا میکردند یقین داشتم کہ جانب من حرفی میگذرد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاستہ مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند کہ ایشان گزشتہ اند حضرت امیر اند کرم اللہ وجہہ
المقدس بشنو کہ چہ میفرمایند من سلام کردم بزبان گوہر فشان فرمودند کہ زنہار با اصحاب
پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم نقاری در دل نداری و علامت این بزرگواران بزبان نیاری
کہ ما دانیم و برادران ما کہ بچہ نیات خیر صورت منازعتی در میان آمدہ بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفتۂ ایشان نیز زنہار سر نپیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را ہمچنان بر نقار و دشمنی آنجماعہ یافتم ایشان
را آن معلوم شدہ در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند کہ دلش ہنوز صاف نشدہ است
و اشارت کردند بقبر سپلی حضرت شیخ بقوت تمام سپلی بر قفای من زد و بعد از خوردن سپلی با خود گفتم
عداوت آنہا را برای محبت و رضای ایشان اختیار کردہ بودی چون تا این حد ایشان از تو نقار
و عداوت از تو ناخوشنود ہی شدہ اند در دفع آن بر ای چنین نایش چون نظر کردم این دم دل خود

Marfat.com

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه الحون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
ب ۸ و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سیاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آمدم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمهٔ اعتراض دو شینه راندکور ساخته
کار دو برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تضرع بسیار براه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز بهیچ کار ایشان اگرچه
ب ۹ بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبد الحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی راندکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من با آن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام سید انم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دو گانهٔ ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برگشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از آن نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کردیم من نیز و هر دو دو گانهٔ ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بردست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفتهٔ خود نادم شد و من

Marfat.com

شکر کنتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادہای عالیشان نیز حکایت کردند کہ قطار نیل تاجری در ہمسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقہ رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متہم گردانید آن جوان از بیم اہانت و آزار فرار نمود عسس سر ہند چون آنرا بشنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را کہ میدانستند کہ تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارہا ہر سو گسیل کردہ خود با خادمی ہمچنان پیادہ نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاہر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
کہ چہ کس طلبیدۂ حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفتہ بود کہ میان آن عسس و گروہی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمجاربہ انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بالاخانہ برآمدۂ آن بالاخانہ خانۂ بود پر از نفط کہ نفط اندازان
برای مصالح حرب آماده کردہ بودند بناگاہ دران نفط از جای آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد کہ از میت آنہا ہیچ
اثری ندیدند سوء ادب تنہا نہ خود را داشت بدہ بلکہ آتش در ہمہ آفاق
زد منہا یکے از امیرزادہا را سلطان وقت بغضب تمام از لاہور طلبید
کہ از و تقصیرات بوقوع آمدہ بود از مشاہدۂ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیدۂ آن بود کہ بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگند وی نیز
این معنی را دریافتہ سخت ہراسان گردیدہ بود چون بسر ہند رسید بخدمت ایشان
کہ غائبانہ اخلاصی داشت آمدہ بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
کہ انشاء اللہ سبحانہ خاطر جمع باشد کہ ہیچ مکروہی نمیرسد بل سلطان التفات و مہربانیہا خواہد نمود

Marfat.com

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزارها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان شفقت
وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که نظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند با و در میان
آورد و انگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منهایکی از سلاطین زادها
را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او باگره لطف
آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در یوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائی
وخلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع والحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فردایش فرمودند که با و مژده رسان که از قتل خلاص شدی
واز حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را با و رسانید اما وی را از غلبهٔ اضطرا
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر بنقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده مشنود و وی ممنون احسان ایشان دید

Marfat.com

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها جمع نمیشود درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منهاد دولتمندی را از پیرزادهای این سلسله
شریفه که از سوی ماوراء از اخفاد ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاالله تعالی
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بنده واسطه بندهٔ طلبیده بسر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز گردد شب التماس مینمودی مشدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت نزود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الأمر متبرک او رفت مجذوبی که مراد بیدار جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بجا فران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعاو توجهی در دفع آن نموده اند و اجابه رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهند
رسید فقیر گفتم که حقیقت بتمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

Marfat.com

محتاج بنامہ و پیام نبودہ آید بعد از مشاہدۂ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاہ
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیدہ از جملہ مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچہ بتواضع تمام پیادہ بخدمت ایشان میرسید و شکرانۂ وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منہا درویشی کہ وی و اہلیۂ وی از مخلصان این آستانہ بودند و ان ب ۱۷
درویش بتقریبی ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلاہور تشریف
داشتند آن درویش آمدہ بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
کہ اہلیۂ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بانواع امراض مختلفہ
گرفتار شدہ کہ طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویہ و ادعیہ انچہ
مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از ہمہ امید بگسستہ و بتوجہ خاص حضرت
ایشان سررشتۂ رجا بستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بندہ معروضداشت
فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت کہ اہلیۂ من مرا تاکید تمام نمودہ
کہ آنقدر بخدمت ایشان بتضرع نمائی کہ ایشان بگویند کہ او را در ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامان خادمان درگاہ خواہی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر ہر چہ او کند سبحانہ فقیر گستاخی نموده معروضداشت
کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبۂ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکہ بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نموده بعرض رسانید کہ
آن بیچارہ بس امیدوار ست رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش کہ او میخواہد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نہادہ مرخص شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفای اہلیۂ او می بود
تا آنکہ بعد از چند روز نوشتۂ او رسید کہ چون اینجا رسیدم اہلیۂ خود را صحیح و تندرست یافتم

Marfat.com

حساب کردم از ہمان روز کہ حضرت ایشان فرمودہ بودند یکیک امراض او رخت بستہ
بودہ اند بندہ بعرض ایشان رسانید تبسم نمودہ کلمۂ تحمید بر زبان آوردند منہا در بیاض ۱۹ ب
حضرت مخدوم زادہا خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ بخط آن نوبادۂ بوستان ارشاد دیدم کہ مرقوم
بود در ایام غلبۂ طاعون دربارۂ عزیزی مردم خوابہای ناخوش دیدہ بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نمودہ آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
اثنای قرأت فاتحہ گرد اگرد تو قلعہ دیدم برپا شدہ اما بعضی اطراف آن قلعہ نادرست ظاہر
میشود غالبا در قرأت آن نسخہ تقصیری رفتہ باشد آن شخص رفتہ باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر مرتب می در آید بعد ازان فرمودند عجب معاملہ ایست آن حصن اول را می بینم
کہ از تو منتقل شد پنداشتم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادر زادۂ تو شد و او را احاطہ درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادر زادہ صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منہا مولانا محمد امین نام عزیزی کہ از مریدان ۱۶ ب
خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بیماری صعب ویرا پیش آمدہ بود و مدتہا
ماندہ نہ از دعای فقرا و نہ از تداوی اطبا تخفیفی یافتہ چون آوازۂ بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید بہ نیازمندی تمام عریضہ مرسل داشت
و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد باعنایت تبرکی نمود حضرت ایشان برقوم ترحم
فرمودہ این عنایت نامہ را با پیراہن متبرک فرستادہ ہو مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مہربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصہ و غم باید پیچید خود را و ہمہ را
مردہ باید انگاشت و جمادی چند بے حس و حرکت باید پنداشت انک میت
وانہم میتون نص قاطع ست فکر ازالۂ مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر از اہم
مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

Marfat.com

مقاصد دلی که گرفتار غیر ست از وے چه توقع خیر ست روحی که مائل بمکثر ست
نفس امّاره از و بهتر ست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بجویند و ما
کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و تقلیم بیهات بیهات چه توان
کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از مرض ضعف ظاهر اندیشه نکند انشاالله
تعالے بالصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رنگذر جمعیت جامهٔ
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و مترصد نتایج و ثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ۵ هر کس افسانه بخواند افسانه ست ۵ و انکه دیدش نقد خود مردانه
است ۵ و السلام علے من اتبع الهدے و التزم متابعة المصطفے علیه و علے آله
من الصلوات الملهاوی آن پیراهن را در پوشید و ازان مرض چندین ساله
ب ۱۷ رهید و آمده از مریدان گشت منهاج فاضلے از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویشے
بود که محبت باو تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت اُدویه و اُدعیه باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجرهٔ خاص شدند بعد از لحه برآمده مرا بیاوکردند که فلان
طالب العلم که برائے مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحهٔ
مغفرت بخوانیم من در حیرت واندوه رفته بمسکن خود که از مرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت و اگر اینچنین
خواهد بود پس خارقے عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همان وقت که وے فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحهٔ مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منهاج
از عزیزی صاحب فطرتی ذوی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

Marfat.com

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرهند رسیدم مرا ضعفے روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشاالله خیریست سبب الامر در راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شب بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که بروبخیریست و عجب که
بصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثرے از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دوستی تناول بمجونی از معجونات
عاره مراد لالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود بر بالین
افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در دوے برین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی همیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از در در آمد گفتم خیریست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برے رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تپ شیرینی و سردے خوردن مضرست من گفتم نامعقول مگویید آن طبیب
الهی برے من فرستاده و ناچار شربت ساختم بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه وفارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزے در اثنائے تلاوة سورة



Marfat.com

بنی اسرائیل چون بر کرمیۂ وتہجد بہ نافلۃ لک عسے ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد کہ مگر ادائے نماز تہجد را در نصیب از برکات مقام محمود
کہ مقام شفاعت ست دخلی ہست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم کہ ایشان در کار و فضولند چون مرا دیدند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
معروض داشتم کہ اکثر اداے یابد فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود کہ مقام شفاعت
است بہرۂ تمام گیرد گو نماز تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوۃ نمودند
بندہ سر در قدم ہمایون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین
مقدمہ ملازمت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بے آنکہ عرض نمایم
بظہور آمد منہا ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگوید کہ دران ایام کہ حضرت ایشان ۲۰ ب
این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند و بندہ را راہِ عشقبازیہا
بحضرت ایشان کشودہ بود روزے رباعی بنظم آوردہ بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود سہ ای آنکہ ملائک مگس قند تواند پہ دل سوختگان
عشق اسپند تواند پہ کمانِ نمک از لعل تو آوارہ بکوہ پہ عالم ہمہ در شور شکر خند
تواند پہ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
برانند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء امن دونہم باشند افضل اند مگس
قند گفتن نا ملایم است بندہ را برائے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحوے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بآن بیت مولوی رومی
قدس سرہ کہ سہ بی عنایاتِ حق و خاصان حق پہ گر ملک باشد سیاہش شد
ورق پہ تکیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

Marfat.com

یا از بس مبالغہ بغرض محال فرمودہ باشد یا در سکر حال از مولانا سرزدہ بود
منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطے ۲۱ ب
فرود آمدہ بودند بناگاہ بیاران فرمودند کہ مرئی گردید کہ درین سرا امروز بلیہ روے
خواہد داد در عامۂ اہل سرا سرایت خواہد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر
یک دعاے مأثورہ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را
بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودۂ ایشان دو
ساعت نرفتہ بود کہ در بعضے خانہاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی ہر چہ
تمامتر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند و بسا خانہا سوخت
و بسا امتعہ چہ بجرقت و چہ بسرقہ رفت مولانا عبد المومن لاہوری کہ فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شما را نجواندن ۸-
دعاے مأثورۂ مذکورہ خبر نکرد گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و ہر یارے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلامت
ماند رہائی یافت منہا فقیرے کہ در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ۳۳ ب
حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی و فراق بخادمان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضۂ او با و نوشتند کہ
در وقت مطالعۂ کتابت شما انبساط نورانیت شما در ان نواحے بسیار بنظر در آمد و امید
ساخت تمد سبحانہ الحمد و المنۃ علے ذلک انتہے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

Marfat.com

گذرانده نواز شها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک زر
ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور میوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
وحالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع ولها اسیر آن نظر
دور بین او پ منهما هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و آ
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنائے آن خان محب الفقرا بودند قضیه او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه عریضه سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معامله او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصیان خان فرستادند و بسی شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معامله من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتویها جریمه من نوشته اند آری بتوجه بزرگان
علوشان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال و بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوے الطاف و اعطاف بظهور آورد و منها شیخی
سجاده نشین از روے طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام باستان آن قدوه

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکہ شیوۂ نازنین ایشان بایندگان خصوصًا
بمشائخ وصلحا کمال بشاشت وتواضع ومہربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
ونزہت چندانے بظہور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند کہ این مرد آ
مشاہیر مشائخ نست وباخلاص تمام از راہ دور باین عتبۂ علیہ رسیدہ حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آرے چنین گمان می بردیم امّا در
پیشانیٔ او لفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینم چہ باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر بردند تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوست اتقوا فراسۃ
المؤمن فانہ ینظر بنور اللہ منہا فقیرے گفتہ کہ ہنوز بخدمت حضرت ایشان ب ۵۵
نرسیدہ بودم عرضہ داشت با آنحضرت فرستادم کہ صحابۂ پیغمبر صلے اللہ علیہ
وسلم کہ بیک صحبت از کمل اولیا کہ غیر اصحاب باشند افضل شدند شرش
چہ باشد مگر در ہمان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا
شرف وفرمیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ حل این
سوال منوط بصحبت ست وموقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد ازان بخدمت
وصحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اوّل حالتے بر من روے داد کہ بہ بیان
او شرح نگنجد آخر ہمان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز
ورق ترا گردانیدم واحوال تو صورت دیگر گرفتہ فہمیدہ باشی بانیہ سر در قدم
ایشان نہادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جوئبار
دیدۂ دل وروان بر کشادم منہا عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سیدے ب ۵۶
صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
آن سید را ذکر دل بر تہجی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

Marfat.com

گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت واجازة وکلاه وخرقه یافته بود از حضرت نیز
متر قب آنمعنی نمی بود چون قضیهٔ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده
واز ان اجازتهای بیحاصل که دیده وی را پنداری برسر دویده وسد راه ترقی او
گردیده معالجهٔ او سلب این حالت ست از دل او دور وزی نرفته بود که آن ذکر جنان
چنان از و مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدید
حیران شده می نالید واشک حسرت می بارید وضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طرّهٔ طرّار برد چون روزی چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند وبنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را
طلبیدند باحوالات مخفیه نوافتند وفرمودند که معاملهٔ باطن مبطن باید نقشبندیه
عجب قافله سالارانند چه که برندازره پنهان بحرم قافله را بمنهاج شیخ محمد مسعود
که برادر خرد حضرت ایشان بود واز مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجهٔ عالیشان قدس الله سرهما جهته کفاف معیشت برسبیل تجارت بقندها
رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیدهٔ مکاشفه
جستجو نمودم ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم
صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودهٔ ایشان بچند روز رفیقانش رسیدند خبر وفات او رسانیدند منهاج را یا میکه حضرت
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برفسکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدی که بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان

Marfat.com

برزبان مبارک راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الٰہی باران شبها فرصتی میدہد
که بردن مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتے بود این حقیر یکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء اللہ سبحانہ همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادائے این ختمات از شب بست و هشتم باران ریختن گرفت و کان هذا من کرامۃ الشریفہ
منهما همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سمت بنیاد شده بود و بیک جانب ۲۹ ب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشیٔ او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند متقلب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بسبیل
طیبت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزل لنا جدع هزل من هزل نیست تعلیم ست
آنچنان شد که فرموده بودند روزے که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبے ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منهما در ایامیکه بلاهور ۳۰ ب
تشریف داشتند ازخفتن را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیک این والان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طبیب وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب
نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
والان خوابیده بود در تهٔ آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند ۳۱ ب
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبے باو نرسیده بود منهما یکے از خدام

Marfat.com

آن حدود خواستہ کہ بر سر کشان رود و استیصال آنہا نماید بہ یکے از مشائخ آن نواحی استخارۃً مذکور ساختہ آن عزیز وے را بشارت بفتح دادہ ترغیب بر قتل نمودہ آن امیر بحسب اشارۂ آن فقیر متوجہ آن کارزار شدہ پیش از آنکہ وے باُعدا ملحق شود این عزیز عریضہ بخدمت حضرت ایشان از روی احتیاط نوشت و عرضہ نمود کہ من درین باب بشارت فتح دادہ ام حضرت ایشان چہ میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند کہ از شما خطا در کشف رفتہ معاملہ نزد ما برعکس ست لیکن چون آن اُمیر دور رفتہ بود کسے این فرمودۂ حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرمودہ سہ چہار روز گذشتہ بود کہ خبر رسید کہ آن اُمیر از ان سرکشان ہزیمت یافت و بہ پریشانی تمام مراجعت نمود و نشان و نقارہ را بغارت دادہ آمد منہا فرزند ثالث سلطان وقت را کہ از سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاہ با پدر نزاعے در میان آمد از یکسو پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاہ شگرف باہم مقابل شدند و کار بمقاتلہ کشید و یکی از خوانین عمدہ کہ طلیعہ لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشہ بودند از آنجا کہ شاہزادہ محب و مشفق فقرا و علما بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامہ با نحضرت نوشتند کہ درویشان و بزرگان دیار دہلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاہزادہ معلوم نمودہ اند حضرت ایشان درین باب چہ میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند کہ درین معرکہ معاملہ برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معاملۂ شاہزادۂ عالیمقدار بسیار خوب در نظر می در آید ہمچنان روے داد کہ فرمودہ بودند قریب چہار پنج سال سرگردانیہا کشید ناگاہ حق سبحانہ از سایر اخوان ایشان را برگزید و نائب مناب پدر گردانید و چہ نائب بہ از منوب و چہ خلف بہ از سلف و بادشاہیٔ جمیع مملکت ہندوستان را بآن قدوۂ

Marfat.com

سلاطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود و مملکت ازین بادشاه انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه برادورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گردانا د بحق اهل الارشاد

**فصل نهم** در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفراديس الجنان در سال هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلے الله علیه وآله وسلم که آفتاب عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود و بر طبق شمار احمد روزی بمخلص اصحاب خود فرمودند که چنان دانمودند و مهم گردانیدند که قضاے مبرم در عمر زندگانی ما بشصت و سه سالگی ست و ازین معنی شادمی بودند که از غایة اتباع سید المرسلین صلے الله علیه وآله اجمعین در سن عمر مطابقتے نیز بظهور میرسد بدان لک موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضے رضی الله تعالے عنهم میسر میگردد و در سال هزار و سی و دوم در بلدهٔ اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و بحضرت مخدوم زادهاے گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمهٔ عظیمه آن نور دیدهاے ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبهٔ علیا بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که مرا اکنون بهیچ گونه نظرے و بهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن جهان شد و آثار رفتن ها نیز مشهود میگردد و چون مخدوم زادهاسلمهم الله از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این احقر و رویشان آمد و هریک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سرّ کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
نموده اند فلا جرم از اظهار آن خود را برکران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و متبهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین فادم در میان
نهادند مع ذلک رخنه جو غبار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چند گاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زاده های کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے مجاوری صدر
آن صدر الأولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصهٔ خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی از ان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنید و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکهٔ حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشایخ
میفرستاده اند یا بادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبر پوش فیروزه را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان با دب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

Marfat.com

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت خواجه نبود ولا جرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باشند و هم دران ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوشش هوشم رسید گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بیتی را میخواند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراند و آن بیت اینست ؎ با دو روزِ زندگی جانی نشد سیر از غمت ۔ وه چه خوش بودی که عمرِ جاودانی داشتی ۔ چون ازین سفر سعادت اثر بسر هند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله العود احمد گشودند نزدیک بمنازل شریفهٔ خویش دورتر از فرزندان زاویه اختیار اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و در آن خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این همقدار دو و سه تن از درویشان خدمتگار دیگر بر ارسیدن کمتر سیر میشد روزے در بدایت اختیار آن خلوت نفسے سرد از دل حقیقت برور برآورده این کلام شیخ الاسلام را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استعفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضے کتابت تصریح میکردند که او اخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد که اطفال را گرفته بحضرت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

Marfat.com

ملجاء حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشاد اشعار حسرت نشان که ازان اشعار ست این دو رباعیه که اشعار ے
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقهٔ هر در میزد ۔ هر سو طبل سراغ شکر میزد ۔ چون
یافت دکان قند بادش بربود ۔ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ۔ ؎ حرفے
نشنفته از دلبستان رفتیم ۔ صبحے نشگفته از گلستان رفتیم ۔ آدم که چو آه سرد از صحرا
خمار ۔ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ۔ و اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زاده ہاے عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده از انجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضے فوائد دیگر که زبان آن قبیله ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک ست
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنے والده مخدوم زاده ہا سلمهم الله رفته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد مے گوئید چه باشد حال آنکس
که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این را

Marfat.com

زبوش برانداز را فرمودہ آہی از دل اسرار منزل کشیدہ اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرأت نمودہ
پرسیدند کہ وجہ این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق اللہ درین روزہا
چیست فرمودند سر غیب آنست کہ ایام ارتحال خود را ازین جہان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بحکمی خود بہ تنہائی و انزوا و بہمگی اکنون باستغفار و استعفا ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاہریہ و باطنیہ
داشتن لازم و ایمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نہ پس شمایان از من دست
بدارید و مرا باو سبحانہ واگذارید و ایضا درین ایام روزی کہ در دہلیز حرم سرا اضطجاع
نمودہ بودند بناگاہ فرمودند درین سرما کہ بعد از دو ماہ می آید ما درین خانہ نخواہیم غنود
حاضران معروض داشتند کہ مگر در خلوت خانۂ خاص خواہند گذراند فرمودند
آنجا ہم نہ و ازین خانہا جای دیگر نیز نہ عرض کردند پس کجا فرمودند ببینم کہ چہ خواہد
شد در اواسط ذی حجہ کہ اوائل میزان بود عارضہ ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود و درین ایام روزے فرمودند کہ حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ در معاملہ دیدم کہ در حق من عنایات بلا نہایات نمودند و زبان مبارک
خود در دہان من کردہ فرمودند کہ مردم در معنی این بیت ماکہ سہ افلاک شموس
الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب و آن قول ماکہ قدمی ہذہ علی رقبۃ
کل ولی اللہ حیرانند شما حل آن چہ نویسید کہ ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا کہ درین بیماری شوق لقای او سبحانہ استیلا نمودہ بود و از
کمال آن شوق گریہ بر ایشان غالب میشد و ہمیشہ در آن ضعف بدعای ماثورۂ
اللہم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید کہ مرض
تو علاج پذیر نیست و بر اشکر اللہ بقدر امبلغہا بدہیم لاجرم از وفور این شوق و اشتیاق

Marfat.com

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان را بحیهٔ مرهمی شنود درین چند روز
صحت شد ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزهٔ صحت معلوم نمیکردد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور میرسید یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود و پاس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه امر است این
هندی بر زبان شریف راندند و سر شکسته مسرت از دیده برافشاندند ع هندی
آج ملاوا کنت سون سکهی سبھ جگ دیئون وار ہے یعنی امروز روز وصال دوست است
ای محرم همه عالم را ارشادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز تر ازین جهان
بآن جهان رحلت خواهد شد و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان دراندوه و حسرت رفتند و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسیدند فرمودند شوق وصال حضرت ذو الجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه و تعالے خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان را این مشابه است البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زاده ها تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پر درد و کانون جان اندوه پر درد بعرض رسانیدند

Marfat.com

که قبلہ گاہا اینہمہ بی شفقتے وکم رافتی در حق مایان چیست فرمودند کہ حضرت حق عز
وجل از شما احب ست ونیز شفقت واعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیادہ ز بادہ از ایام
حیات اینجانی خواہد شد کہ اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانتہ وتوجہ
است وبعد الموت فراغ وتجرد است وازان روز کہ حضرت ایشان آن معاینہ مذکورہ در
ایام مذبورہ نمودہ بودند شمار آن ایام منتظرہ میفرمودند تا آنکہ شب بست ودوم صفر در جمع
اصحاب خستہ جگر فرمودند امروز ازان میعاد چہل روز میشود تا درین ہفت ہشت روز
دیگر چہ پیش آید ونیز بحضرات مخدوم زادہا فرمودند کہ درین چند روزۂ صحت کہ
درمیان آمد ہر کمالی کہ حصول آن در حق نوع بشر ممکن ومتصور بود حضرت حق سبحانہ
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیہ وعلی آلہ واصحابہ من الصلوات اکملہا ومن التسلیمات
افضلہا مرا عطا فرمود مخدوم زادہا عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند کہ درین کلام رمزی مضمر بود کہ حضرت صدیق اکبر را رضی اللہ تعالی عنہ بعد
از نزول کریمہ الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الہام منزل آمدہ بود یعنی ارتحال سرور دین ودنیا صلی اللہ علیہ وسلم ع رمشک زلف
تو بوی شب فراق آمد ۲۶ روز پنجشنبہ بست وسوم صفر بدر ویشان بدست مبارک
جامہا قسمت کردند چون بر بدن جامہ پنبہ دار نبود سردی ہوا اثر کرد وتب رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند وچون حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ از
بیماری صحت یافتہ بفاصلۂ قلیلہ مریض گشتہ انتقال فرمودہ اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سرہ پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند وپیش ازین ضعف بخادم فرمودہ بودند کہ مبلغ کذا را انگشت جہت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خواندہ بنصف آنچہ فرمودہ بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند کہ واعظے در دل من گفت کہ فرصت آنقدر انگشت

Marfat.com

سوختن نیست باز فرمودند کہ ہمان مقدار بیار بکار دیگر خواہد آمد چون بیاورد ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
وآنقدر کہ برای خود جدا کردہ بودند روز انتقال بکلی تمام شدہ بود درین ضعف
افاضۂ علوم عالیہ بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزے ازانجا
کہ گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظہور رسید حضرت مخدوم زادہ
خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ وابقاہ معروض داشتند کہ ضعف حضرت ایشان انہمہ
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند کہ اے فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم کہ یارا
اینقدر بیان ہم نخواہد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعۃ ادا نفرمودند
مگر چہار پنج روز اخیر کہ تنہا گذاردند برای رعایت قوم و اداء عیہ وارد ماثورۂ لازمہ
و ذکر و مراقبۂ دائمی را بہیچ فتوری بجا آوردند و ہیچ دقیقہ از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبے کہ ثلث آخر شب برخاستہ وضو کردند و تہجد را ایستادہ
گذاردند و فرمودند کہ این آخرین تہجد ماست و آنچنان شد کہ بعد ازان تہجد میسر نشد
کہ معاملہ باخر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرورفتگی بود
میداد مخدوم زادۂ بزرگترین حین افاقت بعرض رسانیدند کہ این کثرت فرورفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست کہ بعضے معاملات عظیمہ درمیان ست توجہ دارم
تا کما ہو مکشوف و مشہود گردند و با تمام و اکمال رسند و مجملی ازان عوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیدہ اند و چون ازین فرورفتگیہا بافاقت می آمدہ اند وقتہائے
دردانگیز و داغ اثر بدرویشان خستہ جگر درمیان می نہادہ اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبہ بود و میفرمودند
کہ سنت را بدندان خواہند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

Marfat.com

خاتمت داشتہ اند زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بنظور می آوردہ اند منہا ما رواہ الترمذی وابو داؤد عن عرباض بن ساریہ
رضی اللہ عنہ انہ قال وعظنا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم موعظۃ وجلت
منہا القلوب وارقت منہا العیون فقلنا یا رسول اللہ کانہا موعظۃ موع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ والسمع والطاعۃ وان یأمر علیکم عبد وانہ
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنۃ خلفائی الراشدین المہدیین
عضوا علیہا بالنواجذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعۃ ضلالۃ و درین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیہ الصلوۃ والتحیۃ دقیقہ از دقائق نصح بحکم الدین
ہی النصیحۃ فروگذاشتہ از کتب معتبرۂ دینی طریق متابعت کاملہ بگیرید
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجہیز وتکفین من مراعات اتباع سنت نبوے
علی مصدرہا الصلوۃ والسلام نمائید وقبل ازین بوالدۂ ماجدۂ اطفال فرمودہ
بودند کہ چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید کہ از مبلغ
مہر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بودہ کہ فرمودہ اند قبر مرا در جائے
گمنام خواہند مقرر داشت مخدوم زادہا معروض داشتہ اند کہ پیش ازین
شرافت وبرکت موضع راکہ برادر بزرگ ما علیہ الرحمۃ باشارۂ حضرت آنجا
مدفون شدہ اند بیان فرمودند کہ مرقد من دران زمین خواہد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کردہ اید واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان ورقبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شہر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شہر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودۂ حضرت ایشان قدس سرہ اشارہ مینماید ہم

Marfat.com

بفنای اُتم و هم بر آنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مؤید
اینمعنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره از ینجهان انتقال نموده اند و من نالان و گریان هر سوی
می پویم و گاه اَینَ احمد و گاه اَینَ الله میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد درآمدم
بجز خطے که از و صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل تأتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیأ
مذکورا عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تواند بود که تعبیر شق هم آن وهم این بود چون فقیر به برهان پور رفت
در اواسط ماه صفر سے که دران ایام انتقال حضرت ایشان خواهد بود در ویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده و از کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده یکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو و
افسوس و گریه از مردم برخاست سه شور برخاست گرد من مخلص شکست
نه گریه ز و جوش نگر آبله دل شکست بنابراین فقیر دلریش از واقعه آن درویش
هراسان بود تا بعد از سے و اندروز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

عزا بودند باز گردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس اللہ سرہ الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو سہ جاکہ برائے
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند بہ تبسم آمدہ فرمودند
شما مختارید ہر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سہ شنبہ بست و نہم
صفر کہ روزش روز وصال خواہد بود بخاطر ما نے کہ شبہا بیمارداری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشبہ است و بس و در آخر شب
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بجہت بول طشت یک
ندارد احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقہ در آن وقت نازک نمودہ ترک
بول نمودند و فرمودند کہ این ظرف را بردارید یکے گفت قارورہ را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضو نمی نمایم و استنجا نمی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از
ساعتے انتقال خواہم فرمود و فرصت وضو نخواہد شد نقض وضو نفرمودند
و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیہ دادند ایشان
بر طریقہ سنونہ دست راست زیر خد راست نہادہ بذکر پرداختند مخدوم
زادۂ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز کہ کردہ ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجانان تسلیم نمودند
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ابدیۃ ببیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتعیت انبیا و سرور ایشان
علیہم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعۂ عظمے در چاشت روز سہ شنبہ
قریب بیکپاس روز بست و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

Marfat.com

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله وسلم بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول که ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف و تب ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز اینعنی موافق مضمون حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته غسل آورد و جامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت بر شیوهٔ نماز دست بسته بودند و ابهام و خنصر راست برگرد رسغ دست چپ حلقه داده و حال آنکه خضرات مخدومزادها بعد از استحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند و مدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید سه یاد داری که وقت آمدنت ✽ همه خندان بودند و تو گریان ✽ همچنان زی که وقت رفتن تو ✽ همه گریان شوند و تو خندان ✽ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر بستر مضطجع گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن از قوت ولایه کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خنصر یمین بر رسغ یسار حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکان نداشته و قتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود و همچنین پیش از آنکه آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورند قبض بدین بر نهج مسطور واقع گردید و چون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

Marfat.com

باہم جمع شدند وہمبرین منوال دوسہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
سرّی ست مبطن ورازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند وگفتند کہ
حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضیٔ حضرت ایشان اسکنہ اللہ
بحبوحۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کما
تعیشون تموتون وذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدۂ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت ودیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد وارادت گشتہ وآنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت وبصوابدید
حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند ودیگر فضلای حاضر سنۃ جامۂ سفید
کفن کردند لفافہ وقمیص وازار وچاک قمیص را بروایۃ مفتی بہ ازدو جانب تکبین نمودند
وعمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا ومحدثین ست کہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم وابوبکر صدیق
رضی اللہ تعالے عنہ عمامہ نداده بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ
در کفن مکروہ است وعلامۂ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامہ
در تکفین تاکید فرموده وحدیث ان اللہ وتر یحب الوتر نیز مقتضی آنست وحضرت مخدوم زادۂ
بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر وپدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
نمودند وبعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضیٔ سنت چنین نیست ودر کتب
فقہیۂ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
بعضے امام درین ایام چنین ست وروضۂ منورۂ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال درجوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست ودر ہمان قبۂ علیہ قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت
وشرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرموده اند وفیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نموده اند بعنایت اللہ سبحانہ وبصدقۃ حبیبہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام

Marfat.com

والتحیة والبرکتہ بلدہ سرہند گویا زمین احیای منست کہ برای من چاہ عمیق تاریک را پر کردہ صفہ بلند ساختہ اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع دادہ و نوری دران زمین ودیعت گشتہ است کہ مقتبس از نور بی صفتے و بی کیفے ست در رنگ نوری کہ از زمین مقدسہ بیت اللہ ساطع و لامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمے مرحومی بچند ماہ این نور را بر این درویش ظاہر ساختہ بودند و در زاویۂ زمین سکنای فقیران را نشان دادہ نوری نمودند ساطع کہ گردی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود و از کیفیات منزہ و مبرا بود آرزوی آن شد کہ آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود و اینمعنی را بفرزندی اعظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردۂ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا۔ از شرافت این بلدۂ معظمہ ایست کہ مثل فرزندی اعظمی کہ از اکابر اولیای اللہ ایست در آنجا آسودہ ایست و بعد از مدتی ظاہر گشت کہ آن نور مودع لمعہ ایست از انوار قلبیۂ این فقیر کہ از ینجا اقتباس نمودہ دران زمین افروختہ اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل افروزند

قل کل من عند اللہ اللہ نور السموات والارض انتہی مرقومہ الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادۂ جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ شنود کہ ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادۂ عزلت و انزوا نمودم کہ بگوشۂ از گوشہا رفتہ بنزوی شوم درین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ طریق محبوب و مرضی ما ہمین ست کہ الحال بر آن ہستی نہ آن طریق کہ خواہش کردۂ در آن وقت در نظرم بلدۂ سرہند چاہ تاریک نمود کہ ہیچ از غایت عمق راہ برآمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آوردہ

Marfat.com

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی ع آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم سترآنکه مخدوم زاده ها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان نوشته وگفته سابق عامل خواهند شد وآنکه پیش از مختار ساختن آن بمدرجی دو جای دیگر را که فرمودند از غلبه دید فنا وخمول وبی نشانیها سرزده بود کما لا یخفی مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضے درویشان واخلاص کیشان دیده اند برخے ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان آنحضرت وغیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر وهمه مخلصان ایشان دیده اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود وآنچه وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک زراع وچیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدر الدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده بود وآن سرخی آسمان را اکابر کریه برموت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

---

شرح الصدور ربلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن وبکاء السماء حمرة اطرافها وآنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان وبعضے درویشان در واقعات ومکشوفات دیده اند بیش ازانست که به تحریر درآید از انجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالے که بعد از ارتحال درباب ایشان بظهور



Marfat.com

آمدہ بہ بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباہات میکنند عرض کردم کہ قبلہ
گاہا از مقام شکر ہیچ کس را نصیبے عطا کردہ اند فرمودند بلے مرا نیز از جملہ شاکران
گردانیدند معروض داشتم کہ در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمدہ و ازین
کریمہ چنان مستفاد میگردد کہ آن جماعۂ پیغمبران باشند یا کُل صحابہ د
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند آرے چنین ست امّا مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالے فرمودند کہ ایشان را در واقعہ دیدہ
پرسیدم کہ سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانہ بکمال رحمت بخشت
بمن الہام فرمود کہ اگر تو اذن دہی این دو فرشتہ در قبر تو بیایند عرض کردم
کہ الٰہی و مولائی این دو فرشتہ ہم در حضرت تو باشند و پیش این بندہ مسکین
نیایند ایزد متعال نہایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشتہ ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم کہ ضغطۂ قبر چون گذشت فرمودند کہ شد امّا اقل
قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم خادم کہ از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
بر پا ایستادہ میگوید ایشان اقل قلیل را ہم بر سبیل تواضع میگویند والّا اینہم نشدہ
مخدوم زادۂ کلان فرمودند کہ در حجرۂ جماعت خانہ بودم و آن وقت سحر بود و معاینہ
دیدم کہ حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در بر گرفتند
ہیبتی بر من مستولی شد و لرزہ در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
شدند و فاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظہر کہ مخدوم زادۂ کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
ایستادہ اند و چون میان من و ایشان در صف جماعت فرجہ بود دست مرا گرفتہ
بخود متصل ساختند کہ فاصلہ نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

Marfat.com

قسقی پوشیدہ بودند و گوش پیچ بر سر دستار پیچیدہ و مسحی در پای ایشان
بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم کہ مبادا از وہم باشد اما بی ریب
و شک چنانکہ در ایام حیات میدیدم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون سہ آمدی و آتشم بر جان زدی ۞ رفتی و بر آتشم دامان زدی ۞
با خود میخواندم و اشک اندوہ مہاجرت می راندم یکے از مخلصان ایشان کہ در
قریہ دیرک بودہ و ہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ باشد
دران احضار آن طفل بیمار دیدہ است کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ
بابا ما بخدا رسیدیم و بہشت اعلے در آمدیم اول پاے راست در بہشت نہادیم
بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پاے چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشتہ کہ مرا نیز بہ بہشت و بلقای حق تعالے برسانید فرمودند
کہ ہنوز وقت تو و فرزندان من نرسیدہ چون آن مریض ازان واقعہ برآمدہ
صحتش روے دادہ و بعد ازدہ دوازدہ روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیدہ مولانا
بدر الدین مذکور در آن رسالۂ مذبورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آنحضرت من ہم در واقعہ
ایشان را دیدم کہ بخواجہ حسام الدین احمد کتابتی نوشتہ اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست کہ ما خود بخود و نگاہبان این جہانیم ما از یجہان گذشتیم و در آنجہان نشستیم
انا للہ و انا الیہ راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی اللہ عنہ گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین منزوی زاویۂ غربت و مسکنت رسید از غایۃ دلبستگی و اضطراب با جگر کباب و چشم پر آب
و دل آوارہ و گریبان پارہ از شہر روے بیابان نہاد و زبان حال را بانشاد این رباعیہ
خود بکشاد ؎ بی روے تو روی دل بصحرا کنمی ۞ چون کوہ ز بار غم در و جا کنمی ۞ از ہر
غاری نشان آن گل پرسم ۞ و ز ہر مرغے سراغ عنقا کنمی ۞ اتفاقاً چون شب رسید در کنار

Marfat.com

شهر در ویرانهٔ مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه بروه بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما نه از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما نه هر رگی شد رشته صد سوزن
اصلاحی نیافت نه چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما نه بیخ هر مو بر تن هاشم زما تم
حلقه ایست نه در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما نه درمیان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش را تشکیبائی گرفت با وجود این کرامی بندد دیوانگی این عاشق مستمند
افسرد و در و زبانم این رباعی خود بود نه دیوانه دلم ز پند مجنون ترشد نه وز رحم کسان
نالهٔ ام افزون ترشد نه هر شیشه که بشکست زمی گشت تهی نه هر چند دلم شکست
پر خون ترشد نه باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شب گیر رسید مرا شناخته
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بگنج احزان من بردند و دانستم که آن انداختن
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا تا دو
جزا بهوای آن گنج بصد رنج در و زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه
شکر یزدان بنشستم سر هر رهگذری نه هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبرے نه گاه برخیزم و گاهے بنشینم چو غبار نه تا توانان ترانیست ازین
به سفرے نه بکف آرم طلبم بوے کبابی جگرے نه کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم نه ز افلک رخسار گدایان درت سیم و زرے نه خانه از لنے کنم و لغمه تنے
گیرم پیش نه تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثرے نه همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد نه سر نهم در ره آن کشتهٔ گرم چشم ترے نه اهل این قافله سرگشته بیع

ے. ز دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام

Marfat.com

اندوشرا بہ دل گروساختہ ہاشم بخیال نظرے بہ ناچار خود را بفکر نظم و نثر مرتبہا
وتواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت وسہ فقرہ برطبق عمر گرامی ایشان
درغایت فصاحت وایجاز وبلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود وکذلک رباعیات وقطعات بطریق لغز وتعمیہ وامثالہما دران باب از
دل کباب سرزدہ کہ مخلصان آنحضرت وفقیر زادہ ودیگر
ہمنشینان ہریک را جمع نمودہ اند بیک تاریخ مشہور کہ آن کریمہ
الَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ است باکتفا میرود باین منظومہ غریبہ نہ نہ
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ۞ من کان ذیل رافتہ عروۃ
القبول ۞ قطب الذی تفوض رب السماء لہ ۞ حال التی تحیر فی شانہا
العقول ۞ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ۞ من مشرق الظہور
الی مغرب الافول ۞ لما اصاب ارشاد رسول بحقہ ۞ اکتب لعام رحلتہ
وارث الرسول ۞ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرتبہا وتاریخہا نثراً ونظماً
دربیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہو میان ہوتہ
وجستہ تاریخ یافتہ یعنے الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیہ
انتقال را بہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم ودیدۂ دل را براہ انتظار فیوضات
وبرکات حضرت وزبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار وخلفای
کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ وکرمہ

## فصل دہم در ذکر احوال

حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمۃ اللہ نخستین
فرزند بہرہ مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت در سال ہزار وی نمودہ از بدایت صبی وآغاز نشو

Marfat.com

ونمایسیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیہ الرحمۃ آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت سے خواجه فانی زخود
باقی بحق قدس الله تعالے سرہٗ رسیدند مخدوم زاده پیر نظر قبول حضرت
خواجه واخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از خفیه تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما در ان ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که در ان
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثنائے باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سرہ آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را با ینچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشم واگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده را طلب نموده فرمودند با با احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

Marfat.com

بوده بامزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت سالهٔ این آستان
که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه سالهٔ او دم نیز ند پندارد دید
آن احوال از سر نهاده غلبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره با نجای رسیده
که در غلبات و استیلای آن حضرت خواجه جهته تخفیف مغلوبے ویرا طعام باز آ
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبے تصریح باینمعنی نموده
اند و نیز از مکتوبے که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویدا است ازان مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
حمد ست بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغرسن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلب داشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضاے کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
هم در آن زمان حیات خویش بعضے طالبان را حواله بحضرت ایشان ما کردند مخدوم
زاده نیز ازان جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابدساس
والد بزرگوار خود زد تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند آنجا مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

Marfat.com

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود و ترقی بسیار نمود در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد و انتهی و آثار فنا و تحیر بدو دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضے از ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضے همسایها بخدمت مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضے اینان را تهدید و تنبیه نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پر درد بر کشید و گفت ای فلان اگر در خصومت رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان سبارگش رفت که من ازان عرض خجل شدم و کینهٔ ملامت گران از دلم بکلی رخت بست و قوهٔ مدرکهٔ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق علوم هیئت و حکمت که زادهٔ طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبهٔ هندوستان کسی قوهٔ ادراک مسائل دقیقهٔ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و غلبهٔ انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش نموده اند برخوانندگان هویداست ما بفقرهٔ چند ازان کلمات ارجمند اکتفا نمایم در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعهٔ معارف فقیر است و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

Marfat.com

ازین دفترست که این مقام رابفرزندی ارشدی عنایت فرموده اندو داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت ست و استفادهٔ فرزندی اعظمی علیہ الرحمۃ از راہ تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد ست شبیہ ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیہ الرحمہ شبیہ بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند باد و برادر ارجمند او یکی از دوستان نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی اللہ تعالی عنہ باد و برادر خود محمد فرح و محمد عیسے سفر آخرت اختیار نمودند انا للہ و انا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ که اولا باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلبیہ را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی نپیچم گرم بیازاری ؎ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ؎ فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتے بود از رحمتهای رب العالمین درسن بست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بحد کمال رسانیده بود حتے که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تمام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که درسن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سرہ معالجه تسکین حال ایشان را بطعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که مجتبے که مرا بمحمد صادق ست بهیچ کس نیست و همچنین مجتبے که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

Marfat.com

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
هر یکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرح چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
در سن طفولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمودند
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنه که امانات را باهل

آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بمشایعت
ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زادهٔ بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول هشتصد و تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمهٔ چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان راتب گرفت و برفتند بعد
ازان وبا در قبیلهٔ ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

Marfat.com

تپ طاعون پدیدار گشتہ بود صحت یافتہ و در غلبات آن تپ دیدہ بودند کہ مخدوم زادہ
آمدہ آنہا را از دست جماعہ کہ بر آن بلیہ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون کہ ما
این بلا را برداشتیم شمار ابر مردمان چپیدن روا نباشد و یکی در خواب دید کہ ہر کہ نام
مخدوم زادہ نوشتہ با خود دارد از آن بلیہ بر ہد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشتہ می بردند و اثرہای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند
کہ در مقبرۂ جد خود قدس سرہ مدفون گردند حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در این باب
متوجہ شدند باین مکان شریف کہ الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکہ
قصۂ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از ہر نماز جمعہ
بزیارت روضۂ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز ہر صباح شنبہ
مع اصحاب حلقۂ ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبہ از احوال اخرویۂ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازہ کہ بتوجہ و دعای
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواہب الٰہیہ جل شانہ و عنایات کہ بظہور می آمد
مکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجہ
او بودم دیدم ہر لحظہ بانوار و آثار عجیبہ ظاہر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبہ کہ بر حمت الٰہی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زادہ قدس
سرہ بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل
داشتہ اند کہ از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد ب منہا قبلہ گاہا ارزے
جز آن نیست کہ ہیچ لحظہ و ساعت بخلاف رضای او تعالے نگذرد و آن میسر نہ مگر توجہ خادمان
آن درگاہ مددے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریمان کارہا دشوار نیست
الحمد للہ و المنۃ کہ بیمن توجہ شریف بطریقے کہ امر فرمودہ اند استقامتہ
دارد و دران کم فتور راہ می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزائد است

Marfat.com

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال
از بدن در نظر ممتاز می درآیند و این مقام را مقام بقا میداند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو
دهد تمامی کار میسّر نمیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود و بمنهاء عرضه داشت
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطے عظیم
روے نمود و دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقًا دو توجه مثلاً از جانب این
کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت
قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة وکدورة
من البدن و اللطائف و حصل فیها کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن
کله نورا مضیا اللطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبًا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی القلب
ظهر ان فی ذلک قلبًا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی قلب القلب ظهر أن فی ذلک قلب
آخر والتجلی علیه وهکذا الی غیر النهایة فلم ینظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولکن یتوهم الان
انه انتهی الی القلب البسیط ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

Marfat.com

کانت کلها تکلفات صرفه دکان بخطر اسم هذا المقام فما کتبها بسوء الأدب قبله گاها این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اظهر ۵ گر بر تن من زبان شود هر موی ۵ یک شکر تواند
هزار نتوانم کرد و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد حق
سبحانه باحسن وجوه این دولت عظمے میسر گرداناد بحرمة النبی الامی و آله علیه و علیهم من الصلوات
اتمها و افضلها حضرت سلامت و جماعة اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبها می انگیزند
آخر الأمر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندها ے اینجایی
همه عرض بندگی مینمایند و سجده و ذوق حاضر میشوند ب منها حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد چنان معلوم شد که حقیقة
محمدی علی صاحبها الصلوٰة والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گویا دریای
عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلے الله علیه وسلم نصیبے مفهوم نشد و این حقیر
نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماه معظم خیلے برکات
مفهوم میشود اخوی محمد سعید او ضاع همواره دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیة انتهی حضرت ایشان را قدس الله
سرهٗ العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه ست که اعظم آنها مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون در غایت
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باهم دریافته نقل آن یا فقره ازان دشوار
نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

Marfat.com

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفائے
گردار آراستہ اند ولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار وپنج ہجری شہر شعبان
بودہ وحضرت ایشان قدس سرہ میفرمودند کہ محمد سعید چہار وپنج سالہ بود کہ ویرا
رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی اختیار
گفت حضرت خواجہ را میخواہم من این حرف او را بحضرت خواجۂ خود قدس سرہ
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ہندی وحریفے نمود وغائبانہ ازما نسبت در ربود ونیز
حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضے مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این
مخدوم زادہ را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند در مکتوبے کہ بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ما قدس سرہ برنگاشتہ اند آنجا نوشتہ اند
فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند استعدادہای عجب دارند بالجملہ شجرۂ
طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سرہ اشارت
است عظیم بعلو استعداد فطرت ہمہ مخدوم زادہا ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بہ سن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداختہ حصہ
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سرہ وبعضے را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مہارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجہ والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفہ بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن ہفدہ
وہیزدہ سالگی بازدید شد گویا در ایشان بلوغ طبیعی ببلاغت معنوی توام گردید
از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقہ را از معقول ومنقول بمہارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبرہ تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرمودہ اند از آنجملہ است تعلیقات

Marfat.com

مشکوۃ المصابیح کہ دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ ائمہ حنفیہ است
غایۃ سعی مبذول داشتہ اند بعضے علما کہ مطالعہ نمودند بغایۃ پسندیدہ زبان ثنا
و دعاے ایشان کشودند روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما، از ایشان مسئلہ مشکلہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آن زار در غایۃ تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زادۂ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدۂ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کردہ بود
و علما و مشائخ آن بلدہ را و نیز اکابر بر تزیل آن زار دعوت نمودہ بود دران محفل متقربین
سجدۂ تحیت و سجدۂ عبادت دقایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زادہ با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از ہر علم تقریباً بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبۂ علم از قوت علمیۂ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس بنظارہ
در آمدند و برخے کہ بہ خصوص مشار الیہما را نمی شناختند می پرسیدند کہ این دو عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
ازان صدف ولایت این قسم در ہدایت چرا بظہور نیاید و نیز این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
بتقریب عدم رفع سبابہ در تشہد بمذہب مختار حنفیہ رسالہ بگاشتہ بودند و فرمودند
مقصد آنست کہ اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای کہ مثبت رفع سبابہ بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس اللہ تعالے سرہ بتقریب
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواہیم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علے الاحسان این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ سبتہا اصیل

Marfat.com

رسیدند چنانکه ابتدار سلوک وظهور جوش وخروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی
بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود و چون سایر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد چندان که غلبه میکرد بدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکے از یاران را باین خصوصیت روی نداد ان شاء الله که و نیز بولایت
فاضله مشرف گردد بعد ازان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و در یکے از اسفار که این دو
مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سرهند
ماندند بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم و معرفت
شگرف بحضرت ایشان رجوع میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مدعا
بمشار الیها رقم فرمودند الحمد لله والصلوٰة والسلام علی رسول الله فرزندان

در مکتوب هفتاد و هشتم در جلد ثالث

گرامی ہرچند مشتاق وخواہان صحبت ماند وماہم آرزومند حضور وملاقات
ایشان اما چہ توان کرد کہ جمیع آرزوہا میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتہی
السفن ۔ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میدانند وکیساعت
این عرصہ را بہ از ساعات کثیرہ امکنہ دیگر تصور می نماید اینجا آن میسر است کہ در جاہائے
دیگر معلوم نیست کہ تمثال آن میسر شود علوم ومعارف آن موطن جداست واحوال
ومقامات این مجموعہ علیحدہ منعی کہ از جانب سلطان ست آنرا در پردۂ کمال رأفت
ورضامندی مولائی خود میدانند جل شانہ وسعادت خود را درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کاروبار ست ودرین اوقات پر تفرقہ
غرائب غنج ودلال لیکن ہر دولت ونعمت تازہ وبوالعجب کہ روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند واز دوری ونایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انکارم کہ شوق من بر شوق شما چرب وغالب ست ومقرر ست کہ آنقدر کہ پدر
خواہان پسر ست پسر خواہان پدر نیست ہرچند قضیۂ اصالۃ وفرعیۃ تقتضی عکس
اینمعنی ست چہ اصل را احتیاجی نیست وفرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاہ
چنین آمدہ واشد شوق اصل را ثابت گشتہ آمی مصرع در خانہ بکد خدای ماند
ہمہ چیز پ والسلام ودر دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف فاصہ بیشتر نامزد
این دو تخل برومند بوستان ولایت میکروند کما لا یخفی علی ناظر یہا در سفر اجمیر
کہ این بندہ در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود کہ در ہر چند روز ایشان
این مخدوم زادہ را بفیض خاص ونسبت مخصوص سرافراز میساختند روزے فرمودند
گویا این سفر اجمیر بہ اے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود ووقت دیگر در علو
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی ہیچم رفتن قریب مینماید میخواہم محمد سعید چنان
شود کہ تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زادہ رسانید

Marfat.com

به لیست و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر مزار مجدد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری حواله قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدومم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمی داند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط بامر شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیضان و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر را خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات باندک حضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد ازان [ باقی در صفحه ۴۰۴ ] است اما هو عرضداشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که متربص هلاکت و مرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد باوجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پرساختن گرفتند بنوعی

Marfat.com

که کیفیت آنرا نمیدانند که چگونه بعرفان رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشت تند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظرست ثبوت
مجدد هم منظور گو میاشی خالی را پر کرده اند و گران باری آن واضح ست فردای آن روز
دیدم که آئینه گوران مینماید که روی من داغهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمی درآید و یارم
که آئینه در کمال صفائیست دانستم که رنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو دران مصفا ظاهر شد غائی الحال
تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرآت شمی مغائر شمی ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود مختلط بود آئینه برمثابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف گشت دیدم آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم همی ایستد
ظاهر شد که نهایته اطلاق انا بقای عدم ست که ملتبس بباطل ست چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود به وجود همیشه خود حاضر ست بصفت
آنحضرت امیدوار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد آنگاه حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود در وازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام و حدت در زد حیران
شدم که باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدر وازه خانه آمدم که بگشایم او
در را بجانب خود می کشید و من بجانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

Marfat.com

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از انکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروے زدم و براندم بدین تقریب بعضے ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبے بخانهٔ
خواب خود را زکشیده بودم و القایمی آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف
کند من کلمه لاحول ولاقوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه باد دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی اجلاوطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکے را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین تسبیب رسانیده ایمعنی نیز مصدق
فرموده ایشان گشت و ایضاً حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته
اند که روزے احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلا مجال مخالفت ندارند الا
ان بیشمار بی شمار دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلے گرزی ست آهنے که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنے ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از

Marfat.com

تولد او بچند ماه بعد از رحلت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان ست و نیز آنحضرت در مکتوبی برگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و نیز بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ؎ چون زلیخا کز سپندآن تا بعود پنام جمله چیز یوسف کرده بود پذا انگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بلندی استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در همگی استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدء حال ست از تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند باز زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم ست تا بتوجه شریف آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال و منویر بال سرگرم می بود اما بعد از فراغ ازان همگی خود متوجه این گردید تا بعنایت الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت بل مخلصان امید دارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

Marfat.com

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانی نیست حضرت ایشان ببشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
نیشوی واین سخن را از من یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید روزے از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سرّه العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم نسبتهاے ما را یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفضل لجدی الوقایه سبقاً سبقا
وکنت اجری فی میدان حفظها طلقاً طلقاً حتی الفق اتمام تالیفه مع تمام حفظی راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید وبرادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که ازانجا آشنایان ذوالاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشایان پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتے که داشتم ازمن جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجاے
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزند
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائله کنایه از
معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصه مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق خلعت
کردد امید وارست که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

Marfat.com

فقیر بتضرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابت می فهد و فرزندی را مستحق
این دولت می یابد ؎ باکریمان کار ها دشوار نیست ۔ اگر استعداد ست
هم داداوست تعالے ؎ نیاوردم از خانه چیزے بخویش ۔ تو دادی همه
چیز من چیز تست ۔ و بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر و لالت نموده
نوشته اند قال الله تبارک و تعالے اعملوا آل داؤد شکرا و قلیل من عبادی الشکور
میدانند که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح و القوی
الظاهر و الباطن الے ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر و الله سبحانه
الموفق انتهے بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادها بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیه موعوده مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت ست
وغیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
فرو البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این را همواره جاری دارد
وازان دو سرچشمه زلال کمال بکام متعطشان این راه رشحه برساناد و هم از
عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
افادهٔ طلبه علم و افاضهٔ طالبان حق و التزام اوراد و افیات در اندک روز حفظ قرآن
مجید نمود و ما شا الا من اعطاف الله سبحانه و الطافه مخفی نماند که این
مخدوم زاده را غایته اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضے را از انها در بیاضه خاصه
خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتے داشتند و محرم میدانستند
باکثر آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضے اجازة فرموده و بعض ازان در

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی ازانہا چنان ست کہ افشار ابر
نمی تابد از بعض آخر کہ توان اظہار نمود این برکات پنجگانہ تبرکاً بمنصہ تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضہ بودن قبر کہ در حدیث آمدہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ
آنست کہ حجبے و مسافتے کہ میان آن بقعہ قبر و جنت بودہ مرتفع میگردد و ہیچ
حجاب بے و مانع میان آن ہر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعہ فنا و بقای بجنت پیدا میکند
فافہم و ہذا معنے قولہ صلے اللہ علیہ وسلم ما بین قبری و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ
این قسم روضہ خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعہ تابد می شاید ب ۲ حیاتی کہ بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی کہ بہ برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکہ
بادی حرکتے بود حق سبحانہ حکیم مطلق ست و موافق ہر محل حیاتی دادہ است
و در برزخ از حس چارہ نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت ہیچ در کار نیست
ب ۳ علم کہ عبارت از انکشاف ست دو قسم ست کہ یا انکشاف احاطہ بود و قسم
دیگر آنکہ محض انکشاف باشد علمی کہ ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی کہ بوجوب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطہ
آنست کہ کیفیت در درک نہ در آید و رویۃ اخروی مماثل قسم ثانی ست کہ آنجا محض
انکشاف ست بی آنکہ کیفیتے معلوم شود و چگونہ معلوم شود کہ در ان حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانہ ب ۴ در مقام رضا کہ فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضائے حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانہ
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چہ اول رضای حق ست بعد ازان رضائے
عبد کما قال سبحانہ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمہ
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خواندہ فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

Marfat.com

ملک مراد میدارند و استناد را مجازی میگویند اما مرا روزی درین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا دران که او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتے خواهد بود
متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گویند من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص مخصوصان ست که میان او تعالی و ایشانان امورے میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد و مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الایة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی باوفی تاویل وتوجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان قلم عرضه داشت نموده اند بانضمام دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال و اسرار ایشان ست اکتفا نمایم بسم الله عریضهٔ اولی عرضه داشت
بندهٔ کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبهٔ علیه میرساند
سرفراز نامهای گرامی پے در پے رسیده معامله را از مفیض ماوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فیاو
بقای بآن نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه دستور نمیدید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیلهٔ توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می برند
هر چند ندانند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیتی و حالاتی درین میان میدهند که دوئی

Marfat.com

است نہ بیانی ؎ من نہ باختیار خود دیر رسیدم از قفای او و آن دو کمند عنبرین
میکشدم کشان کشان ۔ حق سبحانہ بتوجہ عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زدنی علما متعجب معاملہ ایست کہ باوجود ورود این احوالات بعضے از اوقات زوفور
قبض آن قدر مینماید کہ گویا ہیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصہ تازہ
میگردد و کیفیات مخصوصہ جلوہ گر میشود وجہ آن چہ خواہد بود این قدر میدانند کہ ما
اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک و ازین معاملہ
مناسبت خود را براہ انابت پیش از راہ اجتماعی بینند و اجتبار اطفلی میدانند دل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی می دہد کہ بندہ را بخواست چہ کار ہر چہ عنایت فرمایند بآن
راضی باید بود حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ شمہ از محبوبیت ذاتی بتوجہات علیہ آنحضرت عنایت
فرماید العبودیۃ عریضۂ ثانیہ عرضہ داشت کمترین بندہا محمد معصوم بدرود عرض
خاک نشینان آستانۂ علیا میرساند سرفراز نامۂ عالی کہ دران این عاصی مہجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساختہ بودند شرف ازدرود آن یافت
؎ من کہ باشم کہ بران خاطر عاطر گذرم ۔ لطفہا میکنی ای خاک درت تاج سرم
قبلہ گاہا از احسانہای او تعالیٰ چہ توان نوشت و بکدام جوارح سکافات و شکر او سبحانہ
توان بجا آورد و مگر آنکہ خود را خاک سازد بلکہ از خود نامی و نشانی نگذارد و ہنوز حق
آنرا بجا نہ آوردہ باشد چہ ہر عبادتے کہ باین طرف منسوب بودہ باشد
البتہ قاصر ست و معیب و نقصان متصف اللہم لا احصی ثناءً علیک انت
کما اثنیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفۂ جدیدہ را الحوی خواجہ محمد
ہاشم از آگردہ فرستادند علو درجۂ آن نہ بآن مثابہ است کہ فراخور فہم ہر نالایق
باشد و آنچہ اندراج یافتہ کہ افراد عالم ہمگی ظلال اسماء و صفات واجبی ست
عز شانہ پس ہمہ اعراض بودند کہ جوہرے درمیان اینہا کائن نباشد

Marfat.com

تا قیام اینہا بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نماز
تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنے افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و بتمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت ہر چند قصد عروج مینماید دولہ آنست کہ از ذات مجرد بہرہ یابد میسر نمیشود
و ہر چند میرود ہمہ در اصول خود میرود و در اصول اصول الی ما شاء اللہ تعالی و مشہود
گشت کہ تا ہر جا میرود ہمہ در وجوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و
ذات غرشانہ ما وراء و راست چہ اطلاق اصل و ران حضرت جل سلطانہ ساقط ست
آخر الامر معاملہ بیأس رسید و بیقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و
اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواہد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امرے دیگر باید کہ نصیبے از حضرت
ذات فراگیرد جل سلطانہ دران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
بن العربی قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست
کہ بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چہ اصول را دران حضرت راہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد و وراء الورا ست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست و انچہ حضرت ایشان نوشتہ اند کہ این قسم بزرگ در یک عصر
متعدد نمیشود و علاوہ یأس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد و ایام
یأس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بکدام اعتبار خواہد بود یا فرق اصالۃ و تبعیۃ باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود کہ بادی در و دل تواں درمیان آورد

Marfat.com

بحکم حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا جاءہم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوبے کہ نامزد این فقیر گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مکرر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امیدوار ست کہ ازین معمّا وے بکشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہے
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والامقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ ببعضے امور کہ فقیر را بصدقۂ
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آرد کہ از انجا
بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الجواب ہو الحمد للہ رب العالمین
والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقے پیوستہ باشند و
از جزئے بکلے واز آنجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرۂ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطۂ
ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطۂ مذکور نفوذ
کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ
ولو فی الجملہ فراگرفتہ باشند واز خلیل بہ حبیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوٰۃ
والتسلیمات وعلے محبیہما مصرعہ باکریبان کارہا دشوار نیست ہ از علو فطرت
ومحبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے راکہ تمام قابلیت خود را بر زلات

Marfat.com

ومعاصی صرف نمودہ چہ یارا کہ این مطالب ارجمند را توان حظور نمود این
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند کہ بیان واقع ست آرے اینقدر
مے یابد کہ باوجود این ہمہ ناقابلے وعصیان مرّے ونشاء در نہاد او ودیعت
نہادہ اند کہ ہستودع را از حقیقت آن کماہی اطلاع نہ دادہ اند ہموارہ
واآنہ نشاء خود است وہمہ وقت عاشقیہا باوے درمیان دارد بلکہ آن سرّ
نزد مودع آن انکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے غایات وہاب
العطیات آنکہ آنمعنی کماہو در ظہور آید واز سرّ بعلانہ کشد واز قوۃ بفعل آید
وما ذلک علی اللہ بعزیز پروردگار این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی
بخش واین مرغ شکستہ بال را از قفص وارہان تا بے مزاحمت اغیار
بستہ ملک آن نشاء بل نشاء آن باشد انہ قریب مجیب انتہے
مکتوبۃ اللطیف مخفی نماند کہ حضرت ایشان رارضی اللہ عنہ غیر ازین سہ
فرزند کہ ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وہستند
یکی شیخ محمد فرخ بود دوم شیخ محمد عیسے رحمہما اللہ کہ در زمان حضرت ایشان
بار فاقت برادر اعظم قدس سرہ سفر آخرت اختیار نمود وندا حوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیدہ بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی اللہ
عنہ در ضمن احوال مخدوم زادۂ بزرگ مذکور ست وباعث تسمیۂ آن
مخدوم زادہ بمحمد عیسے آن بودہ کہ آنوقت کہ این فرزند در رحم بودہ حضرت
عیسے علیہ السلام بحضرت ایشان ظاہر شدہ فرمودہ اند کہ در خانۂ شما
پسرے متولد خواہد شد مسمّے بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف کہ در حین
شیر خوارگی کہ نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاہ محمد یحییٰ
است طوّل اللہ عمرہ اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زادہ

Marfat.com

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
راشاه خواندی بود وجه تسمیهٔ ایشان به یحییٰ آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسرے
آید یحییٰ اسمک یعنے نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بآن مناسبت بشارت
بآن نام مسمے گردید و همواره از سموّ فطرت و علوّ استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به پنج سالگی تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در ان سن گودکی از و تحصیل علم
رغبتے و محبتے دیده می شد و با وستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده وقتے که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنابر سببے آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر مارا یاد نکرده بعرض رسانید که در پنج
چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
اوستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آرے چرا همچنین نبود که از طبقهٔ علماست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود در وزے فرمودند بخاطر آمد که محمد یحییٰ نیز چون برادران خود از ین نسبت
بهره در گردد اما چه باید کرد که او طفل و معامله اجل مابس تردیک این بگفتند

Marfat.com

واز لبس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
از تمامی حفظ قرآن به یمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
چه منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
و نشر علوم بر منصهٔ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و تبتل و
آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
در رعایت این طریقه علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیهٔ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرهٔ حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حبالهٔ نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک
گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخواند امید
که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
به سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه
سوم در حیات و از صالحات و السلام والاکرام

## فصل یازدهم در بیان احوال خلفاء حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوهٔ صفا کیشان میر محمد نعمان سلمه الله تعالی

والد آنجناب خدمت شمس الدین تیکے معروف
بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و اشالها و حید الدهر

Marfat.com

ومولد ومسکن و مدفن ایشان بلمده کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
بوده اند واز مشاهیر آن روزگار ودیاریکی از قدمای آبای ایشان غزنی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی روایات
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدی در رسید که دران وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی برجستند وهیچ المی بجسم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود وعرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سرّه رسیده اند
ورساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالبًا نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقرا را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانه وتعالے شمارا معزز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلما
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتے در غایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقے نمود بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار بیکے از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین وار

Marfat.com

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنہ اربع و تسعین تسع مائۃ خدمت
مرشدی میفرمودند کہ مرا بوالد خود ہمین اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزے یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعہ دیدم فرمودند
کہ بمحمد نعمان گو کہ چرا بما این ہمہ سستی اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ سبع و سبعین و تسع مائۃ پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ بخواب
دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد او را اسمے باسم ما
گردان مرشدی میفرمودند ہم در ایام صبے بعضی فکرتہا و حیرتہا مرا فرو میگرفت بعد
از آنکہ در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
کہ فکرتہا و حیرتہا نیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در ملتج بخدمت
عارف آگاہ امیر عبید اللہ ملتجی عشقی رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ باشارۂ آن بزرگ
انابت نمودہ اند چون بہندوستان آمدہ اند نیز از وفور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند
از بعضے درویشان تعلیم اذکار گرفتہ بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہ
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذکر و مراقبہ طریقہ شریفہ نقشبندیہ
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقہ تمام بسر می بردند از ان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرائے
مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرا ی
خانقاہ شدہ تہائی فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ
ہر یک مستعد گردم حضرت خواجہ چند تن از فرزندان و اصحاب خود را تجویز نمودہ اند
درین اثنا یکی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال ست

Marfat.com

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن ما اند یعنے ماجر ربدن
خود را باین امور قرین نگر دانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قهقار فتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بأمر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرهٔ ایشان که از
صالحات خداوند حالات و جذبات بوده رنجور شده والدهٔ ماجدهٔ حضرت خواجه
بعیادت او آمده انداز رایحهٔ گریبهٔ آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجهٔ من و نور دیدهٔ من این جماعته
که مرید شده اند کشتے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی اوقات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجهٔ خود
قدس سرهٔ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانهٔ صف خواستم نظرے به آن قبله حقیقی
کرده احرام بندم بمجردے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
واز همین این نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجهٔ بزرگوار خدمتگارے دبید اے یکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فروگرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

Marfat.com

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده ورشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده ازز بان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّهٗ در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند وجمهور اصحاب را بایشان سپردند وهر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند وایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما منمائید دران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هرچند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه ازروی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران تابیدگان در ضمن ایشان کم ست واز کمل اُولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد درست ونیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم واظهار عجز ونیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مائی الحال چند گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ماقدس سرّهٗ به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته ولیها وغریبیها وبی نصیبیها وبی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند ومعروض داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبتے باُولاد سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم دارم بصدقهٔ آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این عریضه رقت روی داده فرموده اند میر پیدلی مکنید که حضرت خواجهٔ ما رضی اللہ عنہ حاضر اند انشاء اللہ خوبتر خواهد شد ونیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس سرّهٗ میر را

Marfat.com

باما مناسبت دیگرست باجملہ سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ در کنف تربیت گرفتہ بسر ہند بردہ اند و مرشدے سالہا در آستان آن قدوۂ حق پرستان گذراندہ دیدہ اند انچہ دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالی سرہٗ ضعفے روی دادہ بتصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد واز غلبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم باہل آن میسر نشود بران آمدہ اند کہ بہ بعضے خلص اصحاب این نسبت شریفہ را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زادۂ بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ اللہ ندیدہ اند و بعضے احوالات کہ مناسب استعداد این دو عزیز بودہ بر ہر یک افاضہ فرمودہ اند بعد ازان حضرت ایشان را صحت کامل روی دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این نسبتہا در ین ضعف بشما یان متلقی گشت آن بودہ کہ بعضے احوالات عظیمۂ دیگر بما مودع بودہ کہ ورود آن موقوف باعطائے اینہا می بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را بہدایت طلبۂ برہانپور مرخص گردانیدہ اند و این اجازت نامہ رقم زدہ ہو اللہ لا الہ الا ہو نحمدہ و نصلی علی نبیہ و نسلم علیہ و علی آلہ الکرام و بعد فان الاخ الصالح السالک طریقۃ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان وفقہ اللہ سبحانہ و ایانا لمرضاتہ لما دخل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ المشایخ النقشبندیۃ و سلک طریقتہم العالیۃ قدس اللہ تعالی اسرارہم و ظہر منہ الانتفاع للطلبۃ اجزتہ بتعلیم طریقۃ ہولاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازۃ الاستقامۃ علی الشریعۃ و الثبات علی الطریقۃ و الحقیقۃ و السلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات دو بار سیدے مرشدے بآن بلدۂ معظمہ رفتہ اند چون دران شہر مذکور مشایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسی روح اللہ روحہما این طریقہ از مرشدی تربیتی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبۂ ثالثہ بمشیخت آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ بمرتبہ ہائے

Marfat.com

سابق نماند انشاء اللہ تعالے سبحانہ چون سید درین مرتبہ بشہر بر ہانپور رصانہا اللہ وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور در آمدند بحسب اشارات و عنایات بتوق مجلس ایشان آنجا در گرفت کہ بتحریر نگنجد دیدہ نشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند ناگاہ جذب وحالتی ایشان را روے میداد کہ از غایت سکر و بی آرامی جامہا پارہ میکردند وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بر ہم افتادہ بودند ومصدوقہ این مصراع سید قاسم تبریزی رحمۃ اللہ کہ ع در میان شہر و در ہر گوشہ غوغای اوست بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضے مریدان مشایخ عظام آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند و بسا مفسدان بصلاح رسیدند و بسیار ہشیاران بادۂ بیخودی وجذبہ چشیدند و درین اثنا عنایت نامہ از حضرت ایشان قدس سرہٗ بسیدی رسید کہ ایں فقرہ از انست روزی بعد از نماز بامداد در حلقۂ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواہست توجہی بجانب شما پیدا شد و در رفع بقایاے آثار کہ بنظر می آمد گشت و اہتمام در رفع ظلمات و کدورات کہ محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچہ در آفتاب ہدایت ودیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتے کہ در جانب کمال ہیچ متوقعی و منتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک و یأخذ بقدر وسعہ شیئاً فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیۂ این معنی را در نظر داشت تا یقینے کہ مصداقست حاصل آمد الحمد للہ سبحانہ والمنہ علے ذلک حصول این دولت تأویل آن واقعہ ست کہ شما دیدہ بودید و حصول آنرا بمبالغہ و تاکید مسالت مینمودید للہ سبحانہ الحمد والمنہ و ام شما بتمام أدا یافت و موعود منجر شد و معہود موفی گشت امید وارست کہ تکمیل باندازۂ این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد انتہی

از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قوی و ضعیف چہ گوید و از ہستیہا و بے

تکلفہائے آن عنصر لطیف چہ در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان کہ شامل این بیچارہ دل آوارہ گشتہ چہ بنگارد و این ذرۂ ناچیز تجدید توبہ و انابت بخدمت این عزیز نمودہ و در بدایت تعلیم ذکر این طریقۂ علیہ از ایشان أخذ کردہ بمین صحبت ایشان از وضع سپاہ بشیوۂ أہل خانقاہ درآمدہ و بدلالت و سفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیدہ و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء و سلمہ اللہ علی رؤس الأحبار و امید وار ست کہ بحکم واقعۂ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این بزرگان و جب قبول او سبحانہ و تعالے و حبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم گردد و آن واقعہ اینست کہ سیدے فرمودند آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ تعالی عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب نمودہ فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد ست مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکہ مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون این کلام از ان حضرت شنودم شکر ہا در دلم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بر ما فی الضمیر من مشرف شدہ فرمودند رد و قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار ست فرمودند شبے از صفحۂ مسجد جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ و شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان از ان افتادن مسرور شدم کہ شکرانۂ آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ از ان حلوا تناول نماید بہشت رود و نیز روزے باین حقیر بتقریب بزرگیہای حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند دران ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزے

Marfat.com

در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلائق زیر آن
بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روئے
ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم میکند و بدان عمل مینماید
و همچنین هر که در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارهاء
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات و کلیات
کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند
که چندین راقیر میدانند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شبے با جمعے از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدے
بمنزل یکے از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط حلته بجا آورے چنان کرد و بعد از ساعتے شوربرخاست
که بزے را درین میان بجیرے که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی
که در ساعتے از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه هیچ کرمے به
گوشتهاے دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این
ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلاد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانهٔ
این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان و یرا ذبح نموده اگرچه تحصیل
علوم ظاهر سیدی را کمتر ست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
علوم حضرت ایشان قدس سرهٔ حدت بصرست و حضرت ایشان نیز
مکرر سیدی را بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

Marfat.com

کثیره در جواب اسولهٔ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کمالا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریهٔ راه را در ضمن دوازده برکته
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ۱ از تکثر طلاب و ترقیات آنها
نوشته بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریهاست
و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز مؤید این معنی ست لیکن باید که منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکته خود بود مبادا که ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان
برودت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر دیبر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید
کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عجب گشاده گردد بلکه باید که بحکم الحیاء شعبته من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور را عمال و متهم داشتن نیات
ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمهٔ هل من مزید مرطوب باشد ب ۲
ای برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامته بر
شریعت بحدی که بر ترک ادنی ادبی از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بر وی مجال اعتراض
نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
الله سبحانه این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیده بودند که اسمائی که مبادئ تعینات انبیا
علیهم الصلوٰة والتسلیمات اند همان اسمای مبادئ تعینات اولیاست
یا نه و اگر هست فرق چیست ای عزیز مبادئ تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

Marfat.com

کلیات اسماست ومبادیٔ تعینات اُولیا جزئیات آن اُسماست کہ در تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن اُسما ہمان اُسما است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ المقیدۃ بشئ وچون اُولیارا بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ ملحق خواہد بود این فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود ب۴ عمل آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع ست برسبیل عبادتست یا برطریق عرف وعادت عملے کہ برسبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و در منع آن مبالغہ مینمائیم کہ احداث در دین ست وآن مردود است وعملے کہ بنا بر عرف وعادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغہ نمی نمائیم کہ در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است نہ بر دین وملت چہ عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست وہمچنین در یک بلد وباعتبار تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع ست مع ذلک رعایت سنت عادی نیز ثمر نتائج ست ومنتج سعادات ب۵ از فرق میان حصول ووصول سوال کردہ بودند اے برادر حصول باوجود بُعد متصور است ووصول متعذر عنقارا کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت کہ عنقا در مدرکہ ما حاصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ عبارت از ظہور شی ست در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت رابر نتابد فافہم قاب۶ شکر این نعمت عظمےٰ بکدام زبان بجا آورد کہ حضرت حق سبحانہ وتعالے مارا بعد از تصحیح عقائد بموجب آرائے اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالے سعیہم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

Marfat.com

مشرف ساخت واز مریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گرداند
نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر ست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وار اند للمرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب وخاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود ومراعات این طریق نکند وامور محدثه
درین طریق اختراع نماید وبه اعتماد منامات ووقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهتر ست یا تلاوة قیام نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی واثبات در
رنگ وضو ست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معاملهٔ نفی باتمام نرسد غیر از فرائض وواجبات وسنن
هر چه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی واثبات است بعد ازان بعبادات وحسنات دیگر که در رنگ غذاے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا که تناول نمایند
فاسد ومفسد است ع هر چه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر ونقص ست باعکوس صور
علمیهٔ اسما وصفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایته ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند وآن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخیص وتمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست وقیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه واین چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

Marfat.com

که به هیولی گفته اند و تشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعته
فساعته از ماسوای اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات و اجبی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد لان
ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجائی میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است
مر عکوس را روبا ستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خودند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است ب ۹ چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه ظلیت
و بی توهم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلای مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد در هیچ وقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت بتمام از نظر او میخیزد و
جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او آنی بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
ب ۱۰ بدانند که هر شی بماهیت خود آن شی ست و از برای ثبوت ماهیت مر آن شی
را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

Marfat.com

در کارست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نہ آنکہ ثوب را ثوب سازد و
لون را گر دانند کہ آن محال ست کہ تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکہ در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد کہ شی بماہیت خود شی ست و یعنی
در نظر کشفی در ظل شئے و عکس مفقود ست کہ عکس و ظل شئ بماہیۃ ظلی و عکسے خود و
ظل و عکسی نیست بلکہ بماہیت اصل خود ظل و عکس گشتہ است چہ ظل ماہیت ندارد
ہمان ماہیت اصلست کہ بظل خود را ظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود و چہ ظل بااصل ظل ست نہ بہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانہ است ناچار افعال کہ اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و ہمچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانہ ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانہ اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالے بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالے
کہ در حیز تحریر و بیان آمد ۱۱ پرسیدہ بودند کہ چون اشیا ظلی بماہیت خود
اشیا نباشند بلکہ ماہیت اصل خود پابودند باید کہ مشار الیہ اشیا بلفظ ہو و انت و انا ہمان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات کہ بآن اصل ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در
انا الکل و انا نائم بدانند کہ ظل فی الحقیقۃ ہر چند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگر چہ در مرتبۂ حس و خیال بود ہمیشہ برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقہم اللہ بداز اکوست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظۂ اعتبار ظلیت روا ست
و ہر مرتبہ از وجود را حکم جداست و ہر چہ در خدا کم ست نہ خداست جل و علا ۱۲
بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانے کہ از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفتہ
میشود آن کمالات داخل دائرۂ ولایات است و چون این تمیز برطرف شود و

Marfat.com

واین تفصیل کم کردہ معاملہ بہ اجمال وبساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبۂ
نبوت بود دران مرتبہ نیز ہر چند وسعت ست ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد وکہ دریابد ربنا
اننا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ ومجاہدات
شدیدہ وخداوند کرامات ظاہرہ وخوارق باہرہ واحوال عالیہ ومناقب فاخرہ
وحاوی علوم وحافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول ومنقول فروع
واصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آنجناب بگرفت خود را باستان
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ وے از غایۃ تشرع جویاے مرشدی بود کہ در علم
وعمل وکمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم یگانۂ زمان خود باشد وبر ہمہ
ہمویدا بود بل اشہر من الابیضا کہ درین امور سرآمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس اللہ سرہ الاقدس پس خدمت شیخ سالہا بانکسار وذلت وافتقار تمام
در عتبۂ علیہ گذرانید چنانکہ دران خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر کسی را
بیمقداری شیخ طاہر دیگری نمی نمود وبسیار بودی کہ از درویشان التماس آن نمودے
کہ کناس را منع کنند وتطہیر خلا ہا را باد وا گذارند وایضا خدمتش در تعلیم وتفہیم صاحبزادہا
کبار سلمہم اللہ سبحانہ جہد بلیغ وسعی تمام مبذول داشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
زادہا مکرر شنودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما یان نہ آنقدر ست
کہ از عہدۂ شکر آن توانیم برون آمد جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء روزے حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمد یحیے را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسپاریم کہ چون در انش
از ہیمنت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وہیبت آنحضرت آنقدر

Marfat.com

برشیخ مستولے بود کہ بتحریر نگنجد چنانکہ روزے حضرت ایشان آنجناب را امر
باماست کردند رنگش بگشت ولرزہ بر اعضاے او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان زمان قراۃ در گلویش گرہ می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل بمین نظر اکسیر فاعلست
آنحضرت قدس سرہٗ رسید بجائی کہ رسید اما در اثنای راہ سلوک گمی
کار بتقدیر وحکمت ملک الجبار او را بلیۂ عظمے روے دادہ بود ومحل آن قضیہ آنکہ
روزے حضرت ایشان قدس سرہٗ از حلقۂ ذکر برخاستند وفرمودند کہ درین
حلقہ دیدم کہ بر جبین یاران نقطہ شقے مرقوم ست ازین سخن بر ہمہ یاران ہیبت عظیم
مستولی شد واز خوف وخشیت ہر کدام برخود لرزیدند وآن شخص شیخ طاہر
بود ومتحمل آن مکشوف لغزشہاے عجیب از شیخ بظہور آمد پس حضرت ایشان
کہ گنجور گنجینہ رحمت رحمن بودند دعا وتوجہ خلیہ بر رفع آن بلیہ گماشتند تا
آنکہ حضرت حق سبحانہ بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامۂ اجازۃ او باین قضیہ ایما نموده اند وایضاً در
مکتوبے بتقریب بیان قضاے معلق ومبرم اشعار باین امر فرموده برگماشتہ
اند بسبب کہ چون متوجہ رفع این بلیہ شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامرے
ندیدم مبرم دانستم حیرت روے داد چہ بآثار واخبار واجماع امت معلوم
داشتم کہ بر قضاے مبرم تغیر روا نبود ودرین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سیّد عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہٗ العالی بیادم آمد کہ فرموده بگیس
را در قضاے مبرم تصرفے نیست مگر مرا گفتم الٰہی چون یکے از اولیاے ترا
این دولت میسر بود من نیز امید وارم وا لحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانا نید کہ قضاے معلق دو قسم ست معلق

Marfat.com

است که تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست که تعلیقش در علم
ماست این قضیه و آنکه شیخ عبدالقادر را دران تصرف عطا کرده ایم داخل
قسم ثانی نست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتهے ماحصل من
کلامه الشریف و نیز روزے شیخ طاهر را در ایام گرمی کارا واز غلبهٔ حال بر زبان رفت
که اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند میسّر نشود که من فانی
شده ام واتفاق این طایفه است که الفانی لایرد واین شطح او را یکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرّهٗ رسانید در جلالیت رفته سلب احوال او نمودند
شیخ بیچاره بصد اضطراب چون ماهیٔ بے آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلهٔ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمهٔ او کشیدند
و باز به نسبتش رسانیدند بالجمله بعد التیا والتی شیخ مشار الیه را حضرت ایشان
قدس الله سرّهٗ باحوالات علیه نواخته بخلافت تعلیم طریقت در سلسلهٔ شریفهٔ
نقشبندیه سرافراز ساخته بارشاد طلبهٔ بلدهٔ لاهور رخصت فرمودند اگاه از
طریقهٔ قادریه نیز مجازش گردانیدند شیخ به بلدهٔ مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے را از برکات وافاضات خود بهره ور ساخت این فقرات که
از عرائض او منقول میگردد مبین علوّ حالات و فور برکات اوست ب منها
بعرض اقدس میرساند چون از ان آستانهٔ علیا متوجه اینجانب شدم در هر قدمے
با خود میگفتم اے ناداں مقصد خود را پس گذاشته کجا میروے اما از غیب
کسے میگفت راهی شو بالجمله کشان کشان باین شهر آوردند در گوشهٔ مسجدے
حیران نشستم ناگاه روحانیت حضرت خواجهٔ بزرگ رضی الله عنه ظاهر شد با
گشت که در پے کارے که فرموده اند باید شد امتثالا لامره وامر کم چندی را مشغول
ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیده بمجرد شغل دادن

Marfat.com

در تمام بدش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاہ شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور ہا بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصًا مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیز ہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام برد و مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہ وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
بسبحانہا حضرت سلامت سگان آن درگاہ را از نسبت مریدی ما نا
قابلان را ہزار عار ست فکیف کہ خود را در زمرۂ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض ست و ہر چہ از ینجاست شر محض پس
مایان را بان عتبۂ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت بر داشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گر ند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصًا
حضرت خواجۂ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقۂ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پچندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہا می نمودند
در عشرۂ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بہ تشریفات نوازشند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورۂ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد ازان روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
بنورے کہ از ان روضۂ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

Marfat.com

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد ازان ظاہر شد کہ حجب بتمامہ از روے
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکار گشت مکالمہ و محادثہ نیز
وقوع یافت بعد ازان جہل و نکرت صرف روے نمود و حالانہ وصل ست
و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب بہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
سبب منہا از کثرت تقصیرات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد با این ہمہ
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین ہر
یک از نسبت ثلاثہ یعنے نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ نوبت بنوبت
روے میداوند احیاناً بہم خلط می شدند گاہ غالب و مغلوب نیز می بوودند المحال
ہر سہ نسبت یکی شدہ اند مگر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلبہ میکند و سیر در نسبت
نسبت مشائخ کم شدہ است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز ہمچنین مترتب میشود انتہی در اثنای این
گرمی ارشاد ہدایت خدمت شیخ از وفور بے تعینے و تفرید دل شیوہ پیش
گرفت کہ آیندگان کمتر سنجد متش باریابند بعد از استماع انعنی و وصول عریضہ او

حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد للہ و
سلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوۃ و التذاذ یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود و
اے برادر حق سبحانہ و تعالے شما را این منصب کرامت فرمودہ است
شکر این نعمت را بر وجہ اتم أدا نمایند و محافظت کنید کہ أمرے صادر نشود
کہ باعث نفرۃ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامتیہ ست کہ بشیخی و دعوۃ
کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی از روی ملامت کنند کہ ظلم ست و در نظر مریدان

Marfat.com

خود را متحمل دارید و در اختلاط و مولنست با مستر شدان افراط نه نمائید که باعث
استخفاف ست که منافی افادہ و استفادہ ہست و در محافظت حدود شرعیہ نیک
رعایت نمائید مہما امکن عمل بر خصت تجویز نکنید که ہم منافی این طریقۂ علیہ است و
ہم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیہ عزیزی فرمودہ ست که ریاء العارفین
خیر من اخلاص المریدین چہ ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بہتر باشد و ایضاً
اعمال عارفان باسباب تقلید ست مر طالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریا عین اخلاص ست بلکه بہتر از اخلاص که برائے نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج
نیست عیاذاً باللہ سبحانہ این خود عین الحاد و زندقہ ہست بلکه عارفان در ایتان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایتان اعمال ہیچکس را استغنا نیست غایتہ ما فی الباب
در اعمال عارفان گاہ ہست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست
و بآن اعتبار آنرا دایمی نامند بالجملہ در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلائق درین آوان ہنگامۂ طلب اند کارے بوقوع نیاید که منافی آن مقام
باشد و جہال را بالطعن اکابر نرساند از حضرت حق سبحانہ و تعالے استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتہای مشائخ نوشتہ بودند و جہ آنرا مکرر بشما
بالمشافہ گفتہ شدہ ہست ما ورای آن چیزی نفہمند که دران خیریت نیست
زیادہ چہ نویسد والسلام چون این تربیت نامۂ رحمت شمامہ بآنجناب رسید
عریضہ بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبلۂ ہر دو جہانے
سلامت چنانچہ بچۂ عصفور دہان وا کردہ بفریاد و فغان منتظر دانہ میباشد

Marfat.com

حال این حقیر نسبت بآن درگاہ ہمین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر خزہاویہ
خسارت وضلالت نیست ہر حالے کہ در معرض عرض می آرد شمہ ایست از آثار
قبولیت آن درگاہ وگرنہ امثال این کمینہ را باین دولت عظمے چہ مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست متابع
قطع النظر عن المشیخۃ والملامۃ ہمہ را امر زاید بر اتباع میدادند و در خود سرانجام
این کار یعنے مشیخت نمی بینند غریب و مسکین افتادہ یعذبنی ہذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقرست انتہی با بجملہ شیخ در بلدۂ لاہور تا امروز با فادۂ طلبہ علوم
دینی و افاضۂ سالکان براہ یقین مشتغل ست و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت وحید زمان ہیچ یکے از اہل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد و مگر از
اہل توفیق و صلاح اگر چیزے می آورد نمی گرفت از ہمہ رمیدہ است و با ہمہ
ہمت در دامن عزلت کشیدہ در ہر سال چندین بار پیادہ با جمعے از درویشان
خرقہ پوش رکوہ و عصا بر کف ورد ابر و وش از لاہور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمدہ چند روز در خدمت شریف گذرانیدہ مرخص میشد در ایامی کہ حضرت
ایشان قدس سرہ در لاہور تشریف داشتند روزے سوارہ از پیش زاویۂ شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیہ خبر یافت ہمچنان با طاقیہ و ازار در عنان
آن شاہسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشتہ شیخ را بزاویہ شیخ اشارہ نمودہ
این مصرع خواندند ع آنجا کہ نسیم رسد یا صبا وزد و شیخ را رخصت فرمودہ در
نجیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایۂ افادت و افاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالیٰ از بزرگ زادہا
ہندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العزیز

Marfat.com

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز نمی
پرداخت از زبان شیخ مشائر الیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ روئے
او رسم در اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز مثمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا درآیم شاید والا نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چہ رود و بدہ اتفاقاً فردائے
موعود آن برنا کہ مرا بوئے دلبستگے بود بخانۂ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز ببلازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از ہستے و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند
بعد از یک روز با فاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و بہمین نظر کیمیا اثر ہر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشائر الیہ سالہا
دران آستان گذراند دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مألوف او بود رفتہ بارشاد و
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفائے
این سلسلۂ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

Marfat.com

نمائی و بی آمرما از انجا نه برائے شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره
بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد در ینولا البلیس پر تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف اُمر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضے امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف اُمر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از جمر مخالفت اُمر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر بروے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و اُدب ازان گروه
جمعے که بخدمتش رسیدند با نها نصائح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضے وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجایے رسید که دران شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سرّه العزیز سرایان نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین اُمر نادم و پشیمان شد و عذرها
خواست اما ویرا این سوء اُدب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضے دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
جودش بضعفهار مهلک مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیهٔ مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

Marfat.com

گزیدہ و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرامیدہ باوجودکہ سال عمرش بہ پنجاہ رسیدہ بود حفظ قرآن مجید نمود و بافادۃ و افاضۂ طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل است دران ایام کہ راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضہ داشت او رسید و دران مسطور بود کہ از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتہای خاص می یابد و عنایتہا مینمایند و نصائح میفرمایند روزے فرمودند انت سراج الہند و باز دیاد طاعت امر نمودند انتہی حضرت ایشان در جواب این چند کلمہ نگارش فرمودند ب الحمد للہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفے رقیمۂ شریفہ خوش وقت ساخت واقعات مبشرات

وقابل تاویل اما ہر چند ماوّل اند منوّر اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیٔ قدیر وچون باز دیاد عمل مامور شدہ اند ہر قدر عمل کہ از دست آید مغتنم دانند کہ این دار دار عمل ست واللہ الموفق این چند فقرہ کہ از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد دلیل ست بعلو حال او وارشاد و اکمال او باستقامت و شکیبائے او برآزار اہل ملامت ب منہا عرضہ داشت کمترین خدمۂ آستانۂ معلّے بدیع بعرض اقدس میرساند کہ احوال این شکستہ بال ہمین توجہ آن کعبۂ امانی و آمال بروجہ استقامت ست و ہیچ گونہ در غریبت امور فتور راہ نیافتہ امید میدارد کہ بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی کہ باقی ماندہ نیز فتور راہ نیابد ہر چند حوادث گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبے کہ گرفتار اوست خلل دران ندارد و اکثر اوقات حادثہ کہ حکم آلہی جلّ شانہ بوقوع آن تعلق گرفتہ است پیش از وقوع آن بآن اعلام مے بخشند بی آنکہ قصد باو تعلق باشد و از غیب بشارتہای عجیب می یابد کہ عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شدہ اند سرگرم کارند و احوالہای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیہ را در اندک مدت ملکہ ساختہ اند و بعضے بفنائے جسدی مشرف گشتہ و احوال اخروی و برزخ را بدیہی اولے

Marfat.com

میدانند این همه از صدقهٔ آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
مقدمات چه نسبت وباین نعمت عظمیٰ چه مناسبت بعضے از طلبه از کثرت انتداف
ترک خان و مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا که در سلاسل دیگر تشغل کرده اند احوال که درین
طریقهٔ علیه داخل شده اند خیالے متلذذ داند و بر عمر گذشته متأسف از بیخبرت یکی از
مشائخ اینجا غایته عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه واعزهٔ آن سخنان بیهوده
میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجهٔ بزرگ و حضرت
مخدومی خواجه باقی قدس سرهما وسائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقے
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه
آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند و نیز آرزوئی که داشت که یکبار
نظارهٔ بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
آستان نهد و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شبے
بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت که باهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الله سرهٗ تعلق دارد و بیوسیلهٔ ایشان بآن درگاه رسیدن
دشوار است و از انوار این مقام اقتباس نمینماید مگر اولیا که بکمال متابعت سرور
انبیا علیه و علیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند کعبهٔ مقاصد سلامت
اینهمه را بوسیله و صدقهٔ خادمان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت
ایشان مربی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه مسألت مینماید که این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاه بزید و در همین بمیرد و
همین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام انتهی از زبان مبارک
مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمهٔ حضرت ایشان قدس سرّہٗ باشد که در مکتوبے با نجناب برگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امید وار باشند فان مع العسر یسرا آنهتی از انجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرّہٗ سلطان وقت بعتاب تمام به آگره
طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایته عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانهٔ او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت ضطرار خویشان را مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نخوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که گدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویهٔ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد تبنی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهرهٔ تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خداوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام نیکبختی بخت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس
سره همچنان نوشته اند شیخ نور به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار
جذبه را باتمام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

Marfat.com

توجہ بنہایت بردہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم انداز خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاہدہ نمودہ باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم وخود را چنان کم ساختہ کہ نہ باحاطہ قائل ست و نہ بمعیت
وچنان باَبطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائخ الیہ سالہا بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید و خدمات شایستہ گذرانید تا بمزید انچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان اورا اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلاد مشہورۂ معمورۂ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الأمر بانجا رفت لیکن از و فور
تفرید اکثر در مفاوز و براری گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون یعنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند بسم اللہ الحمد للہ
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال اوامر حق جل
وعلا واجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات بایشان
نیز چارہ نیست التعظیم لأمر اللہ والشفقۃ علی خلق اللہ بیان ادائے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصور
است واکتفا بحز واز کل از کمالیۃ دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت بایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد و ناپروائی
نمی شاید ۵ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ۵ ناز کے کے رہ ست
آید بار می باید کشید ۵ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالۂ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرۂ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم
علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام والصلوٰۃ والتحیۃ انتہی شیخ
حسب الأمر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمدہ چون بلیل شوریدہ

Marfat.com

از کاہ و گیاہ کلبہ پرداختہ و نیز مثل آن مسجدے ساختہ با عیال و اطفال دران کلبہ میگذراند و دران مسجد بأداے صلوات و طاعات و افادات علوم دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہٗ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا و ہم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان حکایت کردہ کہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ و بعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند و جز معنیٔ عبارت مذکور نمی سازند و معنیٔ ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروزآباد بیرون کردند ناچار روزہا بہ ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سر اقذین و غیرہا ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب جان بر و بیمار

Marfat.com

گزہ جان بشنو و پند طبیب ؛ شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ

آنجناب از اقصاے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر عظم لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مألوف شد چون بدار السلطنت آگرہ رسید در جوار خواجہ عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجۂ مذکور شنودم کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم بشیخ قرار دادہ شد کہ تا در آگرہ باشند باہم ہمسایہ و ہمنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را بریں طایفہ منکر و معترض یافتم بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلۂ توحید وجود و بجہت ایشان موحی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دو سہ روزے گذشتہ بود کہ حضرت ایشان از سرہند بآگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بسخانۂ ما آمدہ گفت الحال من ازین محلہ بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من کہ نزد شماست بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان بر و کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینہمہ ناخوشی نا زیباست گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواہد نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیخان ندارم این گفت مرخص شدہ بمحلۂ دیگر رخت کشید بعد از دو سہ روز برائے جزوے کہ ماندہ بود بسخانۂ ما آمد باہم نشستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

Marfat.com

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایة ظهور و اشتهار بود در وجواب
شیخ حمید کرده فرمودند که های شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتے مراقب شدند آنگاه برخاستند هر چند التماس
نمودکه لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره میان آید نپذیرفتند و برخاستند
بشایعت تا برون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشار الیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانهٔ خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت با وغیر ملتفت
تا بچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده با نابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنواختند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت و صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یاد کتب خویش که با نها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهدهٔ این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابر این
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

Marfat.com

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیہ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنہج بر وے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
واز حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے وا ماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب در گرفت و گفت یارب این چہ اداست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر بردو احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد و الصلوۃ فیقول العبد المفتقر الی
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

Marfat.com

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق و یحفظہ عما لا ینبغی و ان ثبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ نست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
کہ کفش پائے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پائے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مزارست و اہل حاجات
و ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا می آرند و بمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمترست با جملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
آنچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہر سر آید ۔ مرا بہتر ز چندین افسر آید ۔ چون وطن او در
اقصای بنگالہ بود و ذو العیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود بر سند افاضہ و افادہ است جمعے از طلبہ علوم دینی و طائفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللہم کثر اخواننا فی الدین و سلم ایماننا
بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و اصحابہ الکاملین و اتباع العاملین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال و اوضاع فقرا را ینجانبی روز بروز موجب از دیاد شکرست
و ہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد و لے عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۃ اقدام سالکان بسیارست شریعت را در اعتقادیات و عملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و منشا ر غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود و در ماورا د جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

Marfat.com

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہرگاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ فی الحقیقت افضلیۃ آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار است می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق اند قطعا علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ سبحانہ من ذلک منشار غلط جمعے را آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسما است کہ مبادی تعینات وجودیشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج دران اسماست و ازان اسما الی ما شاء اللہ تعالے اما باوجود این عروج مأوی و منزل ہر کدام ایشان ہمان اسم ست کہ مبدا تعین وجودی اوست لہذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگوارن در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط ازان اسما بواسطہ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذاً باللہ سبحانہ ازان کہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویۃ اولیاے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر ازان اسما عروجات بی نہایت فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنۂ طبعیۂ عروجی ایشان ست و او را نیز در انجا مکانے طبعی ہست کہ او دون آن اسمار ست و ازل آنہا چہ افضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدمیۃ اسم اوست کہ مبدا تعین او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات عروج بزرخیۃ کبرے را حائل نیابد و بی واسطۂ او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدا

Marfat.com

تعین برزخیۂ کبرے ست بفوق گذشتہ اند توہم کردہ کہ برزخیۂ کبرے درمیان
حائل نماندہ است وازبرزخیۂ کبرے حضرت رسالت خاتمیۃ علیہ وعلے آلہ
الصلوٰۃ والسلام مراد داشتہ اند وحقیقت معاملہ آنست کہ بالاگذشت ومنشأ
آن غلط جمعے دیگر راآنکہ چون سیر سالک در اسمے واقع شود کہ مبدا تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطۂ جامعیت
ہمان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکہ مبادی تعینات مشایخ دیگرست بطریق
اجمال نیز آن سیر قطع خواہد کرد واز ہریکے گذشتہ بمنتہای آن اسم خواہد رسید و
توہم فوقیۂ خود پیدا خواہد کرد ونمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشائخ واز انہا
گذشتہ انموذجی ست از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات وچون درین
مقام خود را جامع می یابد ودیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توہم اولویۃ خود پیدا
می آرد ودرین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لوا محمد از غلبۂ سکر نمیدانند
کہ ارفعیۃ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام بلکہ از انموذج
لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہود گشتہ است ازین
قبیل ست آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش ومافیہ در زاویۂ قلب
عارف بنہند ہیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ انموذج بحقیقت ست والا
عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورا عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار
وچہ مقدار ظہوری کہ در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچہ قلب
عارف باشد روۃ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان راکہ جامع عناصر وافلاک ست ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غالب آید دور نباشد کہ بگوید
کہ من از کرۂ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فہمند کہ

Marfat.com

عظمت وکلانی اوازاجزاء خودست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
اونیستند انموذجات اینہارا اجزاے آن ساختہ اند وکلانی اوازان انموذجات است
کہ اجزاے اواند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین شتباہ انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیداند کہ آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبۂ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبۂ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبۂ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی راہیچ
مقداری نیست مالتراب ورب الارباب وہم درینمقام کہ سیر سالک در اسمی کہ رب اوست
واقع شود گاہ ہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین ازوے افضل اند بتوسط او
بعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی
پیوندد چہ عجب وکدام افضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایۃ ما فی الباب اینجا احتمال فضلیت ہست
کہ خارج مبحث ست چہ ہر حجام وحائک بعضے از وجوہ مخصوصۂ خود بر عالم وفنون
وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود وازین تخیلات بسیار ناشئے گشتہ وتا مدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلّشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر موئے بذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتورے راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنّہ علے ذلک
وعلے جمیع نعمایہ وآنچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

Marfat.com

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسیدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع به فضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الٰہی ست جل سلطانہ و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون شد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثورا میگشت و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابته التجا میآورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعة سر موئی منکشف نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسائلت فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی وا نمود و رحمانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ازرانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت که آنرے قرب الٰہی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل شده هست قرب ظلی ست از ظلال هر مرتبه اولوهیت که مخصوص باسمی ست که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را برنهجے منکشف گردانیدند که جائے ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضے از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیهه در کتب و در رسائل خود نوشته بود منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانہ لائح گشته ست بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار ست تا مردم ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه عیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعے رہنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرّہ که میفرمودند
که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند در راه راست را گم کرده منشا
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبة الشریف راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمے
که بحضرت مخدوم زادهٔ کلان قدس سرّہ هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معاملهٔ عروج سالک را از همه ارمبادئ تعینات بزرگان بمثالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاے ارضی بلند تر ست از
مرتبهٔ اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بهرگز طبیعی
خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوهٔ جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که شیء کتے

Marfat.com

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست
بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة
سید الاولین والاخرین علیه وعلیٰ آله وصحبته الصلوٰة والتسلیمات اتمها واکملها
شیخ مزمل رحمه الله تعالیٰ دمی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان
ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی
اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم
اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشارالیه از
یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بخدمت
خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را کم می یابد وصفات را از اصل می بیند
ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
هیچ شئے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها ے فراوان شیخ در خدمت
آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذراند وبزاید وفوائد رسید
بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند
مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان
باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شمار را مغتنم است وامثال این عزیز الوجود
اعز من کبریت الاحمر انتهی از مخلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور
بقصد از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے
بلسب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد وچنانکه بیرون آمدن متعذر شد
وازین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده
میشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست وپای میزند که ازان

Marfat.com

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و در ویشان گرویده و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد و آنجماعه آمده شیخ را بر سنها ازان
مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بست و شش باخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
تعالے شیخ طاهر بدختے سلمه الله تعالی وے در اوائل از عسکریان
بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر شبے پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفاے و صحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شود و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلے الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیاده شده در آن درآمد
خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چند انکه آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند وے
دران جزائر بدهقانے ملاقی شد لباسهاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت در و بشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیهٔ خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزوجهٔ
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رأے تو بر چیست آن شیره زن گفت
من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر و بست و باشوهر
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدود که از صاحبدلان بود

Marfat.com

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میکردد بجدود دہلی و
لاہورش اشارت کرد چون ازین طریقہ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعہ خواجہ فانی زخود وباقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہ آفتاب جہانتاب
بود وسامعہ افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او چند روز آنحضرت بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران بماند بزبان
محرمے ہائے توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت وذکر
مشرف شد وآن آستانۂ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات وجلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہدہ می بود گویند از انجا کہ مولانا ترک وسادہ لوح ست بعضے احوالات
ومکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
وگاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے وبلے بر زبان میراند وسری جنبانند کہ
حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاہر وارشدہ
وما مترجم آنیم باجملہ بعد از تجلے بزیور حالات وجذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بہ نیتی کہ او داند در
گفتگو ونشست وبرخاست شیوہ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامیہ میدانند وطلاب
را بوے از نہ پن راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند وراقم در خدمت بود عریضۂ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود وطلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے سادہ دل است
ملاک امر محافظۂ احوال وفکر کار وغم ایمان وبال خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند وبتعلیم وتربیت او مامور گرداند حسب الامر خالصا لوجہ اللہ

Marfat.com

بدان باید پرداخت و نیز برائے انجذاب دلہائے طلاب وضعے کہ ملامت را آنجا
راہ نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکے از مکاتیب سبوئے
نیز نگاشتہ اند مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرد اب
ضلالت جمعے را براہ حق جل وعلا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
مشغولے کنند و ترقیات نمایند این ہشتر را نیک نگاہداشتہ سعے
کنند کہ بقایائے ہستی خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مستر شدان
نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
اجمال آئینۂ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہٗ نیز ازان حضرت
بمولانا صدر یافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و التجاواد اے وظائف عبودیہ و محافظت حدود شرعیہ و متابعت
سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر در ورطۂ عیوب و مشاہدۂ استیلای ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیئات خود را اگرچہ اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیہ بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات اگرچہ مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و بستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل وعلا چہ این قسم تائید گاہ ہست کہ از کافر و

Marfat.com

فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے کہ بطلب آید وارادۂ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید رسید کہ مبادا ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم
مرید در غو و فرحے دست دہد آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندامت
و استغفار چندان نمائید کہ اثرے ازان سرور نماند بلکہ بجائے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید ست و باعث خرابی پیر پہ آنجا ہمہ دین
خالص میطلبند الا للہ الدین الخالص شرک را دراں حضرت ہیچ وجہ گنجایش نیست
و بدانید کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طاری گردد ازالۂ آن بتوبہ و استغفار
و ندامت و التجا باہمل وجوہ میسر ست مگر ظلمت و کدورتے کہ از راہ محبت
دنیائے دنی بر دل طاری شود کہ نقص بیگر داند و تنجس میسازد و دور ازالۂ
آن تعسر تمام ست و اعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
حب الدنیا راس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبۃ الدنیا وارباحہا
والاختلاط بہم والمصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل ومرض ہالک وبلاء عظیم ودواء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید باحسن وجوہ متردد آن حدود اند استماع
سخنان نو و تازہ را ازایشان غنیمت دانند البا قی عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمہ اللہ تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود واز فضائل بہرۂ تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسرہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
واز برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود درمیان سلوک

Marfat.com

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجہ نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید کہ نفس آخرین رسیدہ نظرے و
توجہی فرمایند کہ از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بنیازمندی
اول بکشاد متوجہ شدند بعد از مدتے سر برداشتند و فرمودند ہان
مولانا یوسف بگوئید کہ چہ شد سر بر قدم ایشان نہاد و گفت الحمد للہ آنچہ دل
طالب او بود جلوہ گر شد این بگفت و بعد ازان جان بجانان سپرد رحمہ اللہ
سبحانہ مولانا احمد برکے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلدہ ایست میان
کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلدہ بود تاجرے از دوستان ما
ہم شہریان او کہ بہندوستان آمدہ بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن باز گشتہ بود و جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت باخود بردہ مولانا از وے احوال اکابر ہند پرسیدہ وے
ثنائے حضرت ایشان بر زبان آوردہ و گفت او را قے چند نیز از مقولات
ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال سپے بردہ بی ہیچ اہمال متوجہ بلدۂ سعر
سرہند شد چون رسید بنظر اشرف عنایات رسید و در خدمت علیہ باخلاص
و آداب و خدمات تمام بسر بردہ از یمن و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکہ بمحض عنایت بدرجۂ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در حضرت
علیہ بسر بردہ سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
داوند رجعت نمودہ حسب الامر باین کار شگرف پرداخت و در ہر چند گاہ
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستسعد میگشت چنانکہ از مکاتیبے کہ نام زداو گردیدہ معلوم گردد در یکی

Marfat.com

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بہ بوے مرسل داشتہ اند چنین برنگاشتہ اند ہمورزے
توجہی بحال شما نمودہ آمد دید کہ مردم آن نواحے بجانب شما می دوند و التجا بشما
می آرند معلوم شد کہ شما را مدار آن زمین ساختہ اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشتہ للہ الحمد و المنۃ علے ذلک ظہور این معاملہ را از جملۂ واقعات نہ انگارند
کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما ینبغے باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافی ست احوال شما ست کہ بطریق
انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ شش ماہ
است او را ترقی واقع شدہ آنچہ در غیبت و بے شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را ہیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در سبے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
ہیچ نہ بیند و از ماسوے او سبحانہ در مبدا اندیشہ او ہیچ نماند نہ آنکہ اشیا را
غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان ماسوے نداند این خود کثرت بینے ست بلکہ
غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ داند این حالت معتبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راہ و بدو نہ خرط القتاد ست ہیچ کس را تا نگذرد این فنا نہ
نیست رہ در بارگاہ کبریا بدو نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس
در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف برکنے نگاشتہ اند بتقریب آن معرفت شہودے
کہ بمراسیاے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ رو بجہل و نکرت
دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ مقتدا باین راہ رفتن متعذر نوشتہ
اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام او را از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

Marfat.com

دیاران خود ندارد و سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است
که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علماء بغیب ست باطن او از بلند
فطرتے التفات بشهود و کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بتربیات صوفیه
مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او دران نواحے مغتنم ست اینخالت را که
شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او لم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا ست عجب ست که بر اهل کشف
آن نواحے چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ وجود و
آفتاب ظاهر و باهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود هزار
و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه و ادعیهٔ کثیره روح
او را شاد کردند و دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده بالطف
تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیه
الرحمه مینماید وجود شریف مولانا در نیوقت مر مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
جل و علا و رحمتے بود از رحمتهاے او تعالے اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالے وے از قدماے اصحاب
حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وے
شنودم که گفت چون طلب اینمعنے در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب
بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک گشتے دست نداد تا در یکے از جمعات در
اگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را با آنحضرت
انجذابی پدیدار گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتها در آن آستان بسر بردم اما از پستے استعداد مرا
فتحے نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد از اینمعنے حیران و گریان می بودم

Marfat.com

تا ماہ مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت دآفتابہ بمن بود شبے چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غسالہ را گوشہ بردہ بتمام درکشیدم آن آب شراب مستے افزای من شد کہ
نوشیدن ہمان بود و کشایشے در کار و حال خود دیدن ہمان و چون مولانا ازین
توجہ و عنایت آنحضرت بدرجہ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
و جمعے از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنودہ روزے فرمودند کہ مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیہ بہرۂ تمام گرفتہ و نیز ازین عریضہ مولانا کہ بآن حضرت نوشتہ ہوید اسیگردہ
ب ہمو عرضہ داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاہ محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان میرساند غریب نواز اذرہ پرور را از صدقہ بندگان آن درگاہ
احوال و اوضاع حسب المدعا مخلصان ست ہمیشہ بتجلیات مشرف میگردد
و در ہر تجلے فنای خاص حاصل میشود و میداند کہ در این تجلے تجلے خواہد بود و ازین
تجلیات بے نہایت مفہوم میشود کہ سیر در تفصیل اسما و صفات افتادہ است
ازراہ تفصیل بمطلوب رسیدن بسے دشوار ست رجاز درگاہ آن قبلۂ
حقیقے آنست کہ چون ناقابل را از خاک مذلت برداشتہ اند و باحوالے
مشرف ساختہ اند کہ در فہم و وہم این کمینہ خطور نمیکرد اسحال نیز بتوجہ خاص
چنان سرافراز کردانند کہ بغایۃ الغایت برسد و از منقصت وارہد و از مراد
خود نامراد نشود و غیر از مرضیات او تعالے قولاً و فعلاً و ناظراً ہیچ چیز بوقوع
نیاید و این بتوجہ و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید کہ ازین
دریاے رحمت بیکران سیراب گردانند اینہمہ فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود راسخ دارند کہ متضمن جمیع سعادت ست سایۂ تربیت ایشان بر مفارق

Marfat.com

جمیع انام الی یوم القیام محمود باد بالنبی وآلہ الامجاد انتہی مولانا وظایف یومی
ولیلی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ باشارۃ وتائید حضرات مخدوم زادہا
کبار سلمہم اللہ تعالے جمع کردہ وانجامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازۃ خواستم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنسرور ست صلے اللہ علیہ
وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد واز آنجا اخذ نمود ومعروض داشتہ شد
کہ عمل حضرت ایشان نیز ہمان عمل سید انس وجان ست علیہ الصلوٰۃ
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہر چہ موافق نسبت
باشد قولے وفعلے آنرا در عمل آرید وہر چہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا

۱۰۳۸
در سال ہزار وسی وہشت قبیل این تحریر بآخر رسید شتافت رحمہ اللہ مولانا
محمد صدیق کشمی سلمہ اللہ تعالے وی از کشمیر بدخشان ست در خفوان
جوانی بہندوستان آمدہ از انجا کہ بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتہر بخانخانان اختیار نمود کہ خان مذکور بغفور را باین طایفہ میل بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی زخود باقی بحق
قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف شد ودر خدمت آنحضرت اثابت نمود وذکر
این سلسلہ برداشت گویند حضرت خواجہ قدس سرہ را مکرر تعریف استعداد
وقابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از وے شنودم کہ گفت صباح عید
باچند تن از ورویشان بآستان حضرت رضی اللہ عنہم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشہ گلاب بر کف رسیدند درمیان حاضران مرا بالباس جدید
وجامہ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ز دامان تو ہر رائحہ گلابے بہ زند بر روے
بخت خفتہ آبے بہ اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر اقتضاے جوانی و

Marfat.com

شغف شعر خوانی و کامرانی بهمگی خود نیاراست خود را بآنحضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برد ملتزم مشرف صحبت و خدمتا ایشان شد تا
رسید بجائے که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صباح کولابی از حال چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از اهم جزئے باهم کلے ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعے از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالے شرفا مشرف شده سابقا بهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وے درین کشیر بود و زاد راه قلیل منتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الأجر علے قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که در قرات شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در ریاضه خاصه برگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وے مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزے در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضے یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد دے بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
گر ما چنین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سرّه در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست

ب بتنهائی چنین میل دلم چیست ؛ وزین تنها نشستن حاصلم چیست ؛ بگم

Marfat.com

امن در سگے عذر باشم ۔ بدین عذر از طریق دور باشم ۔ غلط گفتم اگر سگ واند این را
که خود را کرده ام نسبت باو باز بہ رنگ این سخن افغان بر آرد ۔ که بد عهدی ز ما خود را شمارد ۔
سگان خود صاحب خود را شناسند ۔ بسے از ناشناسا گاہ ہراسند ۔ نہ خود را می شناسد نی خدا را ۔ چرا
بدنام سازد مثل ما را ۔ درین ملت کہ عمر من بسر شد ۔ نہ از کفرم نہ از دینم خبر شد ۔ ندانم بر چہ ملت زیستم من ۔
نہ سگ نا آدمی پس کیستم من ۔ و کلام حقائق آمیز کہ دلیل صحت حال و ورعبات
کمال آنجناب ست بسیار بنظور آمده است از انجمله این عریضه کہ بخدمت حضرت
مخدومم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه نوشته اللهم صل وسلم علے سیدنا و
مولانا محمد و علے آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرض داشته
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق کہ بمعرض تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد کہ اگرچند دیریست کہ از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکت الدبوع نموده خود را فرا یاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آرے از عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
بنعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزه خوان
عظیم ایشان مرزوق ست ہرچند از کار رفته هست ولیکن هیچ و هیچ ذره مضمر دارد
چنانچه از اینجا به تحریر میرسد ۔ خوشوقت آن دلے کہ بجائے رسیده است ۔
خوشروز شبے روے کہ بیائے رسیده است ۔ از فرق تا قدم همه عطر غم عجب
مدار ۔ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ۔ خوش روزگار عیش ہدایت کہ در
خزان ۔ رخشش بتازه رنگ بهارے رسیده است ۔ و چند بیت ورایام ضعف
صعب کہ روے داده بود گفته شد از انجمله بخدمت عالی معروض میدارد ۔
طلوع شمس من از وجهه جهت عالیست ۔ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ۔
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ۔ فضای آن نظر از دیده منقصت عالیست ۔

Marfat.com

چہ دست رد بگناہم زنی کہ نشناسی بہ حقیقت کنہ من ز مغفرت عالیست ؎
بعلم خویش چہ نازے بسوے من می نازی ؎ کہ شان جہل من از طور معرفت عالیست ؎
قبلہ ام سلامت از انچہ مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند در یغا آن سخنہاے کہ داند گفت نتواند مولانا ے
مذکور باین حقیر حکایت کرد کہ درویشے زندہ پوشی کہ آثار رقت و وجد ان و آزادگی و
تفرید از وے ہویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامے
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان ہیچ خارقی عظیمے دیدہ بگو من آنچہ دیدہ بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیدہ ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسر ہند آمدم
از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشہر در آمدم و گفتم درین وقت چہ مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم ہمسایۂ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانۂ خود برد و مہربانی نمود و در اثناے پرس و جو ہا من از و احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ در طعن ایشان شروع کردم مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در
در آمدند شمشیر برہنہ بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پارہ پارہ کردند و بیرون
رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دہشتے کہ یافتہ بودم باضطراب برفقاے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانہ نتوانستم رفت و
ندانستم کہ آن چہ بود علے الصبح کہ ببلازمت ایشان مشرف شدم و ہمچنان
در رعشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فی النہار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتہ ام
شیخ عبد الحی سلمہ اللہ تعالے وی از حصار شادمان ست کہ از

Marfat.com

بلاد اصفانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی واز فضیلت بہرہ ورسالہا
ملتزم آستانۂ علیاے حضرت ایشان نوراللہ مضجعہ بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچہ دید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ او را بہر ہا رسید و دفترہائی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زادۂ معصوم نام معصوم کردار سلمہ اللہ
تعالے فراہم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعددہ بنام ۱۱
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادند
در کنار آن شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و بافادہ و افاضہ
طالبان میگذراند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوۂ پسندیدہ در تمکین و
صفا بسر مے برد حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ وجود
این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قران السعدین
ست در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
عبدالحی ہم شہرے شماست و بجوار شما آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
است و چیزہا ے ضروریہ این راہ نزد او مودع ست ملاقات او یاران دو را فتادہ
را مغتنم ست کہ نو آمدہ است و چیزہاے نو آوردہ است از فنا و بقا نزد او نشانہا
واز جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقای متعارف واز گذشت
جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ او را در آنجا گذرگاہ است
بیشترے از معارف غریبۂ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما امکن استفسار
نمودہ دریافتہ است واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم اللطالقانی
رحمہ اللہ تعالے وی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از وے یار محمد دیگر
کہ جامع مکاتیب و دفتر اوّل ست باستان حضرت ایشان رسید

Marfat.com

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمائے
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النہار ست نسبت و حضور این بزرگان
از جہت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبہ و حسن الوجہ ست روزے باین فقیر
گفت کہ من از حسن جبہہ و بزرگی لحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازارہا میگذرم
ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار در رو دمیفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتے برا قم گفت در محل بیانی در ہودجی کہ بر آن سرور
صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ و علے آلہ الصلوٰۃ
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام بانور و آراستگی
ہر چہ تمام تر دیدم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
و زبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلے از خیمہ بیرون شود
بسا کوہ و صحرا کہ مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشتہ اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ

---

بذروۂ کمال و تکمیل رسانا د بحرمۃ النبی المختار و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات
و التسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
در کنار من بودہ حق بودہ ام ست آیا این گفتن جائز ہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر
درین راہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست کہ
صاحب معاملہ آن صورت متجلے را حق می انگارد تعالے شانہ سبحن ہمانست
کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

Marfat.com

تربی بہا اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بستمگر دہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
در آوردہ بدانند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ در آمدن مرید فرحے و سروری پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا و تضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعدد نمایند تا آنکہ یقین بیوندد کہ طریقہ را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدیں معنی دارد عزیزے
فوت کرد و خطاب آمد کہ تو ئی کہ زرہ پوشیدہ بودے در زمین من بر بندہائے
من گفت بلے فرمود ہلا و تکلمت حلقتی الی واقبلت بقلبک علی واجازتی
کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط ست و منوط ست بحصول
علم بمرضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط ست و بمیرہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود با جملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
و از تنگیٔ شرائط وارہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ افضل
ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال و چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبۂ استغراق و استہلاک
است و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل مبدء
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا مے بیند و خود را ازان نور در طرف

Marfat.com

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مألوف شتافت در صحبت مولانا مے مذکور میگذراند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شما را میل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیۂ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم
بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامۃ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نزود و یاران جمع شدہ بنشینند و یکدیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجاے خود نصب کند قضارا
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین این
امر یا بم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

Marfat.com

باجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و
افاضہ پرداخت و شیوۂ حضرت ایشان را ستاد خود درالازم گرفت
و بمراقبت و بمجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ ہر آنہا
پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
معارف شرعیہ است گویا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ موصول
بشہر مقصود و نشانہ است ازان شاہ بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست
کہ ؎ ما بشہر میرویم عزم تماشا گر است ۔ ما برادمیرویم کز ہمہ عالم در است حضرت
ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند ب کہ اعتراض شما از نافہمیدگی
است زنہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ نترسید مدعیان این وقت
ظاہر شما را در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر قوم ست ولا بد راہ آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
این معرفت شما بسیار اصیل ست و بس عالی و امیدواری بخشش مطالعۂ این معرفت مخطوط
ساخت و ناملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود ذیل عریضۂ شیخ محسن
رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضۂ او را بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے
بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از تردد و شوریدہ حالیہا
آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

Marfat.com

که آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بداوانی
دنے نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهرها یافته واز
فضل بهره ورست واز انکسار وافتقار نصیب دوعرایضے که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند واز ترقیات مستر شدان مذکور ساخته آنجا مذکورست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطهٔ فوق پیدا کرده است ونیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم وافعال را هم از و تعالے میدانم انتهی بعد
ازان که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات وحصول کمالات رسید
وباجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتاده بود ومشرب توحید خیالی روے داده تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصیل کو ونهایت
کدام وامثال آن بسیار بر نگاشته اند وبهمت بلند واحوال ارجمند ترغیب نمودند
وی به نیاز تمام وبعطش شوق ووله محبت هر چه حاصل کرده بود ازان تهی شده
بخدمت عالیه شتافت وچند گاه گذراند ونسبتهای وصیل عالی دید اجازت
یافت وبجلندر که از قرائے آن حدود ست اقامت نمود وبعد از چند گاه بآستان
میرسید ودر ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود وجوابها می یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام
وداع فریاد وگریه های بے طاقتانه کرد وحضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که
شیخ یوسف بمائز دیک اند وتا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند وبحقیقت

Marfat.com

آن اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانہ رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست

**سید محب اللہ مانکپوری** از علوم دینی بہرہ وافر ست نخست بخدمت

قدوۃ المشائخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہٗ رسیدہ بود و

خدمتہا بجا آوردہ و مدتے آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسیدہ

بود و بعد ازان در برہانپور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیدہ بود از

ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون دران مجلس ہمیشہ ثنای حضرت ایشان

قدس سرہٗ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفۂ آنحضرت درمیان بود وی را شوق

خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہٗ العزیز بآن عتبۂ علیہ برد و مدتہا آنجا گذرانید

و بہرہا یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سیدی سلمہ اللہ

نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محب اللہ بہ نسیان ماسوی و بعض درجات

فنا رسید او را اجازت گونہ دادہ بہ مانکپور فرستادیم بعد از چند گاہ وے از اذیۃ

اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند

کہ ہموار تحمل باید اے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نہ

قال اللہ تعالے فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لہم یکے کہ در سکونت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست و شما در

مقام فرار یدازان نمک آرے شکر پرورد تا ب نمک ندارد چہ توان کرد ؎

ہر کہ عاشق گشت اگرچہ نازنین عالم ست ۔ ناز کی کے راست آید بار می باید

کشید ۔ انتہی چون وے در بارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت

ایشان بوے نوشتند کہ امشب بنظر در آمد گویا رخت شما را از مانکپور

کشیدہ بآبہ آبا دبردہ اند ہم آنجا وبرانہ اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰہی جل

سلطانہ معمور دارید و بہیچ کس کار نداشتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

Marfat.com

کلمهٔ طیبه از ساخت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر
گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط آنکه جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش
واوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرها ست زیاده چه نویسد والسلام

علے من اتبع الهدے والتزم متابعته المصطفے علیه وعلے آله الصلوٰة والتسلیمات
انهی سیّد مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرهٔ
خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سرّهٗ کسے مطلع نبود سید
التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست

بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول
می یافت حالا که وصول بأصل میسّر شده است حصول جز ظل ندارد کالمراة الکائنة
فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا الاطلة فافهم فان کلامنا اشارة بدانید
عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود و مناسب اینمقام
دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان مأخوذ از پیر راه و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی همه حسبان والسلام علے
من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و او را آن
حضرت قدس سرّهٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وے بفیض رسیده
و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر
شب بگریه و زاری بسر بردے خداوند مسکنت و انکسار و صفا حضور و او قات
بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور دریکی از قریهای تابعهٔ قریه بسر میبرد سکونت
داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبهٔ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

Marfat.com

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزے ابلیس را
دیدم و خبرہا از و پرسیدم ناچار بحکم الٰہی راستی را وانمود درمیان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در و تراتصرف کمتر ست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد دیبنی دین
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سرہٗ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
و خدمتہای بجا آورده بعد ازان بتقریبے به برہانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہٗ العزیز بتعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده به برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سیّد نمودند همراه کردند در صحبت سیّدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم همین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین
قضیه پرسیدند بذکرے که فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چند گاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمہم اللہ
گرفته ام و لذتے دیگر یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائده
و حضور ست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و ازان حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

Marfat.com

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سؤال کرد کہ باوجود کہ من در خود حالے
نمی فہم و طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد و از سر ذہول
باوجود دوام آگاہے نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
مقولہ بوے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث در ان مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا
بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را
نیز دلالت بعلم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولایت
اند و از مقولۂ ثانیہ برنگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن ست بجناب
قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضوریے کہ دوام لازم اوست ہیچ
شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور ست کہ مغایرۃ
درمیان است و در علم حضوریے حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتے
در آگرہ در گوشۂ فقر و نامرادی با فاضۂ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این کابر
از دو مریدان وے ہویدا کے از اعاظم اغنیا کہ بوے اخلاصے درست کردہ
بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاہور کہ از آنجا راہی
بہ کشمیر جدا گردد مشار الیہ ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

Marfat.com

پیوست بجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر
این سلسلهٔ شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
انزدا و غربت اختیار فرموده بودند کم کسے را که از یاران در ان خلوتگاه بار بود
و بعنایتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعے از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود چند روز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سند که از مشاهیر اهل
تحقیق ذکر این سلسله برداشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
با و نموده اند و وے عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سرّهٗ نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بندهٔ بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوی
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت با دے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر شتند سفید محاسن بلند بینے ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

Marfat.com

مکتوب اینست عن احمد السرہندی الی اسحاق السمندی یا اسحاق انت
ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرأ لحبیبی مولانا کریم الدین منی السلام انتہی واین صحیفہ
واقعہ ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید وجود خیالی
بود فرستادہ بود وسفارش نمودہ درویش را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ بود الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ علیحدہ واقعہ کہ روے دادہ بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات
است سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امروز کہ تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمردہ بہ تسویف وتأخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ احرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوہ کہ در روز جمعہ وعدہ نہادہ اند درمیان آمد کہ اگر میسر شود
در آن از حضرت حق سبحانہ وتعالے چہ باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات
میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفتہ مصحوب درویش رحمے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالے منقطع گرداناد شیخ کریم الدین
چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی

Marfat.com

مولانا عبد الواحد لاہوری کہ وے از ان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
زخود و باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ما رضی اللہ عنہما فرستادہ اند
کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود و
ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتم نہ کہ آن دار جزاے عمل است
نہ دار عمل وے آہے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آنصاحب
بے نیاز چون تواں زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روے میدہد کہ ہرگز خوش
نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ سنجار اصانہا اللہ و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مغاک کہ از امکنہ
متبرکہ آن بلدۂ شریفہ است بنماز میرفتم و بعد از اداے صلوٰۃ عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازۂ مسجد میدہم بخانۂ خود رفتہ
نوافل بگذار و ایمنی را بخشونت ادا نمود و ہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سودا گر ہند
از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی او کن او معذرت فراوان نمود و عذر
بسیار خواہی خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان ستر
آنہمہ تواضع را بآن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال دسی و یک ہمچنان پیادہ و آزادہ و
پلاس پوش زندہ بر دوش و رکوہ بر کف متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

Marfat.com

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند منتظر او را باز آورد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند و بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزاری تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه و را بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد با نخرقه صد پیوند و دل صد پاره

گردم بهر دیار و در جستجوی نم چو بلبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم
چه مخفی نماند که غیر ازین جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نسبتی و انکسارند و بعضی از انها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جتری که از مشایخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داود سابکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فرخ حسین و مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هریک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سیاه اند و بعضی از اجلهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفهٔ حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت ست وفور الطبع بر
کمال اینها دلیلی واضح و ذوق و حال اینها معلوم گردد و راقم اینحروف گوید

Marfat.com

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از ید طولاے
کدام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکرے راکه از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کاروبار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از نجارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بلازمت
رسیده بهرها یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزے
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل
بلاتفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحی
بلخ بود نه از نجارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ما وراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند ازی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه غریزے گندم گون بلند بالای دوموے کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند ازی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهندی باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

Marfat.com

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بوده بهرها گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود رخصت
گرفت وداع هرکجا هست خدایا بسلامت دارش به و ایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت بر و
غالب بود روزے دیدمش که بر برگے خشکے چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه در و عالمے بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحے سواد دیجور
شبے بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از
خلفاء حضرت مخدومی محمد زاهد ملتجی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مرا در طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود و
متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم انچه دیدم و نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که ناگاه درویشے ژولیده موی
پیرهن چاکے شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وے هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم غرم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال ننمود

Marfat.com

ناچار گفت که متوجہ سفر حجازم از سلسلہ و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلۂ نقشبندیہ از سرہند باگرہ تشریف آوردہ بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان ببارید م وبزاویۂ خود بردہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ
کز تو بوی گلشن جان میرسد ۔ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنۃ آگرہ
آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شبے بملازمت شتافتم
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل ونظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
ونظر مرحمت فرمودند نسبتے وحالتے ہرا در گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب
برآمدہ وبجزائر وصحارے افتادم وخواب وخورد وآرام وسکون از من رفت
چہ گویم کہ چہ دیدم وبرمن چہ رفت وچہ می بینم ۔ چنان در دہر برمن بگذرد
روز پنگہ در صحرا برآہو بگذرد یوز ۔ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگے ونامرادی بسر بردم اکنون ہم ازراہ بیابان وکوہستان بقصد مذکور
میرسم ودیگر ازان پیر دستگیر وراہ نمای ہر غریب وفقیر سلمہ اللہ خبری ندارم
کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم
نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ
بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نمایم وباکابر قافلہ سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجہ این سفر سعادت اثر اند شما بآن جماعہ رفیق
میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفا وتوکل وتبتل او خلل خواہم افگند بہانہ
از نزد من بیرون رفت وبعد ازان نہ وے را دیدم ونہ از احوال او خبرے
شنیدم ع ہر کجا ہست خدایا بسلامت دارش ۔ فقیر این فقیر
سید تاجری را دید کہ بمصداق رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ و

Marfat.com

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده واز هریک بذکری ومراقبه مأمور گردیده وبآستان حضرت ایشان هم شتافته وازان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه أدای فرض بودند مجملی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من ازراه دلتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی ونتیجه آن ازین دریوزه دارم فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوهٔ دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم ورفتگی مرا چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب حصول لقمهٔ حلال ست وسبب نفقهٔ عیال آنرا گذار ودیگر تا بعد ازین درحق تو چه خواسته اند ورخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد ۵ یک لحظه عنایتِ تو اے بنده نواز ۵ بهتر ز هزار ساله تسبیح ونماز ۵ ونیز شنیدی صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت ودیگی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ وبی آرام شدم ببازار آن بلده درآمدم تا باشد که آیندهٔ دیگرے در رسد و خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که درکنار بازار بازارگانے چند که سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم وسلام کردم ونشستم پیش از آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کشرة اندوه ودلتنگی

Marfat.com

درین مشاہدہ نمودہ از سر آن سوال کرد باعث را درمیان نہادم آن
سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد
تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر
جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پاے
مبارک پیچیدہ چنانکہ مارے پیرامون گنج حلقہ زند و یک شبے
دیوانہ بار زنجیر گفت پس من چہ کردم تا سزاوار تو ام پس گفت زنجیرش تو در
گنج خراب پس گنج پنہانی من ہا رتو ام پس مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باو بشوق تمام معانقہ نمودم و گفتم
من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید
بالحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد چون بیامد در خلوتی
از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
را وا نمود و گفت من در قریۂ از قراے تابعۂ پنج آب ساکن بودم و از
آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت
و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر
نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہٗ
میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

Marfat.com

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرهند عزیزیست
جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند اے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفته
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا اُبالے نشسته اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے ژنده پوشی چنین
وچنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاهر با ایشان ست و بمعنی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب اینچنین باشد و بآن همنشینان گفت
ما درین شهر یارے داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکه ساعتے بدروازه خانهٔ حضرت ایشان رسیدم رسیدن تا
همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقهٔ سخت نمودند
و دست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازهٔ بیرون و درون نهاده بودند

Marfat.com

نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفی را پرآب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم تا ناکه بعد از رفتن
من برای آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود ست از
هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد ازان حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار او اخبار متواتره در رسید و مرا با آن
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
و اقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرود اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنانرا آزادگیها
و رفتگیها روے داده از ایشان چه گوید و ازان حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے بوده و راقم نزد
مومی الیه ورقے چند از مشکوة و ورقے چند از مطوّل گذرانده
بود و در اکثر علوم خصوصًا در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

Marfat.com

روزی در مجلسے کہ جناب استادے واین فقیر بیجا نشستہ بودیم مردے
یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت
دادہ است وبفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ از صحبت او اثرے
و حالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخبر مکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
بظہور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر وبرکت امر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے برده شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
ایشان گذرانیدم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد از انجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب را غدر در میان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
دوتن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم وگفتم ایشان
بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین وچنان چہ این
لایق این باشم چندانکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وا نمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر وا کنم در گوشۂ مسجد او را بردہ نوعے
کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم وشنیدہ با او گفتم وخود نیز مشغول
شدم مرا نسبتے وحالتے عجب فرو گرفت وآن متعلم را کیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست وبیخود برون رفت دیگر از وے نام ونشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان ومستفیضان

Marfat.com

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند
را بسنداست ۵ بس کنم خود زیرکان را این بس ست ۵ بانگ
دوکردم اگر در ده کس ست ۵ حق سبحانه برکات آنحضرت و
فرزندان واصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد و این
نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دارد
واین کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران
جهان در زمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد بمدح هریک ازین
دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده ۱
جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه اختتام آن میگرداند ۵

رباعی

قطعے که زرازش انفسے آفاقی ست | نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدحش به نه گویم این بس | کان جمله چو نام خویشتن تا قی ست

ایضاً

باقی زفنا و نیستے لعل مذاب | کلکم زحدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه | بشنو سر فنائے او را در یاب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان برسد | مفلس زورش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هستی آورد ش | کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود عیسے دلهای سقیم | از ساقی باقی ستد این راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود | برزخ بمیان احد و احمد میم

Marfat.com

## ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست — بر جوهر اسرار نبی صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بهفت — ظاهر شده انیکه احمد فاروق ست

## ایضاً

از وشد دل افسردهٔ رندان تازه — چون زا بر چمن غنچه بخندان تازه
از خانهٔ بے رنگے احمد شده است — نقش دیرین نقشبندان تازه

الٰہی بحق سنبے فاطمہ
کہ بر قول ایمان کنے خاتمہ

بر خامہ بنازم کہ اشارات نوشت — زا غاز و توسط و نہایات نوشت
سنبہ شت کتاب را و تاریخ کتاب — بر دل ہوزبدۃ المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخرهم در مملکة ترکیه سید عبد الحکیم بن مصطفی آرواسی قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مکین حسین حلمی بن سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ (مراد ملا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری ۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

Marfat.com

بقیه صفحه ۱۵۴ :

ونیز از زبان سیدی ومرشدی شنیدم که فرمود در
دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت والا عظم
حضرت خواجه بوده وایشان وهمه یاران خودرا فرموده
بودند که درخدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
ودرخدمت مشغول باشید وهرقسم شغل که ایشان فرمایند
بهمان روش مشغول باشید ودرخدمت ایشان تعظیم ما
نکنید بلکه توجه خودرا بجانب ما نکنید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران
ستاره درضمن ایشان گم اند وازکمل أولیای متقدمین
فالی حال مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد
تمام بخدمت ایشان رسیدم چنانکه میرمذکور درسیاهنی
محمد مرادی گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۴

Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرن کہ درستر آن جد وجہد تمام میفرمودند
وہیچ یکی از اصحاب وغیرہم بر استماع آن سر بلند نکنند
این ہر دو مخدومزادہ را بر آن مطلع ساختند بل بہ خصوص
تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعض از بشارات
عالیہ کہ آن حضرت در حق این ہر دو برادر فرموده اند ذکر مینمائم

۱ - ب حضرت مخدومزادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی
در بعض از مکاتیب خود نوشتہ اند کہ حضرت ایشان ما رضی اللہ
تعالی عنہ قطب بوده اند وہر قطب را دو امام می باید دو
شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند کہ شما ہر دو
امامید بر یکی فرموده کہ این از روی تواضع بسیار بدیگری کہ
وصاحب یمین شد

۲ - ب ونیز این مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالی در بعض از
مکاتیب خود برنگاشتہ اند قال اللہ تعالی لا یذوقون فیہا
الموت الا الموتۃ الاولی بخاطر فاتر می رسد کہ حکم آن دار
از احکام این نشاء جداست درین تماشا گاہ ہیچ ترقی

Marfat.com

از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن نیست تا فنا برهتی
سالک وارد نشود و بر موت ملتمس نگردد بخلاف آن
نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی مسافی کمال دیگر نیست و سعد
باسعد جمع موت را در آن دار البقا چه گنجایش و فنا را
چه یارای تحقق آنست لاجرم درین عالم ظهور
ظلال است و معاملات آن شئونیست که ظل را
بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
و انعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود
حکم ظل دارد بعد از طلوع اصل او آن اصل اول مستتر
می شود هکذا الی ان یاتیک الیقین و آخرت چون مقام
ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع
نیست فنای کمال اول چه در کار و اضمحلال اول نزد ورود
ثانی چه گنجایش گیرد ولذا مزید شوید این کار است کما شهد
بقاء اول است و کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نات
بخیر منها او مثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
دنیای ایشان را حکم آخرت ساخته و به خطاب لقد اتیناه اجره
فی الدنیا نواخته امید وار مخلص از مضایق این دار غرور اند
و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

Marfat.com

نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً مختار حضرت قطب
الاولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
که دنیای شما را آخرت گردند ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳ ـ ب حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت
مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

ب ونیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی بر نگاشته
اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
خود فرمودند که شما را از دائرهٔ غضب بیرون کردند
مترصد خوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که
مراد از دو شخص که درین هر دو بشارت
واقع شده است همین هر دو مخدوم زاده
عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحه ۳۱۱

Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

وخلعت خلت کنایت است از معاملۂ عظیمہ درین سفر میمنت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کردہ اند چنانچہ این مخدوم زادہ در مرقومات خود تصریح بآن نمودہ اند آنجا کہ نوشتہ اند

ـــ بکرم اللہ سبحانہ آن موعود کہ در مکتوب نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواہم داد در حضرت اجمیر منجز فرمودند وعنایت کردہ

باقی صفحہ ۳۱۲

---

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

بتمامی غرق بحر انوار وبحار اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ بمقامات عالیہ وکمالات باھرہ ودرجات متعالیہ ومناصب فاخرہ رسیدہ اند ومحرم خاص الخاص وموانس ومساز درخلوات وجلوات گشتہ خصایص وکمالات ایشان بی شمار است واستحصاد معارف وحقایق کہ بزبان قلم ایشان آمدہ است دشوار اما بحکم مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ کلمۂ عالیۂ ایشان

Marfat.com

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نمودہ آید
و بہ بعض مقامات حاصلۂ خویش تصریح نمودہ در
ضمن چند برکت آوردہ خواہد شد انشاء اللہ
تعالی اما آن عریضہ این است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۳ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی استد بلکہ عدم مطلق و شر محض حقیقت

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۴ قسم ۳

اما آن معارف و بشارات کہ وعدۂ ذکر آنہا سبق
ذکر یافت این است کہ در ضمن ہفت برکت
منقول می گردد

۱ ۔ ب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالی میفرمودند
کہ فلانی تو در ضمن مائی و از اینکہ نسبت تو ضمنی است
دلتنگ مباش کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ

Marfat.com

ضمن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم
بودند الحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً
۲ ب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب بآن
مخدومزاده نموده فرمودند کہ تودارۂ نفی حضرت
ابراهیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
را بہ بعض محرمان خود ظاهر فرمودند کہ بعد ازان معاملہ
خلت فی الطریق ماندہ بود الحال با معاملہ حضرت
ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
آنمخدومزاده فرمودند کہ دیگر هیچ مقامی از عروج و نزول تا
امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده

باقی صفحہ ۳۱۴

## بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آنچہ دلالت بر کمال مناسبت اصلی و رابطۂ جبلی این
این مخدومزاده بجناب قدس وارد آنست کہ حضرت
ایشان قاصد تر بآن در انکاح این مخدومزاده مأذون نمی
گشتند هرچند درین باب ملتجی می شدند و استخارها

Marfat.com

می نمودند تا آنکہ روزی بجہت تبول بالای بامی برآمدند
بعد از نشستن دیدند کہ چند دانہ کندم آنجا افتادہ
است از غایت رعایت ادب آنجا نبول ننمودند وچنان
برخاستند درین اثنا ملہم شدند کہ در نکاح خویشتن
تواند دادیم وبکشف ساختند کہ منع ازین امر از
کمال غیرت الٰہی جل شانہ کرد حق این نو باوۂ بوستان
کمال بودہ

باقی صفحہ ۳۱۶

## بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۲

باسرار خاصہ ومعاملات مختصہ ومقامات فخیمہ ومدارجات
عظیمہ وکمالات بلند وحالات ارجمند آن حضرت مبشر ومحقق
شدہ وآثار تکمیل وارشاد در رنگ بدر عالیمقدار بروجہ
کمال از ایشان بظہور پیوست ونور ہدایت ایشان
اطراف واکناف عالم را در گرفت چنانچہ این نوشتہ
آن مخدومزادہ برین مدعا شاہد عدل است
ب بارم خداوندی جل سلطانہ وبطفیل رسول او
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم وبیمن توجہ حضرت پیر دستگیر

Marfat.com

قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معاملهٔ تسلیک وتکمیل
بغایت سهولت پذیرفته وراه وصول اقرب گشته وکار
دهور بایام وشهور مقرر شده هرچند بحسب
کمیت عمر گذران این معامله قلت دارد
چه این وقت کثرت آثار نتایج دارد لکن از روی کیفیت
افزون وبیش از بیش است یکی از مسترشدان
بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای حلبی
در خود نشان میداد وچیزها بیان می نمود که گویا بحوالهٔ
فنای نفس رسیده بود وما ذلک علی الله بعزیز
واکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیاد نا
می کنند وقصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در
تحیر می ماند ع: اگر پادشه بر در پیرزن ÷ بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن ÷ وچون احصای خصایص وکمالات
این مخدومزادهٔ عالیشان بنابر غایت مناسبت
ایشان بوالد بزرگوار خود متعذر است وعمدهٔ
بشارات از حضرت ایشان دربارهٔ این فرزند
ارجمند صدور یافته متعسر ونیز بعض از ان بشارات
بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم الاستتار است
لهذا اینجا تفصیل بعضی از انکه فی الجمله قابل اظهار اند

Marfat.com

برمز و اشاره اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سلّمه الله ربه سبق ذکر یافته

باقی صفحه ۳۱۶

## بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعد منجز
گشت و اثر بشارت بحصول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

## بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزاده عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیه از
خلقت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات
الغلی مانده بود و آرزوی گویا بیک فردی از دودمان
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده
و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند ازان
بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود
آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است

Marfat.com

وتخمیر طینت او ازان فرموده اند وبأندازهٔ آن حظی
از اصالت نیز یافته ان ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی ست علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ونیز حضرت ایشان خطاب
باین مخدوم زادهٔ عالیمقدار نموده فرمودند که هرقدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در
نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی وکمال
انفعال در حق وی نشان داده وماذلك علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این مخدوم زاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود بزگاشته اند

ب — در نماز عصر بودم که بسط اعظم رو داد ومنزل
عالی وکیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن روی نداده
بلکه مخطور ومتصور هم نگشته شرف ورود یافت
وامری در میان آمد که مصداق لا عین رأت ولا
اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن
نه وقلم را تاب نوشتن آن نه ع فریاد حافظ این
همه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست

Marfat.com

انگارم کر حصول آن وابسته بنسبت اصالت ومحبوبیت ذاتیه
است مانالهٔ آن مقام را خصوصیتی بکاتب بود که در آن
بارگاه خود را مقرر دید تتایج کلمهٔ طیبه وسائر الفاظ ذکر
مثل تسبیح وتحمید وتکبیر را دران حرم قدس گنجایش
نیافت اگر گنجایش هست قرآن را ونماز را هم بعلاوهٔ قرآن
سوای تلاوت قرآن مجید واُدای نماز نسبت بآن مقام
تعلیل وبیکاری می یابد ومی فرماید که هیچ کسب وعمل را درحصول
این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف است سابقهٔ
عنایت می باید دیگر هیچ کس ریاضات ومجاهدات در
مبادیٔ قرب ولایت دخل دارد تا رسانی که سبب واصول
واصول اصول است اعمال صالحه سود مند ونتایج بخش
است که بوسیلهٔ آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
واز تکرار کلمهٔ نفی واثبات از ظل باصل راه می گشاید
از اصل باصل اصل عروج می نماید وآنچه مذکور شد آنرا اصل
را در ظل در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه بحوالیٔ
آن بارگاه معلی راهی نمی گشاید وصول بآن منوط بمحبت
محض است یا بمحبت صرف خصوصیت وعدم شرکت أحدی
کر در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود دید که این رهگذر است
که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که
دیگری را بالأصاله دران شرکت نیست هرچند واصلان آن مقام

Marfat.com

اقل قلیل اند ازان جمله است که حضرت ایشان در انجا ملاحظه
نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت و علوشان در نظر در
آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و کاسیه
است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
قاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه
دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن
و کمالات منعکسهٔ ظل را باصل سپردن و ظل را خالی
بلکه معدوم فرهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق
یافتن هم در قرب ولدیت است که از ظل باصل پیوستن است
می فرماید بعد از انکه اصل را در یک ظل در راه گذ آرد و
بحوالهٔ آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار بلکه
متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را باصل
داده خود را فانی و مستهلک دیدن نه و بقا و تحقق
باصل پیدا کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را
راه جداست ازین بآنمقام رسیدن دشوار است

— ب — و نیز این مخدومزاده نوشته اند روزی در
ایام حیات حضرت مخدومزاده کلان خواجه محمد صادق علیه
الرحمه والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمرهٔ یقین
کرحق سبحانه و تعالی شانه ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین

Marfat.com

فرصوده نظر میکردم خود را داخل آن جمع دیدم ویکی راز
منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم وشل آن در اسرار
متشابهات کنایات از معاملات است درواست که
شخصی را معامله حاصل بود وعلم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تا چه رسد خوش گفت ؎ سعادتهاست
اندر پردهٔ غیب ÷ نگه کن تا کرا ریزند در جیب ÷ گویا
اشارة بانکشاف وعلم آن معاملات است که بعد
ازان بحصول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی حکایات
خویش نوشته اند اگر شمه از حقیقت معاملهٔ این کار
درمیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
واصلان راه هجر پویند مستمع از هوش رود و متکلم را
تاب نماند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهانه نیست ÷
هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ÷ متشابهات
قرآنی رمزیست ازان و مقطعات فرقانی ایمائیست
بآنکه این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است
علیهم الصلوات والتسلیمات وکل ورثه را باتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست بوراثت ولو علی سبیل
القلة والندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم وتذوق من

Marfat.com

اذواقهم وتنجوا من مهالك الطامة الكبرى بشفاعتهم

ب ونیز میتواند که ایما بعما ملائمت مطوره بود
آنچه آنخدو منزاده به بعض مخلصان بر نگاشته اند از
شمول عنایات که در بارهٔ این عاصی واقع است چه
نومید ع داد اورا قابلیت شرط نیست ÷ قبل من
قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد بحقل که قلم طاقت آن
ندارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
بعد از آنکه گوید و گر شنود خوش گفت ٥ سراپا
آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن ÷ که خواهد سوخت
ساغر تا تو می در جام خواهی کرد ÷ وایضا لطافت و علت
آن زبانرا نگیرد ٥ ضیق صدری و از نطق لسانی
ع سخن از لب تو گفتم بلبم سخن کرده شد ÷ پس باید که
مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
او راه جویند تا از ذات بچون حقیقی حظی یابند هرچند
ذات متکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی درمیان نه
چه ذات او نصیبی از بچونی یافته و با ذات بچون حقیقی
اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات خالص عارف
خود وراء اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره

Marfat.com

باین ترانه باید مترنم بود سه مفلسانیم آمده درکوی تو
شیئاً لله از جمال روی تو

۴- لبا نیز عریضهٔ که این مخدومزاده برجادهٔ حضرت
ایشان نوشته اند مرحمت بوصول نسبت سابقین
برایشان را وینست حضرت سلامت این فقرا ازان باز
که بعالم خرد آورد و نشانهٔ آن نسبت راکه دروقت
عروج بآن مشرف ساخته بودند بیاموزی باید که ازین
دیار بیگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
ایشانست اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار
ازینا سخن چه دریابند واز ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فراگیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
محبوب ازدیاد محبت بخشی است نسبت باتمام او
اینجا متحقق میگردد چون بذوق وجدان خود رجوع
میکنند بی تکلیف می نمایدکه حظی وحلاوتی بلکه ازدیاد
محبت که درحالت ایلام محبوب است درهنگام اتمام
او این است توان گفت که قصور ایلام محبوب
خرخی وسروری می بخشد درنفس اتمام آن فرح و
سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هرچند فرح و سرور
از شایبهٔ نفسانیه منزه و مبرا شناسی و الکلیت
پیدا کند و نیز این مخدومزادهٔ عالی درجه بزرگ شده اند

Marfat.com

ے ب روزی حضرت ایشان قدس اللہ بسرہ الاوحق
پیش ازانکہ بسفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
حسوبۂ پنجاب همواره خلیفۂ عصر دیده بود و موسم
اعتدال حریفی و ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
و سخن از وصول باکعبۂ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
معارف درمیان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این
بی پر و بال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
و توجه بر آن می گماشتند باآنکه دران وقت که
بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر
دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار
حاصل روزگار این دور از کارنواز شهادت حق وی
فرمودند و بشارت حصول مطالب مزبوره
فرمودند حمداً لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه

باقی صفحه ۳۱۷

Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۸ :

حضرت مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالیٰ نیز بحصول این معاملہ اشکرف
درمادۂ خود تصریح نموده اند آنجاکه برنگاشته اند

٦ ب هم در آن هنگام کرد رویشی را بخلعت
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا
خطاب کرده فرمودند که علاقۂ ارتباط من باین مجمعگاه
همین معاملۂ قیومیت بوده که آنرا بعد از توجهات کثیره
بتو عطا کردیم وملکوتات بشوق تمام بتو روآوردند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم وأدای
قرب وارتحال خویش ازین جهان دلپزیش فرمودند آن
درویش دلریش باوجود استماع بشارت مسطوره
جگرکباب ودیده پرآب گشته باکمال ألم واندوه درخود
فرورفته نه زبانش را یارای گفتن مانده ونه سامعه را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را دران مسکین
مطالعه نمودند از روی رعایت بنده نوازی فرمودند که غم
مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که یکی را
بخود میخوانند ودیگری را بجایش می نشانند ولکال تلطف

Marfat.com

عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد در زبان
مبارک راندند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پای
در کشیدند ابوبکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و سلم
نشست ابوبکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست
عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
یا نعم لب نتوانست کشود و امری که استکشاف
آن ضروری بود درمیان نیاورد خوش گفت ؎
وحشی گذشت نکردی حکایتی ؛ ای خان و مان خراب
زبان بسته بود ؛ این بود که چون آنحضرت فرمودند
که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
از قیومیت من نیز ملم آنرا نتوانست جرأت نمود که
پرسد چون اندوه آن دلریش را آنحضرت بیش
از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست
اما بینیم که چه علاقه درمیان است متوجه گشته بعد از
لحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی دهِ خاطر حزین آن

Marfat.com

مسکین گردید بعد ازین گفت وگو بیک سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است
جل وعلا نائب مناب او هم بوی راه دارند و قبلهٔ توجه
جهانیان اوست و اند یا نداشتند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفاتند
درمیان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف اند
و اعراض و اوصاف را از ذات وجوهر چاره نیست
تا قیامشان بآن بود سنة اللہ جاری است که بعد از
قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ازانی و برادانی
داشته عطا میفرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم شیا
میگردد و اشیا بوی قایم می باشند

۷ ب و برنگاشته اند العارف الکامل المشرف
بالبقاء الذاتی یشاهد جمالی فی مرایا العوالم ویری
نفسه کلاً واجمالاً والعالم مظاهره وتفصیله
وبیانه الذاتیه ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته
فله الذات وماسواه مظاهر الصفات وهذا النوع

Marfat.com

الاخیر بافراد من الکمل له حکم العنقا فی الغرابه لو
وجد واحد بعد الوف من السنین لاغتنم
ع آمرباد شربر در پیرزن بیاید ÷ توای خواجه کبلت
مکن ÷ انتهی

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۳ :

ونیز این مخدومزاده والا قدر را مکاتیب دیگر است
بغایت عالی وزیبا که دران بسا معارف غریبه و
حقایق عجیبه برنگاشته اند و در بعض ازان شرح
کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش بامزید تدقیق
نموده اند ما بایراد برخی ازان در ضمن هفت برگت اکتفا نمائیم
این هفت برگت مکتوب شصت وسیم در جلد اول و مکتوب
بیستم در جلد اول و قسی ازمکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد
اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه
و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول
و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

Marfat.com

# فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات


| صفحہ | بیان | صفحہ | بیان | صفحہ | بیان |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | دیباچہ | ۲۵۲ | بیان خوارق ایشان رضؓ | ۳۷۶ | بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رضؓ |
| ۵ | بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رضؓ | ۲۵۶ | بیان وفات ایشان رضؓ | ۳۷۹ | بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضؓ |
| ۱۴ | بیان احوال حضرت خواجہ رضؓ | ۳۰۰ | بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضؓ | ۳۷۹ | بیان خلیفہ شیخ حسن برکی رضؓ |
| ۳۳ | بیان کلمات و انفاس خواجہ رضؓ | ۳۰۸ | بیان خواجہ محمد سعید فرزند دوم رضؓ | ۳۸۱ | بیان خلیفہ مولانا عبد الہادی رضؓ |
| ۶۱ | بیان خواجہ عبد اللہ فرزند خواجہ رضؓ | ۳۱۵ | بیان خواجہ محمد معصوم فرزند سوم رضؓ | ۰۰ | بیان خلیفہ شیخ یوسف برکی رضؓ |
| ۶۵ | بیان محمد عبد اللہ فرزند دوم خواجہ رضؓ | ۳۲۶ | بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضؓ | ۳۸۲ | بیان شیخ محب اللہ بلکپوری رضؓ |
| ۷۰ | بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضؓ | ۳۴۰ | بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضؓ | ۳۸۳ | بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضؓ |
| ۷۸ | بیان خواجہ حسام الدین احمد خلیفہ رضؓ | ۳۴۶ | بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضؓ | ۳۸۵ | بیان خلیفہ کریم الدین بابا حسن ابدالی رضؓ |
| ۸۶ | بیان شیخ الہ داد خلیفہ رضؓ | ۳۵۱ | بیان خلیفہ شیخ نور محمد بدینی رضؓ | ۳۸۸ | بیان خلیفہ مولانا عبد الواحد لاہوری رضؓ |
| ۸۸ | بیان آبا و اجداد حضرت مجدد و اسامی تمامی | ۳۵۴ | بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضؓ | ۳۸۹ | بیان خلفاء دیگر رضؓ |
| ۰۰ | بیان شہاب الدین علی الملقب بفرخ شاہ فاروقی کابلی رضؓ | ۳۶۳ | بیان خلیفہ شیخ مزمل رضؓ | ۳۹۸ | بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رضؓ |
| ۸۹ | امام رفیع الدین رضؓ | ۳۶۴ | بیان خلیفہ شیخ طاہر بخشی رضؓ | ۳۹۹ | |
| ۹۲ | شیخ عبد الاحد والد حضرت ایشان رضؓ | ۳۶۷ | بیان خلیفہ مولانا یوسف سمرقندی رضؓ | ۴۰۰ | |
| ۱۲۶ | بیان ولادت حضرت ایشان رضؓ | ۳۶۸ | بیان خلیفہ مولانا احمد برکی رضؓ | ۰ | ۰ |
| ۱۳۷ | بیان وصول بخدمت حضرت خواجہ رضؓ | ۳۷۰ | بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضؓ | ۰ | ۰ |
| ۱۶۰ | عرائض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رضؓ | ۳۷۲ | بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق کشمیری رضؓ | ۰ | ۰ |
| ۲۱۵ | بیان معارف و اسرار ایشان رضؓ | ۳۷۵ | بیان خلیفہ شیخ عبد الحی رضؓ | ۰ | ۰ |


Marfat.com

# الکتب العربیة المطبوعة فی مکتبة اشیق کتاب أوی

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱۔ علماء المسلمین و وهّابیّون | : صفحه | ۱٦۳ | ۱۹۷۲ |
| ۲۔ المنحة الوهبیة فی رد الوهابیة | : صفحه | ۱٦۰ | ۱۹۷۳ |
| ۳۔ المنتخبات | : صفحه | ۲٤۰ | ۱۹۷۳ |
| ٤۔ المتنبئ القادیانی | : صفحه | ۸۰ | ۱۹۷۳ |
| ٥۔ مفتاح الفلاح | : صفحه | ۸۸ | ۱۹۷۳ |
| ٦۔ خلاصة التّحقیق | : صفحه | ۱۱۲ | ۱۹۷٤ |
| ۷۔ خلاصة الکلام (الجزء الثانی) | : صفحه | ۱۱۲ | ۱۹۱٤ |
| ۸۔ اثبات النبوة مع هدیة المَهْدِیّین | : صفحه | ٤٥ و ۱۰٦ | ۱۹۷٤ |
| ۹۔ حجة الله علی العالمین (الجلد الثانی) | : صفحه | ۱۱۲ | ۱۹۷٤ |
| ۱۰۔ المستند المعتمد | : صفحه | ۱٦۰ | ۱۹۷٥ |
| ۱۱۔ التوسل بالنبی وجهلة الوهّابیین | : صفحه | ۲۰٤ | ۱۹۷٥ |
| ۱۲۔ الصواعق الالهیة مع فتنة الوهابیة | : صفحه | ٦٤ و ۱۳ | ۱۹۷٥ |
| ۱۳۔ البَصائر لمنکری التوسل بأهل المقابر | : صفحه | ۲٦٤ | ۱۹۷٥ |
| ۱٤۔ نخبة اللآلی شرح قصیدة الأمالی | : صفحه | ۱۹۲ | ۱۹۷٥ |
| ۱٥۔ القول الفصل شرح الفقه الاکبر | : صفحه | ۲۰۷ | ۱۹۷٥ |
| ۱٦۔ الدولة المکیة بالمادة الغیبیة | : صفحه | ۱٥۲ | ۱۹۷٥ |
| ۱۷۔ الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة . رسالة النصر فی ذکر وقت صلوة العصر. | | | |
| مجموعة علی ثلاث رسالة | : صفحه | ۱۰۲ | ۱۹۷٦ |
| ۱۸۔ انصاف. عقد الجید، مقیاس القیاس | : صفحه | ۷٥ | ۱۹۷٦ |
| ۱۹۔ الفجر الصادق فی الرد علی المنکری التوسل والخوارق. ضیاء الصدور | : صفحه | ۳۰ | ۱۹۷٦ |
| ۲۰۔ ضلالات الوهابیین. مبحث التلقین | | | |
| اوراق البغدادیة فی الحوادث النجدیة | : صفحه | ٦۹ | ۱۹۷٦ |
| ۲۱۔ تطهیر الفؤاد. شفاء السقام | : صفحه | ۲۳۲ | ۱۹۷٦ |
| ۲۲۔ سیف الجبار | : صفحه | ٤۸ | ۱۹۷٥ |

Marfat.com

٢٣- الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول)، صفحه ٣٣٥ ، ١٩٧٥

٢٤- الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثانى)، صفحه ٣١٢ ، ١٩٧٧

٢٥- الانوار المحمدية (الجلد الاول) : صفحه ٤٠٠ ، ١٩٧٤

٢٦- تسهيل المنافع ، الطب النبوى : صفحه ٢٠٨ ، ١٩٧٦

٢٧- صرف عربى وعوامل : صفحه ٩٦ ١٩٧٥

٢٨- كتاب الصلوة : صفحه ٣٢ ١٩٧٥

٢٩- جزء عمّ من القرآن الكريم صفحه ٢١ ١٩٧٥

٣٠ - المنقذ من الضلال. لجام العوام عن علم الكلام : صفحه ١١٢ ١٩٧٦

٣١ - المسائل المنتخبة. التوسل بالموتى : صفحه ١٠٢ ١٩٧٦

٣٢ - غاية التحقيق (سندى) : صفحه ٨٦ ١٩٧٦

٣٣- فتنة الوهابية : صفحه ١٦ ، ١٩٧٥

٣٤- البهجة السنيّة ، السعادة الأبدية : صفحه ١٥٢ ، ١٩٧٧

٣٥- تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحه ٦٠٠ ، ١٩٧٧

٣٦- مختصر (التُحْفَةُ الْاِثْنَىْ عَشَرِيَّةِ) : صفحه ٣٥٢ ١٩٧٦

٣٧ - الحدائق الوردية (الجزء الثانى) : صفحه ١٦ ، ١٩٧٦

٣٨ - مسلك مجدد ألف ثانى : صفحه ٤٨ ١٩٧٦

٣٩ - نور الايمان بزيارت آثار حبيب الرحمن : صفحه ٤٨ ١٩٧٧

٤٠ - الوسيلة العظمى : صفحه ١٣٢ ١٩٧٧

٤١ - الناهية عن طعن أمير المؤمنين مُعَاوِيَة : صفحه ٤٦ ١٩٧٧

٤٢ - طريق النجات (عربى واردو) : صفحه ٢٥٦

٤٣ - فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية : صفحه ١٦ ١٩٧٦

٤٤ - جامعُ كراماتِ الأَولياء (الجزءُ الاَوَّل)، نَشرُ المَحَاسِنِ الْغالِيَةِ فى فَضْلِ مَشَايِخِ الصُّوفيةِ : صفحه ٤٢٤ ، ١٩٧٧

٤٥ - اَلْحَبْلُ الْمَتِين فى اِتِّباعِ السَّلَفِ الصَّالحين : صفحه ٢٤ ، ١٩٧٧

٤٦ - سبيل النجاة من بدعة أهلِ الزيغِ والضلالة : صفحه ٣٢، ١٩٧٧

٤٧ - اَلنِّعْمَةُ الكُبْرىٰ على العالَمْ فى مَوْلِدِ سيّدِ وَلَدِ آدَمْ، الرَّدُّ على مَنْ انكر قرائة مولد النبى : صفحه ٩٦ ، ١٩٧٧

٤٨ - اِرْغَام المريد فى شرح توسُّلِ المُرِيد : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٧

Marfat.com

Marfat.com

ذخیرہ
خواجہ محمد زکریا لائبریری لاہور پاکستان

**(Berekât-ı Ahmediyye)** kitâbı fârisidir. İçinde osmanlıca hiçbir yazı yokdur. Büyük islâm âlimi Imâm-ı Rabbânînin ve hocasının ve talebesinden bir kaçının hal tercemelerini bildirmekdedir.

**IŞIK KİTÂBEVİ**

ICE 30 TL

Marfat.com

ذخیرہ
خواجہ محمد زکریا لائبریری لاہور پاکستان

**(Berekât-ı Ahmediyye)** kitâbı fârisidir. İçinde osmanlıca hiçbir yazı yokdur. Büyük islâm âlimi Imâm-ı Rabbânînin ve hocasının ve talebesinden bir kaçının hal tercemelerini bildirmekdedir.

**IŞIK KİTÂBEVİ**

ICE 30 TL

Marfat.com